

نویسندگان: موکولوف، راملسون و ...

مترجم: سهراب فخاری

سخنرانی‌های کنفرانس برلین



منتخبی از سخنرانی‌ها و گزارشات
کنفرانس علمی بین‌المللی برلین
(اکتبر ۱۹۸۰)

* سخنرانی‌های کنفرانس برلین
* نویسندگان: موگولوف، راملسون و ...

* مترجم: س. فخاری

* نشر: دورانساز

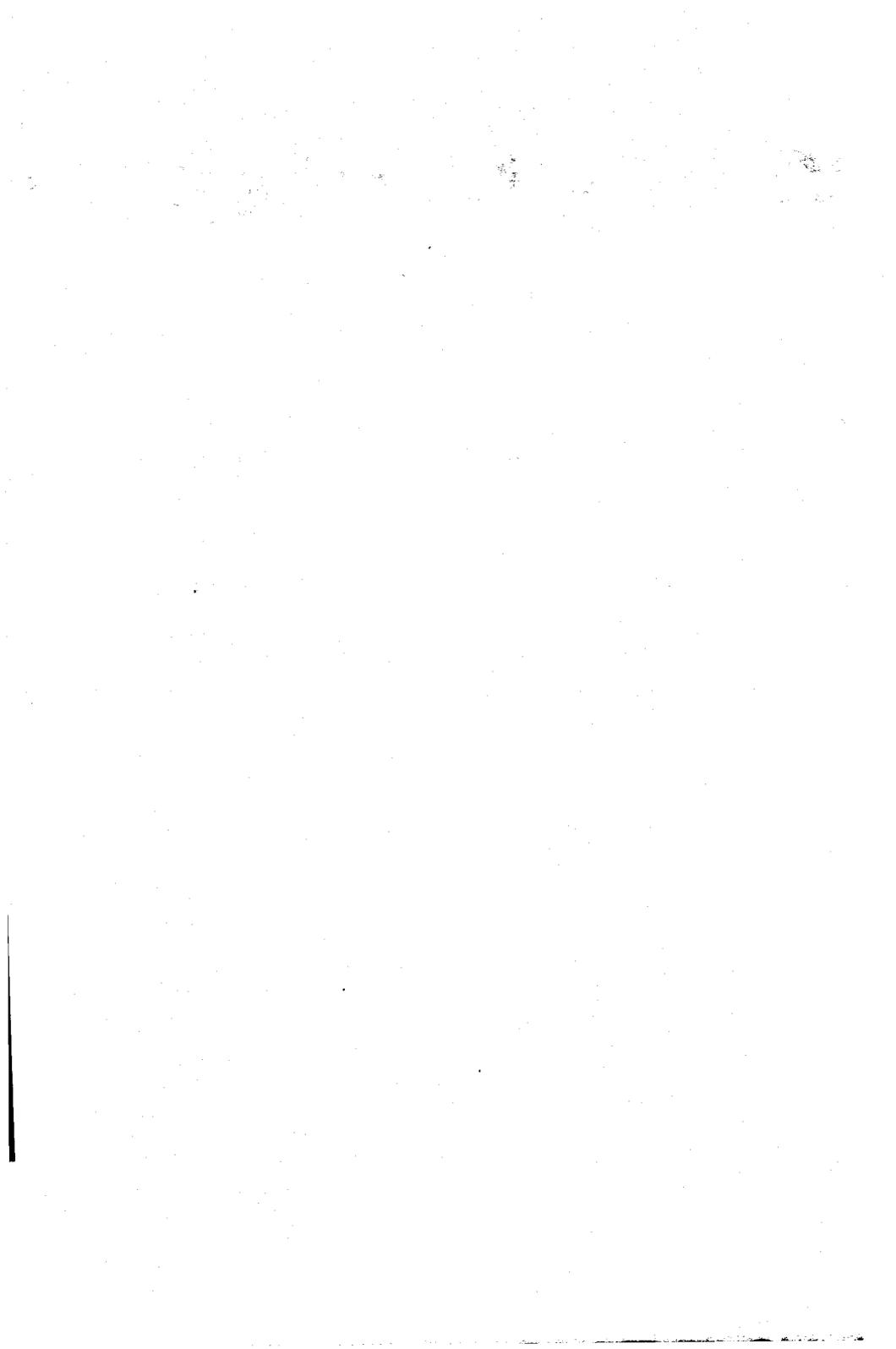
* تیراژ: ۷۰۰۰ نسخه

* چاپ اول: اسفند ۶۱

* بها: ۱۰۰ ریال

فهرست

۵	مقدمه
	سخنرانی بروت راملسون
	عضو کمیته بین‌المللی، هیئت اجرائیه حزب کمونیست بریتانیای کبیر
۹	و نماینده آن در "بررسی مارکسیستی جهان"
	سخنرانی سمیر سعد
۲۱	عضو کمیسیون فرهنگی حزب کمونیست لبنان
	سخنرانی رفیق علی
۲۹	عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست تونس
	سخنرانی ماتپور رحمان
۳۷	دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست بنگلادش
	سخنرانی ا.ا. سوکولوف
۴۵	عضو بخش بین‌المللی حزب کمونیست اتحاد شوروی
	سخنرانی نورما گوارا
۵۴	عضو کمیته اجرائی انقلابی برای هماهنگی توده‌ها (السالوادور)
	سخنرانی کارلوس دوره کابرال
۶۲	عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست دومینیکن
	سخنرانی آندرس پاروس لویو
۶۸	عضو کمیسیون سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو
	سخنرانی نزیبه دولایمی
۷۶	عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق
	سخنرانی خولیو لاپورده
۸۱	عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین
	گزارش هلموت کوزبولک
۸۸	عضو مشاور کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان
	گزارش یوهانا توپفر
۹۳	عضو کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان



مقدمه

کتاب حاضر "سخنرانی‌های کنفرانس برلین" به‌منتهی از سخنرانی‌ها و گزارشات کنفرانس علمی بین‌المللی تحت عنوان "مبارزه مشترک جنبش طبقه کارگر و جنبش رهایی‌بخش ملی علیه امپریالیسم و برای ترقی اجتماعی" در برلین (۲۴-۲۵ اکتبر ۱۹۸۵) اختصاص دارد. این توجه ویژه به جریان مباحث و نتایج کار کنفرانس برلین قبل از هرچیز از پیگیری در انجام تعهد و وظیفه‌ای ناشی می‌شود که کمونیست‌های همه کشورها، بدون استثنا، برعهده دارند و باید بعنوان مسئولیتی انترناسیونالیستی به آن پای‌بند باشند. این تعهد و وظیفه مستلزم آن است که در هر کشوری حداکثر تلاش ممکن در جهت تجهیز جنبش انقلابی بطور عام و جنبش کمونیستی بطور خاص به دستاوردهای تئوریک و تجربی این جنبش‌ها در کشورهای دیگر و در کل جهان بعمل آید. این امر، بخصوص در رابطه با کنفرانس و سمینارهای جهانی که چکیده‌ای از تجارب و درس‌های کشورهای متعدد و نتیجه‌گیری‌های ناشی از آنها را منعکس می‌کنند، اهمیتی فوق‌العاده می‌یابد.

در عین حال باید گفت که هرچند که عامل فوق علت و انگیزه اصلی انتشار مجموعه ارزشمند حاضر است ولی تنها علت و منظور آن نیست. انتشار این مجموعه، در عین حال، گامی است در جهت بزرگداشت اولین بالگرد اقدام تاریخی انتشار بیانیه ۱۶ آذر که به عنوان نقطه عطفی برجسته، فصل نویینی در تاریخ جنبش کمونیستی میهن گشود. توجه عمیق به مضمون تجارب، درس‌ها و نتیجه‌گیری‌های پرربار مباحث این کنفرانس نیز، دلایل مقنع و تکدیب‌ناپذیری دال بر استحکام و نیرومندی پشتوانه تئوریک و سیاسی اقدام فراخوان نخستین کنگره مابدهست می‌دهد. وبالاخره انتشار مجموعه حاضر به مباحثی که هم اکنون در درون جنبش کمونیستی ایران و در میان ما در ساراه، مقبوله، مستگیری سوسیالیستی جاری است یاری می‌رساند و غنای آنها را فزونی می‌بخشد.

توضیحی مختصر درباره خود کنفرانس برلین، جریان کار آن و اهمیت آن، که در ادامه مقدمه ارائه می‌شود، به نوبت خود، می‌تواند در میزان تحقق و ثمربخشی اهداف فوق موثر افتد.

کنفرانس علمی بین‌المللی برلین، به ابتکار حزب سوسیالیست متحد آلمان و نشریه بررسی مارکسیستی جهان سازماندهی و تشکیل شد. در این کنفرانس مجموعاً ۱۱۶ هیئت نمایندگی از احزاب و سازمان‌های کمونیست و کارگری و سایر احزاب انقلابی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، و نیز اعضای هیئت تحریریه و سردبیر نشریه بررسی مارکسیستی جهان شرکت کردند. در میان شرکت‌کنندگان ۲۱ نفر سمت صدر و دبیرکل (اول) حزب و معاون

آن، و ۶۶ نفر سمت عضو و عضو مشاور - دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی احزاب و سازمانها را دارا بودند. ریاست کنفرانس را هرمان آکسن، عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان، و کنستانتین زارودوف سردبیر وقت "بررسی مارکسیستی جهان" بعهده داشتند.

کنفرانس بوسیله هرمان آکسن گشایش یافت. او ضمن خوشامدگویی به هیئت‌های نمایندگی شرکت‌کننده در کنفرانس، از جمله خاطر نشان ساخت که از میان این هیئت‌های نمایندگی، ۲۷ هیئت متعلق به احزاب و سازمان‌هایی است که برای اولین بار در کنفرانسی از این نوع شرکت می‌کنند.

سخنرانی افتتاحیه کنفرانس بوسیله اریش هونگر، دبیرکل کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان و رئیس شورای دولتی جمهوری دموکراتیک آلمان انجام گرفت. پس از آن و در همان جلسه افتتاحیه کنفرانس در ۲۵ اکتبر ۱۹۸۵، بوریس پونوماریف، عضو مشاور دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی، سرچیوی پیرا، عضو کمیته مرکزی حزب فرلیمو از موزامبیک و ماکسیم گرومنس، عضو دفتر سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه، به ترتیب، به عنوان نمایندگان از سه نیروی عمده روند واحد انقلابی جهانی معاصر، یعنی نظام جهانی سوسیالیستی، جنبش رهایی‌بخش ملی و جنبش طبقه کارگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته سخنرانی کردند.

بدنبال جلسه افتتاحیه قسمت اصلی کار کنفرانس در سه بخش مجزا، تحت عناوین "رابطه میان مبارزه برای صلح و سوسیالیسم و مبارزه برای استقلال ملی و علیه امپریالیسم"، "مبارزه علیه استعمار نو و ضرورت بازسازی دموکراتیک روابط اقتصادی بین‌المللی" و "تجارب و مسائل مبارزه برای رهایی ملی و اجتماعی" آغاز گردید.

در بخش یک، که ریاست آن را اوتو راینهولد، عضو کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان بعهده داشت، در مجموع ۶۱ نماینده از احزاب و سازمانهای کمونیست و کارگری و سایر احزاب انقلابی و جنبش‌های رهایی‌بخش به سخنرانی پرداختند. علاوه بر این، عده‌ای از شرکت‌کنندگان مطالبی را بطور کتبی به این بخش ارائه دادند و با نظراتی را درباره مباحث جاری ابراز داشتند که در نتیجه شمار فعالین در کار این بخش به ۳۵۵ نفر رسید.

در بخش دو، که هلموت گوزیولگ، عضو مشاور کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان، ریاست آن را عهده‌دار بود، ۶۳ نماینده شرکت‌کننده سخنرانی کردند. علاوه بر آن، سؤالاتی بعد از سخنرانی‌ها مطرح گردید و مباحثی خلاق و دامنه‌دار برانگیخت.

در بخش سوم، که در آن یوهانا توپفر، عضو کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان، سمت ریاست را داشت، جمعاً ۶۷ نفر از شرکت‌کنندگان کنفرانس به سخنرانی پرداختند و تجارب، درس‌ها و نتیجه‌گیری‌های ناشی از مبارزه خود در راه رهایی ملی و اجتماعی را عرضه نمودند.

پس از اختتام کار بخش‌ها، در جلسه پایانی کنفرانس روسای بخش‌ها، اطلاعات و گزارش‌های مختصری از جریان پیشرفت کار هر بخش به کنفرانس ارائه دادند و سرانجام هرمان آکسن، با طرح نکاتی نهائی، از جمله درباره اهمیت کنفرانس، ختم آن را اعلام داشت.

در بخش‌های سه‌گانه کنفرانس برلین بر روی هم ۱۷۵ سخنرانی انجام گرفت. علاوه

بر این، بخاطر سئوالات مطرحه پس از سخنرانی‌ها و مباحث متعاقب آن، شمار کل افرادی که پشت میز خطابه قرار گرفتند به ۱۹۵ نفر رسید.

در اینجا شرحی مختصر درباره اهمیت عظیم کنفرانس برلین ضروری است. هرمان آکسن در ملاحظات نهائی خود در جلسه اختتام کنفرانس این سؤال را مطرح نمود که "اهمیت این کنفرانس در چیست؟" و پاسخ خود را در سه محور کلی جمع بندی کرد. او قبل از هرچیز به دامنه بسیار گسترده کنفرانس، که در کل تاریخ جنبش انقلابی جهانی بیسابقه بوده است اشاره کرد:

"نخست و قبل از هرچیز باید تاکید نمود که این کنفرانس علمی بین‌المللی در برلین، که در آن ۱۱۶ حزب و سازمان جنبش ضدامپریالیستی جهانی شرکت کردند، از لحاظ دامنه و وسعت خود در تاریخ جنبش انقلابی بیسابقه است.

"این امر هم در مورد شمار احزاب، سازمانها، دولت‌ها و خلقهائی که در این کنفرانس نماینده داشتند و هم در مورد ابعاد سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک کنفرانس صادق است. این واقعت بخودی خود اهمیت، ماهیت و تاثیر کنفرانس ما را تعیین می‌کند. فراخوان و برگزاری چنین کنفرانس وسیعی مهم‌ترین خصیصه نیروهای ضدامپریالیستی جهان، یعنی: تمایل فزاینده آنها برای تفاهم، همبستگی و اقدام مشترک برای اهداف مشترک و علیه دشمن مشترک، را نشان می‌دهد."

سخنران هم چنین زمان تشکیل کنفرانس را نیز یکی از عواملی دانست که نشانگر اهمیت عظیم آن بود. او گفت: "عامل دیگری که اهمیت این اجلاس بین‌المللی عظیم را تعیین می‌کند زمان انعقاد آن است. همه نمایندگان تاکید کرده‌اند که دوره کنونی با پیشرفت‌های جدید مبارزه خلقی برای صلح و آزادی، و در پیوند دیالکتیکی با آن، با ضدحمله‌های خشن امپریالیسم و گذار آن به یک سیاست رویاروئی مشخص می‌شود." و اینکه در چنین شرایطی "کنفرانس ما دلیل مقنعی می‌دهد مبنی بر اینکه جنبش ضدامپریالیستی نه تنها وسیع‌تر شده است بلکه هم نفوذ و تجربه سیاسی و هم انسجام پیدا کرده است. این پراتیک مبارزه و تجربه بدست آمده بوسیله همه احزاب و جنبش‌هاست که ما را به دیدی دقیق‌تر و عمیق‌تر درباره رابطه متقابل جهانی میان مبارزاتی که در شرایط متفاوت، از راه‌های مختلف و به شیوه‌های متفاوت پیش می‌بریم، مجهز کرده است."

او در توضیح عامل سوم دال بر اهمیت عظیم کنفرانس برلین اظهار داشت که "بالاخره، فکر می‌کنم که من باید از طرف همه بگویم که این کنفرانس برای همه ما یک مکتب عظیم بوده است. طرز عمل و روش‌های آن، همه با سنن عمیقاً دموکراتیک جنبش انقلابی مطابقت دارد. این کنفرانس مطالب بسیار غنی و ارزشمند، نمونه‌ها، تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های نوین مهم و گنجینه عظیمی از تجربه سیاسی و تثوریک بدست داده‌است."

ه. آکسن در پایان به اطلاع شرکت‌کنندگان کنفرانس رساند که "کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحدآلمان قصد دارد همه مطالب ارائه شده به کنفرانس، یعنی همه سخنرانی‌ها را، در یک مجموعه چندجلدی و به زبان‌های مختلف منتشر کند. ما مایلیم این مطالب ارزشمند را مطابق متن تالیف شده توسط خود نمایندگان به چاپ رسانیم."

او هم چنین اعلام داشت که "ما، یعنی حزب سوسیالیست متحد آلمان، از این تبادل تجربه و نظر گسترده و عظیم بهره فراوان برده‌ایم. ما حداکثر تلاش‌مان را بکار خواهیم بست تا حزب و مردم خود را بخوبی با مضمون ارزشمند این کنفرانس آشنا سازیم."

و اضافه کرد که "من تصور می‌کنم که شما نیز همین کار را انجام خواهید داد و احزاب و سازمان‌های خود و کشور خود را از تضمون این کنفرانس و حاصل پیروزمند آن مطلع خواهید کرد."

شرکت‌کنندگان کنفرانس، ضمن سخنان خود از مبتکرین تشکیل آن سپاسگذاری صمیمانه کردند و پیشنهادات متعددی مبنی بر ضرورت ادامه تبادل نظر و تجربه به مناسب‌ترین اشکال ممکن ارائه دادند.

مجموعه حاضر از سخنرانی‌ها و گزارشات کنفرانس برلین از روی چاپ انگلیسی اسناد کنفرانس ترجمه شده است. خواننده آگاه است که ترجمه بخشی از مواد این کنفرانس در شماره‌های گذشته همین نشریه منتشر شده است و مجموعه حاضر نقش مکمل آنها را ایفا می‌کند، تا اینکه در آینده به نوبت خود با بخش‌های دیگری از این مطالب تکمیل شود. و بالاخره توضیح این نکته ضروری است که "آموزش‌هایی از انقلاب و سوسیالیسم" در این شماره به ابتکار جدیدی دست زده و پیش‌درآمدی حاوی محورها و احکام اساسی و مهم هرکدام از سخنرانی‌ها و گزارشات بر آنها افزوده است، با این هدف که به درک هرچه عمیق‌تر و جامع‌تر آنها یاری رساند و به تشریحی مطالعه آنها بیفزاید. باشد که این تلاش‌ها، بسهم خود غلبه بر انحرافات درون جنبش کمونیستی را سرعت بخشد و این جنبش را هرچه نیرومندتر سازد.

عضو کمیته بین‌المللی، هیئت اجرائیه حزب کمونیست بریتانیای کبیر و
نماینده آن در "بررسی مارکسیستی جهان"

برت راملسون، در سخنرانی خود درباره کشورهای حوزه جنبش رهایی‌بخش ملی چهار مسئله، یعنی الف) پایان دادن به استثمار امپریالیستی و انجام وظایف اقتصادی انقلابات ضد امپریالیستی - دموکراتیک، ب) ضرورت دموکراسی، ساختار دموکراتیک قدرت دولتی، شرکت مستقیم توده‌های مردم در تصمیم‌گیری‌ها، وجود سازمان‌های دموکراتیک و ابتکار از پائین، ج) مسئله ملی و د) مسئله اتحادهای سیاسی را مورد بحث قرار می‌دهد.

سخنران در رابطه با مسئله اول این حکم محوری را بسط می‌دهد که "برای ایجاد دگرگونی‌های اساسی اقتصادی که توده مردم از آن بهره‌مند شوند، دگرگونی‌هایی که به معنای رهایی واقعی از امپریالیسم باشد و چشم‌انداز پیشروی آنها به سوی سوسیالیسم را بازگشاید، ضروری است دولتی وجود داشته باشد که قدرت مردم را نمایندگی کند، دولتی که متکی به نیروهای باشد که مفهوم ریش‌کن کردن امپریالیسم را در سر داشته باشد، دولتی که نگاه خود را به روشنی به سوسیالیسم دوخته باشد."

او ضمن اشاره به تجربه مصر که زمانی تصور می‌شد در راهی غیر سرمایه‌داری گام برمی‌دارد و در عین توجه به تحولات ترقی خواهانه و ضد امپریالیستی زمان ناصر، اظهار می‌دارد که "اما بعد از مرگ ناصر و نه‌چندان بعد از آن، معلوم شد که آنچه در مصر ساخته می‌شد سوسیالیسم نبود. بلکه سرمایه‌داری بوده است، معلوم شد که بخشی‌هایی از طبقه سرمایه‌دار قدرت دولتی و سیاسی را قبضه کرده‌اند و کارگران و دهقانان در واقع بکنار گذاشته‌اند، معلوم شد که قشریندی طبقاتی حادی در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی، بویژه در رابطه با زمین صیرت گرفتند است، معلوم شد که این قشریندی طبقاتی در برخورد سیاسی تجلی یافته‌است و بالاخره معلوم شد که راه برای رخنه‌آسانی اقتصادی و سیاسی امپریالیستی باز شده است. راه "غیر سرمایه‌داری" به سرمایه‌داری منجر شده بود."

ب. راملسون توضیح می‌دهد که این امر به از جانشینی سادات به جای ناصر، بلکه از "ماهیت دولت در زمان ناصر، از خصلت نیروهای طبقاتی که قدرت اقتصادی قابل توجهی داشتند و از نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک نیرومندی برخوردار بودند و خود را در دستگاه دولتی پنهان ساخته بودند" ناشی می‌شد.

در رابطه با مسئله دوم سخنران اظهار می‌دارد که "دولت‌های کشورهای در حال توسعه که قدرت سیاسی آنها در اختیار خرده‌بورژوازی یا بورژوازی است قادر نیستند مردم خود را به سوسیالیسم هدایت کنند، حتی اگر برخی رهبران مشخص وابسته به

این طبقات و اقشار صمیمانه در آرزوی چنین گاری باشند .
در عین حال او با مقایسه تحولات کشورهای در حال توسعه‌ای که توسط
ایدئولوژی سوسیالیسم علمی رهبری می‌شوند ، و بویژه موزامبیک ، با تحولات مصر
دوره ناصر ، نشان می‌دهد که این کشورها واقعا در راه سوسیالیسم رهسپارند .

ب . زاملسون در بحث درباره مسئله سوم ، یعنی مسئله ملی ، خاطرنشان می‌سازد
که " حل مسئله ملی ، اساسا مسئله‌های دموکراتیک است . " و هشدار می‌دهد که " این
واقعیت که مسئله ملی . . . توسط نیروهای ارتجاعی مورد بهره‌برداری قرار گرفته است ،
به این معنی نیست که می‌توان بر مسئله ملی قلم کشید یا اینکه با قنعد کردن آن
بعنوان یک مانور امپریالیستی برخورد نادرست به آن را توجیه کرد . "

و بالاخره سخنران در بحث خود راجع به مسئله چهارم ، ضمن اشاره به اشکال
مختلف هم اتحاد و هم مبارزه در مناسبات سیاسی میان طبقات و جریان‌های مختلف
کشورهای در حال توسعه بر این حکم اساسی پافشاری می‌کند که " اگر حزب کمونیست
نتواند استقلال ایدئولوژیک و سیاسی خود را حفظ کند و شروع به دنباله‌روی از حزب
حاکم و منافع طبقاتی که این حزب حاکم در خدمت آن است بکند ، آنگاه در نظر
مردم با حزب حاکم یکسان پنداشته خواهد شد ، در نتیجه وقتی حزب حاکم از حل
مشکلات عاجز بماند و درواقع بمنابا اعمال‌کننده ستم بر مردم عمل کند ، حزب
کمونیست نیز با همان چوب رانده خواهد شد . "

زاملسون علاوه بر چهار مسئله فوق ، موضع حزب خود در قبال حق ملت ایرلند
برای تعیین سرنوشت خود را به اختصار مورد تحلیل انتقادی قرار می‌دهد .



کشورهای در حال توسعه آفریقا ، آسیا ، آمریکای لاتین و خاورمیانه در مبارزه خود
برای پایان‌بخشیدن به استعمار ، شکست نفوذها و فشارهای استعمارگران نو و پایان‌دادن به
استعمار امپریالیستی تجارب بسیاری اندوخته‌اند . اگر به تمامی دوره بعد از سال ۱۹۴۵
نظری بیافکنیم ، موارد مشخصی بطور بارز جلوه می‌کنند .

اولا ، بدیهی‌ترین واقعیت فروپاشی نظام کهنه امپریالیستی سلطه استعماری مستقیم
است که در گذشته کنترل مستقیم ارتشها ، پلیس ، قضات و سازمان‌های قدرتمند غربی
بر مناطق وسیعی از جهان را دربر می‌گرفت .

ثانیا ، مشکلات عظیمی که کشورهای در حال توسعه به دنبال نیل به استقلال ملی از
طریق آزاد کردن خود از نفوذ و استعمار امپریالیستی تجربه کرده‌اند و بدینسان در موقعیت
بسیاری برای پرداختن به مسأله فقر و بینوایی که هنوز سرنوشت بسیاری از شهروندان آنانست
قرار دارند ، به وضوح قابل مشاهده است .

ثالثا ، برغم این مشکلات ، بویژه در چند ساله اخیر ، پروسه‌ای تکوین یافته است که
کشورهای سمددی از مرحله استقلال گذر کرده و به مرحله دگرگونیهای انقلابی رسیده‌اند
و دیکتاتورها و آن اقشار اجتماعی را که بمنابا متحد داخلی امپریالیسم عمل می‌کرده‌اند به
مبارزه نطلبیده و یا در مواردی آنها را از قدرت سرنگون کرده‌اند . روشن‌ترین نمونه‌های اخیر
ایران و نیکاراوئه بوده‌اند .

چهارمین خصیصه بارز نوع عظیم راهپائی است که این دسته خاص از دولتها دنبال

می‌کنند، دولت‌هایی که گاه آنها را جهان سوم می‌نامند. مسئله وجود راه‌های مختلف رشد ملی به اروپا محدود نمی‌شود. برای مثال تحولات ایران، اتیوپی، نیکاراگوآ، السالوادور، جامائیکا، یمن، گرنادا، عراق، هندوستان و تانزانیا تنوع غنی اوضاع و احوال، اتحادهای سیاسی و اجتماعی، اشکال مبارزه و نهادها و سازمان‌هایی که در این کشورها پدید می‌آیند را بخوبی نشان می‌دهد. این کشورها بهیچ وجه نقشه‌های از پیش طرح‌شده یا الگوهای خاص انقلاب اجتماعی را دنبال نمی‌کنند. همچنین برغم تمایل کارشناسان سیاسی که می‌خواهند تمامی حرکتها و جنبشها را با مارک "شرقی" یا "غربی" مشخص کنند، آنها را نمی‌توان چنین طبقه‌بندی نمود. مثلا ایران و لیبی را در کجای این طبقه‌بندی "شرقی - غربی" میتوان جا داد؟

در واقع زندگی ثابت می‌کند که این طبقه‌بندی بسیار گسترده‌تر از آن است که به وسیله جزم‌اندیشان و ایده‌ئولوگهای وزارت امور خارجه آمریکا محاسبه شده است.

تفسیراتی که در جهان سوم به وقوع می‌پیوندد بروشنی نشان میدهد که اگرچه گرایش به قرارگرفتن این کشورها در راستای راهی مترقی و نوین به درجات مختلف وجود دارد، معینا این گرایش با موانع بسیار عظیمی روبروست. این موانع از میراث‌های امپریالیستی و فشارهای مداوم امپریالیستی و همچنین از ماهیت این جوامع و مرحله تکامل آنها ریشه می‌گیرد. اما بسیاری مسائل حاد نیز از ضعف‌های درون صفوف نیروهای آزادی‌بخش ناشی می‌شود. ضعف‌هایی که خود نتیجه خصلت طبقاتی سازمانها و رهبری‌های آنها، و نیز نتیجه تجربه سیاسی آنهاست. شاید بتوان با بررسی برخی از مسائل مهمی که کشورهای درحال توسعه می‌باید با آنها درگیر شوند، این امر را با وضوح بیشتری درک کرد.

میراث اقتصادی امپریالیسم

اولین مسائله عبارتست از پایان دادن به استثمار امپریالیستی و غلبه بر ناهمگونی‌ها در اقتصاد کشور که ناشی از سالها سلطه استعماری و فئودالی است. این وظیفه اقتصادی، و ایجاد اقتصادهای پایداری که توان آغاز غلبه بر فقر و عقب‌ماندگی اجتماعی به ارث رسیده از نفوذ امپریالیستی را داشته باشد، به یک معنا آن مساله سیاسی مرکزی است که در برابر کشورهای درحال توسعه قرار دارد. ناکامی در حل این مساله اقتصادی موجب آسیبها و فشارهای حاد سیاسی در کل بافت جامعه می‌شود و وخیم‌ترین نتایج را دربر دارد. بی‌ثباتی حکومت و افزایش کودتاها، نظامی، از جمله پیامدهای مهم چنین ناکامی است.

سی سال گذشته نشان داده است که انجام این وظیفه کار ساده‌ای نیست. بسیاری از چپ‌ها احتمالا پاسخهای بسیار ساده‌ای به این مساله داده‌اند. اصلاحات ارضی، ملی‌کردن موسسات خارجی، کنترل دولتی بر تجارت و سرمایه‌گذاری، صنعتی‌کردن، ایجاد بخش دولتی اقتصاد، تولید و بازاریابی تعاونی، تنوع روابط تجاری و اقتصادی و بویژه ایجاد تماس‌هایی از این دست با کشورهای سوسیالیستی. و این پیشنهادها اغلب به گونه‌ای ارائه شده‌اند که گوئی بخودی خود تمامی مشکلات را از سر راه برخواهند داشت و کشورها را بطور استوار در راه سوسیالیستی قرار خواهند داد.

۱- این اصطلاح در این مقاله برای مشخص کردن کشورهایی بکار برده شده است که نه امپریالیستی هستند و نه سوسیالیستی اما هنوز از نفوذ و استثمار امپریالیستی به شکلی از اشکال رنج می‌برند.

سازی از تدابیری که هم اکنون از آنها نام بردم در شماری از کشورهای در حال توسعه احكام گرفته‌اند. و مطمئنا نیاز به اجرای این تدابیر هم وجود دارد. لیکن بسیار اینهمه، مشکلات اقتصادی اغلب باقی می‌ماند، شکاف بین کشورهای توسعه یافته سرمایه‌داری و کشورهای در حال توسعه ادامه می‌یابد و شکاف بین فقیر و غنی در درون کشورهای در حال توسعه (بغیر از چند مورد استثنائی) به رشد خود ادامه می‌دهد در مقایسه با استعمار پیشرفت مهمی در این کشورها انجام گرفته است. پیشرفتهای اقتصادی به دست رسیده، و دگرگونی اجتماعی مثلا در آموزش و پرورش و خدمات بهداشتی بوقوع پیوسته است، اما هنوز مسائل اساسی بحای خود باقی است.

استثمار، غارت شرکت‌های فراملیتی بزرگ، و مسلما گاهی در اشکال جدید، ادامه دارد. ملی کردن یا شرایطی که ۵۱٪ سهام به حکومت تعلق بگیرد باعث می‌شود که هنوز تأمین مدیریت، متخصصان فنی، خدمات، کنترل تجارت و دیگر امکاناتی که باید پول بسیار زیادی بابت آنها پرداخته شود، توسط انحصار قبلی انجام گیرد و این امر به او فرصت می‌دهد تا جدا از ۴۹٪ سهم خود، کنترلی واقعی و بسیار شدید بر مجموعه آن رشته صنعتی اعمال نماید. بدین ترتیب هنوز سودهای کلانی عاید انحصار می‌شود در صورتیکه مسئولیت اضافی نیروی کار نیز از دوش آن برداشته شده و اکنون به وظیفه حکومت تبدیل می‌شود. این غارت وسیع و مداوم ارزش اضافی به این معناست که تمامی اقتصاد آسیب می‌بیند. حتی در جاییکه مثلا مراحل جدید بعمل آوردن مواد خام وارد اقتصاد محلی می‌شود، یا توسعه صنعت ثانوی صورت می‌پذیرد نفوذ انحصاری جریان مداوم سود را تضمین می‌کند. این امر بر اثر روابط نابرابر تجارت و قیمت که بین کشورهای در حال توسعه و اقتصادهای عمده سرمایه‌داری وجود دارد بیش از پیش تشدید می‌شود.

طبقه سرمایه‌دار بومی

در این چارچوب، در کشورهای در حال توسعه گرایشی در جهت رشد یک طبقه سرمایه‌دار وجود دارد. این طبقه فقط توسط اقشار تجاری و بورژوازی سابق جامعه تغذیه می‌شود. این طبقه همچنین از درون ساخت‌های جدید دولتی، از درون دستگاه اداری، از درون موسسات ملی شده و ارگانهای اقتصادی حکومتی که قشر جدیدی از بوروکراتها و تکنوکراتها را می‌پروراند، سربرمی‌آورد. اینها از موقعیت خود برای انجام معامله با انحصارات خارجی، کسب سود از حق العمل‌کاری‌های بزرگ، و ارتقاء وضعیت اقتصادی و قدرت خود استفاده کرده و سپس ثروت جدید خود را برای ورود به عرصه‌های ساختمانی، صنعتی، زمینداری و یا صرفا بورس‌بازی به کار می‌گیرند. این واقعیت که اقشار بوروکرات و تکنوکرات طبقه سرمایه‌دار از لحاظ منشاء پیدائی خود غالبا به تماسهای خود با انحصارات امپریالیستی منگی هستند باعث می‌شود که آنها از نظر سیاسی موضعی ارتجاعی اتخاذ کنند. اینها گاهی با کارخانه‌داران خصوصی محلی نیز که بلندپروازهای سودخواهانه خاص خود را دارا می‌باشند ارتباط دارند. رشد طبقه سرمایه‌دار بومی که معمولا ضعیف است، به حساب توده کارگران و دهقانان که هنوز از اشکال بسیار محرومیت و عقب‌ماندگی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رنج می‌برند، صورت می‌گیرد.

السند عقب‌ماندگی اقتصادی و استثمار و غارت اقتصادی مستمر کشورهای در حال رشد

توسط امپریالیسم به راه‌حلهای اقتصادی نیاز دارد. اما این مسائل را نمی‌توان صرفاً با تدوین اقدامات اقتصادی حل کرد. این مسأله اساساً فنی نیست بلکه سیاسی است. برای ایجاد دگرگونیهای اساسی اقتصادی که توده مردم از آن بهره‌مند شوند، دگرگونیهایی که به هنای رهائی واقعی از امپریالیسم باشد و چشم‌انداز پیشروی به سوی سوسیالیسم را بازگشاید ضروری است دولتی وجود داشته باشد که قدرت مردم را نمایندگی کند، دولتی که متکی به نیروهایی باشد که مفهوم ریشه‌کن کردن امپریالیسم را در سر داشته باشند، دولتی که نگاه خود را به روشنی به سوسیالیسم دوخته باشد.

در عوض آنچه که همولا دیده می‌شود دولتی است که در دستهای خرده‌بورژوازی قرار داد که اغلب آروز دارد به بورژوازی تمام و کمال بدل شود و با اصلاً دولتی از آن خود بورژوازی است. دولت‌هایی از این دست، حتی زمانی که چندگام مهم برای انجام دگرگونیهای ریشه‌ای در ساختار اقتصادی می‌دارند، همچنان مسائل اساسی را حل‌ناشده باقی می‌گذارند. مصر در زمان ناصر موسسات خارجی را ملی کرد، اصلاحات ارضی انجام داد، بخش دولتی تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد بوجود آورد، شروع به ساختن صنایع سنگین کرد، تعاونیهای زراعی را تشویق کرد، با کشورهای سوسیالیستی روابط تجاری و اقتصادی گسترده‌ای برقرار ساخت که نمونه آن کمک شوروی در ساختمان سد آسوان بود. اما بعد از مرگ ناصر و نه‌چندان بعد از آن، معلوم شد که آنچه در مصر ساخته می‌شد سوسیالیسم نبوده بلکه سرمایه‌داری بوده است. معلوم شد که بخشهایی از طبقه سرمایه‌دار قدرت دولتی و سیاسی را قبضه کرده‌اند و کارگران و دهقانان در واقع بکنار گذاشته شده‌اند. معلوم شد که قشرینچگی طبقاتی حادی در عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی، بویژه در رابطه با زمین صورت گرفته است، معلوم شد که این قشریندی طبقاتی در برخورد سیاسی تجلی یافته است و بالاخره معلوم شد که راه برای رخنه اساسی اقتصادی و سیاسی امپریالیستی باز شده است. راه "غیر سرمایه‌داری" به سرمایه‌داری منجر شده بود.

علت این امر جانشینی سادات به جای ناصر نبود. پیروهای تاریخی را نمی‌توان عمدتاً بر منبای رهبران منفرد توضیح داد. تغییراتی که بعد از مرگ ناصر موقوع پیوست از شیوه‌ای که در زمان ناصر امور بر اساس آن تکوین یافته بود، از ماهیت دولت در زمان ناصر، از خصلت نیروهای طبقاتی که قدرت اقتصادی قابل توجهی داشتند و از نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک نیرومندی برخوردار بودند و خود را در دستگاه دولتی پنهان ساخته بودند، ناشی می‌شد.

دولت دموکراتیک

این امر مسأله کلیدی دیگری را که کشورهای در حال توسعه با آن مواجهند، مطرح می‌سازد، یعنی، نبود قدرت سیاسی در دست مردم، عدم درگیری و شرکت مستقیم آنها در امر تصمیم‌گیری در امور مربوط به کشور خودشان، عدم وجود سازمانهای دموکراتیک و ابتکار از پائین. مسأله صرفاً این نیست که بسیاری از کشورهای در حال توسعه دارای نظامهای تک حزبی هستند که بر پایه انکار آزادیهای دموکراتیک برای اکثریت کارگران و دهقانان استوار است. (من در این بحث، وجود آن دولت‌های تک‌حزبی را که حزب واحد آنها عمدتاً تجلی آرمان کارگران و دهقانان است، مثلاً در آنگولا، موزامبیک و گینه بیسائو، استثنا می‌کنم).

ساله صرفاً این نیست که بسیاری از کشورهای در حال توسعه تحت حکومت‌های نظامی هستند که اصلاً به هیچ حزب سیاسی اجازه فعالیت قانونی نمی‌دهد و یا در بهترین حالت فقط حزب (یا احزابی) را مجاز می‌دانند که آنها یعنی نظامیان، اجازه حیات می‌دهند. واقعیت اینست که حتی در کشورهایی که بسیاری از حقوق دموکراتیک به‌طور رسمی وجود دارد، اغلب یک "دموکراسی پدرسالارانه"، اگر بتوان چنین واژه متناقضی را به‌کار گرفت، و یا همانگونه که سوکارنو می‌گفت یک "دموکراسی هدایت‌شده" حاکم است که در آن قدرت مردم برای تصمیم‌گیری در مسائل سیاست و یا در مورد خط‌مشی ملی اگرچه انکار نشده لیکن بسیار محدود شده است.

دولت‌های کشورهای در حال توسعه که قدرت سیاسی آنها در اختیار خرده‌بورژوازی یا بورژوازی است قادر نیستند که مردم خود را به سوسیالیسم هدایت کنند، حتی اگر برخی از رهبران مشخص وابسته به این طبقات و اقشار صمیمانه در آرزوی چنین کاری باشند. مالکیت دولتی موسسات، بخش دولتی اقتصاد سئوالاتی را به این مضمون طرح می‌سازد که این چه‌نوع دولتی است، کدام طبقه و نیروهای اجتماعی به آن حکومت می‌کنند، اکثریت مردم از چه قدرتی برای تعیین آینده خود و ست دادن به اقتصاد خود برخوردارند. بیشتر کشورهای در حال توسعه راه رشد سرمایه‌داری را می‌پیمایند و اگر ماهیت طبقاتی دولت‌ها و حکومت‌های آنها را مورد توجه قرار دهیم چنین امری شگفت‌آور نخواهد بود. اگر چشم‌انداز متفاوتی در برابر مردم مثلاً آنگولا، موزامبیک و گینه بیسائو باز شده است مطمئناً به این دلیل است که مردم و جنبش‌های این سه دولت قدرت دولتی و حکومتی جدیدی که نماینده بورژوازی و یا خرده‌بورژوازی باشد برپا نکردند بلکه در کوران مبارزه خود در راه استقلال به این‌درک رسیدند که رهائی ملی با رهائی اجتماعی پیوند خورده است. مبارزات آنها بر پایه درک ضرورت بیشترین حد شرکت دموکراتیک و ابتکار مردم و توجه به آموزش سیاسی مداوم کارگران و دهقانان برای شرکت در این امر استوار بود. رهائی ملی و اجتماعی و دموکراسی دوشادوش هم پیش رفت. از درون این پروسه جنگ دموکراتیک خلق، قدرت دموکراتیک خلق پدید آمد که برپایه شرکت مردم در تصمیم‌گیری و در تفکر و عمل خلاق آنها برای حل مسائلی که در پیش رو دارند در جهت منافع خودشان، استوار بود. همین قدرت دموکراتیک خلق است که مردم را می‌سازد، اعتماد بخود را در آنها به وجود می‌آورد و ایمان آنها را به حزب، دولت و حکومت خود بالا می‌برد و آنها را آماده می‌سازد تا برای زندگی نوینی که خود می‌آفرینند مبارزه و ایثار کنند.

موزامبیک

سرجیو ویرادر توصیف اینکه چگونه بنیاد انقلاب خلق موزامبیک در کوران مبارزه آزادپسختن علیه استعمار پرتغال بی‌ریزی شد، تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: "زمانی که مبارزه مسلحانه به انقلاب دموکراتیک خلق فراوان رسید پایه مادی بقای فتوئالیسم و شکل‌گیری بورژوازی را از بین برد." ۱

۱- سخنرانی س. ویرا، عضو کمیته مرکزی فرلیمو (FERLIMO)، در دومین کنفرانس وزارت آموزش و فرهنگ، دسامبر ۱۹۷۷.

وی چنین ادامه می‌دهد: در نتیجه "موزامیک آزاد شده توانست سرعت به‌سوی تکمیل فرایند احیای پایه‌های مادی ضرور برای پیدایشی یک طبقه سرمایه‌دار حرکت کند، موسسات کلیدی را ملی کند، بر کارخانجات، بانکها، شرکت‌های بیمه، تجارت خارجی و املاک اجاره‌ای اعمال کنترل نماید. از اینرو بورژوازی موزامیک خانه‌ای بی‌بنیان است." ۱

ملی کردن به تنهایی کلید حل مسئله نبود. مسأله اصلی ماهیت قدرت سیاسی بود که در نتیجه مبارزه رهاش بخش بوجود آمد، قدرت سیاسی که تا حد زیادی بیانگر آمال کارگران و دهقانان بود. بنابراین ملی کردن با ایجاد مناسبات اجتماعی جدید تولید همواره شد و به گفته ویرا اینها "اساسی" هستند زیرا "تعارض بین مالکان خصوصی و کارگران را از بین می‌برد، زیرا مالکیت را نابود می‌کند و طبقات زحمتکش را نه تنها به تولید بلکه به مدیریت فرایند واقعی تولید پیوند می‌دهد." ۲

تجارب اخیر در موزامیک نشان می‌دهد که این فرایند پیچیده‌تر از آن است که ممکن است صرفاً با اشاره به نکاتی که ویرا بیان داشته است بنظر رسد، سخنرانیهای چندماهه اخیر پریزیدنت سامورا ماشل و تصمیمات حکومت موزامیک و فرلیمو نشان می‌دهد که تلاش برای حذف نفوذ بورژوازی و خرده‌بورژوازی و جلوگیری از پیدایش یک بوروکراسی صاحب امتیاز جدید که می‌تواند گذار به سوسیالیسم را سد کند به مراقبت همیشگی و مبارزه دائمی نیاز دارد. ایجاد دولت دموکراتیک فرایندی طولانی و دشوار است. ایجاد یک اقتصاد انتقالی که استقلال ملی را تحکیم می‌بخشد و اساس زندگی بهتری را برای مردم بی‌میریزد و راه را بر طبقه سرمایه‌دار جدید سد می‌کند نیز بهمان میزان دشوار است.

در مصر زمان ناصر برغم گفتگو از سوسیالیسم، ملی کردن بخشهای کلیدی اقتصاد با چنان تغییری در مناسبات تولید که در موزامیک بوقوع پیوست همراه نبود و ساخت سیاسی چنان از آب در آمد که ابتکار و فعالیت دموکراتیک کارگران و دهقانان را محدود می‌ساخت؛ غیرقانونی کردن حزب کمونیست که به انحلال آن منجر شده نظام تک حزبی تحمیلی دولتی که ایسزای در دست دولت بود و نه یک حزب سیاسی دموکراتیک؛ کنترل دولتی بر اتحادیه‌ها؛ عدم وجود امکان واقعی برای تصحیح اشتباهات حکومت، دولت یا رئیس‌جمهور از طریق بحث و انتقاد علنی و دموکراتیک.

مسأله ملی

سومین مسأله‌ای که مایلیم بطور مختصر مورد بحث قرار دهیم مسأله ملی است که در آفریقا و خاورمیانه از پیچیدگی و حدت خاصی برخوردار است و در آسیا نیز اهمیت عظیمی را بخود اختصاص می‌دهد. تنها کافی است به مسأله نامیل در سریلانکا، مبارزه مردم بنگلادش برای رهایی خود از پاکستان، بسیاری از مسائل ملی در هندوستان که سان آتش زیر خاکسترند و مسأله کردها در عراق، ایران و ترکیه توجه کنیم تا دریابیم که چرا پیدا کردن راه‌حلی برای این اعتراضات بحرانی، برای کشورهای در حال توسعه اهمیت دارد، اعتراضاتی که دولت‌های جدید آنها را به ازهم پاشیدن تهدید می‌کند.

— همانجا.

۲ — همانجا.

ساله ملی در آفریقا بویژه پیچیده و مرم است. در این قاره متجاوز از ۴۰ دولت مستقل آفریقائی وجود دارد که بعضی از آنها دارای جهت بسیار کمی هستند. بسیاری از این کشورها دارای تعداد قابل توجهی ملیتها و جماعات قومی مختلف میباشند. گاهی مردمی که به یک ملت یا منشاء قوی تعلق دارند توسط مرزهایی از هم جدا شدهاند که در اصل به وسیله قدرتهای امپریالیستی اروپائی، وقتی قاره آفریقا را حدود یکصدسال پیش قطعهقطعه میکردند، تحمیل شده است.

سازمان وحدت آفریقا در تلاش برای جلوگیری از اینکه این ساله موزوتی به منبع اصطکاک و حتی برخورد مسلحانه بین دول مختلف آفریقائی تبدیل شود، تصمیمی اتخاذ کرد دایر بر اینکه مرزهای موجود بین کلیه دولتهای آفریقائی، بدون در نظر گرفتن اینکه منشاء این مرزها چه بوده است، باید مورد احترام قرار گیرند و هیچ تلاشی برای تغییر آنها از راه زور نباید صورت گیرد.

این تصمیم حتی اگر بهطور کامل هم مورد احترام قرار گیرد تنها شامل بخشی از ساله می شود زیرا مسائلی که به همان میزان مرزها اهمیت دارد وجود ملیت های مختلف در درون محدوده های دولت های مستقل آفریقائی است. بررسی تئوریک هرچه بیشتر این مساله ضروری است. آیا این دولت های جدید، تبلور ملت های جدیدی هستند؟ یا اینکه آنها دول کثیرالمللهای هستند؟ آیا می توان از ملت نیجریائی، ملت کنیائی و ملت اتیوپیائی سخن گفت؟ یا اینکه آنها دولت های کثیرالملله نیستند؟ و آیا در مورد تعداد بسیار دیگری از دولت های مستقل آفریقائی وضع مشابهی وجود ندارد؟

به گمان من بسیاری از این دولت های آفریقائی، کثیرالملله یا حداقل در مرحله بسیار ابتدائی شکل گیری بعنوان یک "ملت" هستند و هنوز با حضور دائمی شعاری جماعات مختلف قومی مواجه هستند که بوسیله زبان، الگوهای فرهنگی، تاریخ، وابستگی و پیوندهای "قبیله ای" یا ملیتی از هم جدا شده اند. بنابراین مساله بسیار بغرنجی در برابر این دولت های جدید قرار دارد یعنی مساله متحد ساختن کلیه این جماعات مختلف در درون مرزهای یک دولت واحد و ایجاد نالوده های پایدار برای همکاری بین تمامی آنها.

البته امپریالیست ها سعی می کنند تا از مساله ملی در جهت مقاصد خود بهره برداری کنند. "تفرقه بیانداز و حکومت کن" شیوه ای بود که در دوره سلطه مستقیم استعماری به وسیله آنها به کار گرفته می شد. اکنون که استعمار تقریباً در عیناس جهانی از صحنه حذف شده است امپریالیست ها هنوز می کوشند تا تحت نفاق بیراکنند و یا از تنش های موجود بین ملت ها و گروه های قومی، خواه بین دول مستقل یا بین جماعات، ملیتها یا ملت های درون یک دولت واحد، استفاده کنند. قدرتهای عمده امپریالیستی بهین شیوه خصوصاً در قرن نوزدهم و چهل و پنج سال اول قرن بیستم از رقابت های ملی در منطقه بالکان بهره جستند. این واقعیت که مسائل ملی به این شکل توسط شیوه های ارتجاعی مورد بهره برداری قرار گرفته است به این معنا نیست که می توان بر مساله ملی ظلم کشید یا اینکه با قلمداد کردن آن، بعنوان یک مانور امپریالیستی برخورد نادرست به آن را توجیه کرد. مساله ملی به صورت مشکلی که بهراحتل نیازمند است وجود دارد. راه جلوگیری از استفاده امپریالیسم از مساله ملی برای درهم شکستن کشورهای در حال توسعه حل این مساله به گونه ای است که دیگر به وضاحت کشیده نشود، به گونه ای که دیگر بعنوان مساله ای مستعد بهره برداری امپریالیسم، وجود نداشته باشد.

حل مسأله ملی اساساً مسأله‌ای دموکراتیک است. مشکل اصلی اغلب اینست که ملت یا ملت مسلط و یا بهتر است بگوئیم محافل حاکمه آن که بیابگر درک سرمایه‌داری یا خرده‌بورژوازی هستند سعی می‌کنند تا مسائل را از راه زور و تحمیل حل کنند. آنها مسأله را به این صورت عنوان می‌کنند: "شما چه خواهید چه نخواهید با ما در یک دولت واحد، متحد باقی خواهید ماند." این مورد بعنوان مثال دربارهٔ پاکستان سابق، قبل از اینکه بنگلادش از آن جدا شود و تشکیل یک دولت مستقل جداگانه بدهد صادق بود.

ملت مسلط ممکن است بتواند از راه بکارگیری چنین شیوه‌هایی به فرصت موقتی برای نفس تازه کردن دست یابد، اما اگر مسأله غفلت، تبعیض یا ستم ملی بطور واقعی وجود داشته باشد، ناراضی ملی بکرات و گاه به گوندای قهرآمیز خود را نشان خواهد داد. البته به رسمت‌شناختن حق تعیین سرنوشت خویش برای یک ملت همیشه به این معنا نیست که این حق باید به شکل تأسیس دولتی مستقل صورت گیرد. هر ملت تحت ستمی باید خود در این مورد تصمیم بگیرد. نکته در اینجاست که آن ملت باید حق انتخاب داشته باشد.

کشمکش بین اتیوپی و ارتیره نمونه مناسبی است. مردم ارتیره هیجده سال است که برای حق تعیین سرنوشت خود می‌جنگد. مبارزه چندین ساله آنها کمک مهمی به مردم اتیوپی بود تا هایل‌سلاسی را سرنگون سازند. زمانی که هایل‌سلاسی سرنگون شد، لازم بود که راه‌حلی سیاسی برای مسأله ارتیره جستجو شود. رهبران انقلاب اتیوپی بگونه‌ای قابل درک درگیر حفظ انقلاب خود بودند؛ اما تلاش برای حل مسأله ارتیره بوسیله نیروهای مسلح، اگرچه با پیشنهاداتی برای خودمختاری منطقه‌ای همراه بود، کشمکش را طولانی‌تر و نیل به یک راه‌حل را بسیار انجام‌ناپذیر ساخت.

می‌توان چنین استدلال کرد که رهبران ارتیره نیز بنوبه خود می‌بایست درک می‌کردند که رژیم متفاوتی در آدیس‌آبابا وجود دارد و می‌بایست برای خروج از این هضل راهی صلح‌آمیز و سیاسی می‌جستند. احتمالاً اگر رهبران اتیوپی حق ارتیره‌ایها را برای تعیین سرنوشت خود برسمیت می‌شناختند، آنها نیز ممکن بود راه‌حل فدرالی را انتخاب کنند. با این همه جنگ همچنان ادامه دارد و احتمال مداخله خارجی را فراهم کرده است.

انتخاب داوطلبانه

همکاری داوطلبانه بین ملت مسلط و ملت یا ملت تحت سلطه تنها مبنای پایدار و دموکراتیک وحدت است.

یک دولت کثیرالملله بزرگ یا کوچک، چه فدرال باشد و چه نباشد اگر بخواهد ساختی پایدار و دموکراتیک داشته باشد محتاج آست که بوسیله توافق داوطلبانه بین ملت‌ها بر اساس حق تعیین سرنوشت خویش اداره شود. ممکن است چنین به نظر برسد که برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت خویش همراه با حق جدا شدن یا تشکیل یک دولت مجزا، به "پراکندگی" منجر خواهد شد و امر ساختمان جامعه‌ای واقعا پایدار و باثبات از تمام خلفها در محدودهٔ یک دولت فدرال یا کثیرالملله را به تاخیر خواهد انداخت. اما واقعیت این است که اگر به توده‌های یک ملت سابقاً تحت ستم از نظر اقتصادی توجهی نشده است و یا از نظر فرهنگی در حق آنها تبعیض روا میشده بینند که آرزوهایشان توسط "سنگران"

قبلی برآورده می‌گردد، آنگاه درخواهند یافت که تغییر واقعی صورت گرفته است. بدین ترتیب سوظن و عدم اطمینان مربوط به گذشته می‌تواند فروپاشد، دوستی ملت‌ها بی‌ریزی شود و توافق داوطلبانه ملت یا ملل مستعبدیه به همکاری و وحدت در درون مرزهای یک دولت واحد فراروید. همکاری داوطلبانه‌ای از این دست حاصل نمی‌شود مگر اینکه دولت، دولتی دموکراتیک باشد تا ملت مستعبدیه قبلی احساس امنیت کند و بتواند آمال دموکراتیک و ملی خود را تحقق بخشد.

نیروهای وابسته به ملت تحت سلطه نیز بنوبه خود، ضمن دفاع از آمال ملی مردم خود محتاج آن خواهند بود که بر ارزش وحدت کلیه نیروهای مترقی، کلیه ملل و ملیتها در درون یک دولت کثیرالملله تاکید ورزند. بهرسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت خود، سولیت یک ملت را در تشخیص اینکه چگونه، به چه شکل و کی آن حق باید اجرا شود منتفی نمی‌سازد.

حاصل تعیین سرنوشت خود و اعمال آزادانه انتخاب، ممکن است این تصمیم باشد که آن ملت بعنوان بخشی از یک دولت فدرال متحد باقی بماند و نه اینکه جدا شود و تشکیل دولتی مجزا بدهد؛ اما در هر دو صورت این تصمیم باید انتخابی داوطلبانه باشد. هر جماعت قومی را هم نمی‌توان بعنوان یک ملت و دارای حق تمام و کمال ملی برای جداشدن و تشکیل دولتی مستقل، بحساب آورد. دولت‌های درحال توسعه بویژه در آفریقا که دارای شماری جماعات قومی هستند می‌باید این مساله را با نهایت دقت مورد بررسی قرار دهند تا از پیدایش مسائل جدید جلوگیری شود. جماعت قوی هر قدر هم که ممکن است کوچک باشد مساله اصلی اینست که هیچ‌گونه بی‌توجهی یا سرکوب در مورد زبان، فرهنگ و سنت‌های آن و هیچ‌گونه قصور در توجه به مسائل و آمال و بهره آنها نباید صورت گیرد. در رابطه با هر ملت یا ملیت و در رابطه با هر زبانی بایستی احترام متقابل وجود داشته‌باشد. مساله زبان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. لنین در سال ۱۹۱۴ با اندیشه "زبان رسمی اجباری" مخالفت کرد. وی بر آن بود که هر یک از ساکنان روسیه بایستی فرصت (تاکید از نویسنده) آموختن زبان ولیکاروس را داشته باشد، اما اضافه می‌کرد: "آنچه که ما خواهان آن نیستیم عنصر اجبار است. ما نمی‌خواهیم که مردم را بزور کتک روانه بهشت کنیم" ۱

حزب کمونیست سودان که با این دیدگاه عمل می‌کند با سیاست تثبیت قانونی زبان عربی به عنوان زبان رسمی دولتی بمخالفت برخاسته است و بجای آن چنین استدلال می‌کند که وحدت واقعی خلفهای سودان از راه زیرپا گذاشتن سنتهای فرهنگی آنها به دست نمی‌آید بلکه از طریق "احیای زبانها و گویشهای آنها با کمک و حمایت دولت" نیل به این وحدت امکانپذیر می‌شود. به عبارت دیگر این مساله می‌باید با برخوردی دموکراتیک، بدون از شورنویسم و انحصارطلبی ملی و بدون هیچ‌گونه تبعیضی در رابطه با زبانهای آنها حل شود.

همانگونه که من سعی کرده‌ام نشان دهم، دموکراسی عنصری اساسی در حل این سه مساله است: کسب آزادی اقتصادی، استقرار قدرت خلق، و حل مساله ملی. بحث در مورد مساله چهارم یعنی مساله اتحادها نیز بهمان اندازه اساسی است.

تجربه اخیر در چندین کشور، شامل بیشتر در مورد این مسأله را ضرور می‌سازد. مردم یک کشور در حال توسعه هم برای اینکه خود را از امپریالیسم رها سازند و هم برای اینکه به سوی سوسیالیسم پیش روند نیازمند آنند که بالاترین حد وحدت هدف، سازمان و مبارزه را بوجود آورند. در امر مبارزه برای استقلال این وحدت طبقه کارگر، دهقانان، اقشار متوسط (صنعتگران، روشنفکران، تجار کوچک، پرسنل حرفه‌ای و فنی از جمله کارمندان اداری و افسران ارتش) و بخشهایی از بورژوازی را دربرمی‌گیرد. تمامی این طبقات و اقشار اگرچه در آرزوی مشترک خود برای استقلال وحدت دارند لیکن در رابطه با نوع دولت مستقلی که مایلند بوجود آورند، اهداف و نظرات متفاوتی دارند. نتیجتاً از فردای استقلال مبارزه‌ای شروع می‌شود که حتی اگرچه گاهی هم اشکال بسیار بی‌سروصدائی بخود می‌گیرد اما در اساس و عمق همانا مبارزه طبقاتی است.

هم اتحاد و هم مبارزه در مناسبات سیاسی بروز می‌یابد، اما شکلی که این اتحادها و کشمکش‌های سیاسی در آن صورت می‌پذیرد، در دولت‌های مختلف بطور قابل توجهی متفاوت است. در کشورهایی که احزاب کمونیست در کنار احزاب نیرومند بورژوازی ملی یا احزاب بیانگر منافع و نقطه‌نظرهای سایر اقشار و گرایش‌های سیاسی به حیات خود ادامه می‌دهند، مسائل ویژه‌ای وجود دارد. چنین اوضاع و احوالی برخی مسائل بسیار حاد را برای احزاب کمونیست مطرح می‌سازد.

اگر حزب کمونیست نتواند استقلال ایدئولوژیک و سیاسی خود را حفظ کند و شروع به دنباله‌روی از حزب حاکم و منافع طبقه‌ای که این حزب حاکم در خدمت آنست بکند، آنگاه در نظر مردم با حزب حاکم یکسان پنداشته خواهد شد، در نتیجه وقتی حزب حاکم از حل مشکلات مردم عاجز بماند و در واقع بمثابة اعمال‌کننده ستم بر مردم عمل کند، حزب کمونیست نیز، با همان چوب رانده خواهد شد.

برای هر کمونیست بریتانیائی اشتباه خواهد بود که در چنین کنفرانسی و دربارهٔ چنین موضوعی سخن بگوید و سراسر جهان را زیرپا بگذارد بدون اینکه به تقسیم تحمیلی ادامه‌دار ایرلند، محرومیت مداوم بخش بزرگی از جمعیت ایرلند شمالی از اعمال حق تعیین سرنوشت خود، ادامه اشغال آن بوسیله یک قدرت امپریالیستی بیگانه یعنی بریتانیا و به ادامه استثمار آن توسط سرمایه بزرگ بریتانیائی و به یک معنا به آخرین مستعمره باقیمانده بریتانیا اشاره نکند.

اولین چیزی که بایستی گفته شود اینست که ما کمونیستهای بریتانیای کبیر از شرکت دادن جنبش کارگری بریتانیا در تکوین یک جنبش توده‌ای پیوسته رشدیابنده در بریتانیا برای همستگی با مردم ایرلند شمالی در مبارزه‌شان جهت نیل به هدر برحق خود یعنی یک ایرلند مستقل و متحد ناتوان بوده‌ایم. اضافه‌کردن اینکه ما در این مورد سعی خود را کرده‌ایم صحیح نیست. بدیهی است که ما بقدر کافی تلاش نکرده‌ایم و هنوز هم نتوانسته‌ایم وسائل را پیدا کنیم که جنبش کارگری بریتانیا را به آن سطح از ادراک برساند که دریابد مسأله ایرلند تنها به ایرلندیها مربوط نیست.

این مسأله قبل از همه یک مسأله بریتانیائی است. استثمار دائمی ایرلند شمالی مبارزه در راه یک بریتانیای سوسیالیستی را سد کرده است. ما کمونیستها به مسئولیت‌های

خود آگاهیم و به جستجو برای یافتن وسائل کارآمدتر شرکت جنبش کارگری بریتانیا در
و داشتن احزاب کارگر و محافظه‌کار به ترک سیاست مشترک تعصب‌آمیز خود و در مورد ایرلند
ادامه خواهیم داد.

اما با بیان این نکته نه‌شیوه، انتقاد از خود جدی - و بی‌آنکه بهیچ‌وجه بخواهیم این
انتقاد از خود را کمرنگ سازم - همچنین باید بگویم که مساله پیدا کردن متحدین در ایرلند
شمایی و تمام ایرلند برای ادامه مبارزه علیه امپریالیسم، مساله مردم ترقی‌خواه در ایرلند
تعالی نیز بی‌شکست به مساله دیگر کشورهای که قبلاً نام بردم، کشورهای که امپریالیسم
در آنجا میراث تفرقه بین مردم را باقی گذاشته است، نیست. در حل مساله ایرلند نقش
قاطع یافتن متحد احتمالی حیاتی دارد، متحدین در ایرلند شمالی و جنوبی و هر قدر که
رفقای ایرلندی در ساختن پل‌هایی برای کاستن از تفرقه - بویژه در میان طبقه کارگر و با
این تاکید که این پلها بر روی ستون‌های دوگانه طبقه و دموکراسی استوار باشد - موفق
شوند - وظیفه ما در بریتانیا نیز که صارت از نتیجه‌ی همبستگی جنبش کارگری بریتانیا برای
حرکت از حرف به عمل است، به همان اندازه آسانتر و روز پیروزی نزدیکتر خواهد شد.

ما در دورانی زندگی می‌کنیم که مردم کشورهای در حال توسعه بطور روزافزونی
خراتار جل مسائل دیرینه استثمار، فقر و سرکوب خرد هستند. آنها در مبارزه با این
میراث‌های سلطه امپریالیستی با دشمن نیرومندی مواجه بوده و برای نیل به پیروزی محتاج
همبستگی فعالانه کلیه نیروهای پیشرفت جهانی هستند. اما قبل از همه جنبش درونی آنها
باید بر اساس اتحاد پایدار همه آنهایی که بی‌خواهند از گذشته بگشند به‌منتهای رشد خود
برسد.

چهار مساله‌ای که بطور خلاصه به آنها اشاره شد همه به این هدف مربوط می‌شوند.
بعلاوه تمام این مسائل بر اهمیت درگیری و شرکت دموکراتیک و توده‌ای مردم، در تمام
مراحل و در تمام عرصه‌ها، در تصمیم‌گیری بر سر سئوالاتی که زندگی آنها و آینده کشورشان
را تغییر می‌دهد و بر اهمیت امکان اعمال قدرت سیاسی برای نیل به اهدافی که با
تصمیم‌گیری‌هایشان به آنها قانونیت بخشیده‌اند تاکید دارند.

مردم کشورهای در حال توسعه در معنای کلی و درازمدت تاریخی از استقلال به سوی
رهائی کامل و از رهائی به سوی سوسیالیسم حرکت می‌کنند. اما پیچیدن این راه به گسترش
وسیع فعالیت دموکراتیک آنها و همچنین گسترش آزادی شرکت آنها در زندگی سیاسی
کشورشان نیاز دارند.

عضو کمیسیون فرهنگی کمیته مرکزی حزب کمونیست لبنان

سمیر سعد در سخنرانی خود مسائل جنبش رهایی‌بخش ملی عرب را در دهه‌های اخیر مورد تحلیل، قرار می‌دهد. منای این تحلیل نتایج چهارمین کنگره ملی حزب کمونیست لبنان است که از "بحران کنونی جنبش رهایی‌بخش ملی عرب" بعنوان "بحران رهبری طبقاتی" نام می‌برد.

سخنران جوانب این بحران را در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی رشد کل کشورهای عربی و بویژه آندسته از کشورهای مترقی و میهن‌پرست که زمانی تصور می‌شد در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام برمی‌دارند، به اختصار ولی به نحوی جامع نشان می‌دهد. او این "بحران رهبری طبقاتی" را در رهبری خرده‌بورژوازی بخش عمده، جنبش‌های رهایی‌بخش ملی عرب از یکسو و فقدان مواضع و رهبری طبقه کارگر در آن از سوی دیگر جلوه‌گر می‌بیند.

س. سعد در سخن از سوی اول این بحران بدوا این نکته را مورد تأکید قرار می‌دهد که "این نیروهای طبقاتی، از موضع قدرت برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و رهایی‌بخش ملی را پیش نهادماند که کوششی جدی است برای پیشرفت". اما در عین حال، تحلیل خود را از تأیید این واقعت انکارناپذیر فراتر می‌برد. او از جمله بر آن است که "با این همه، آنها نتوانستند آنچه را که پیش نهادماند، به‌اجرا درآورند یا آنچه را که کسب کرده‌اند حفظ کنند و علت این امر هم در بینش طبقاتی و رهبری خرده‌بورژوازی آنان بوده است."

او در رابطه با همین امر و با توجه به تجربه پربار جنبش رهایی‌بخش ملی عرب در دهه‌های اخیر خاطرنشان می‌کند که "در گذشته، مبارزه و قشربندی در چارچوب جنبش رهایی‌بخش ملی میان طبقات متخاصم و درون قشرهای مختلف بورژوازی، به وضعی نیانجامید که نیروهای انقلابی خرده‌بورژوازی که در کشورهای عربی اعمال قدرت می‌کنند و جنبش رهایی‌بخش ملی عرب را رهبری می‌کنند، به مواضع طبقه کارگر انتقال یابند."

اما در بررسی سوی دوم بحران مورد نظر حزب خود، سخنران به دو نکته بسیار مهم اشاره می‌کند. نکته اول دال بر آن است که "علت بحران در جنبش رهایی‌بخش ملی عرب تضادی است میان مضمون آن که با خصلت دوران ما یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تعیین می‌شود و آن را جزئی عینی از انقلاب سوسیالیستی می‌سازد، و رهبری خرده‌بورژوازی در جنبش. و نکته دوم این است که "تزلزلین درباره ناتوانی بورژوازی کشورهای حوزه

جنبش رهایی بخش ملی در اجرای برنامه دموکراتیک ملی تأیید شده است. شرایط برای اجرای این مهم تنها بوسیله سوسیالیسم و نیروهای آگاه آن و زمانی تأمین می شود که طبقه کارگر رهبری انقلاب دموکراتیک ملی و مواضع اصلی در اتحاد طبقاتی دموکراتیک انقلابی و روند انقلابی را کسب کند.

سخنران بر این نکته مصر است که "مسئله بحران رهبری طبقاتی"، بحران رکود و زوال نیست، بلکه "اساساً بیانگر رشد و بلوغ جنبش رهایی بخش ملی است که از لحاظ عینی گذار جنبش به مرحله عالی تر بعدی را می طلبد."

سائلی مهم نظیر رابطه نقش طبقه کارگر با شعار و درجه تمرکز آن، با میزان عضویت و اندازه حزب انقلابی، و نیز با موضع دیگر طبقات و افشار اجتماعی و نمایندگان آنها؛ نقش برنامه طبقه کارگر و خصوصیات آن از جمله مسائل دیگری است که در این خطابه نغمه مورد بحث قرار می گیرد. سخنران اظهار می دارد: "چهارمین کنگره حزب ما... تأکید کرد که امروزه نقش طبقه کارگر اساساً نه به شعار و درجه تمرکز آن یا به موضع دیگر طبقات و افشار اجتماعی و نمایندگان آنها بستگی دارد و نه عمدتاً به میزان عضویت و اندازه حزب انقلابی آن. نقش آن بیش و پیش از هر چیز به برنامه طبقه کارگر و کاربست انقلابی پیگیر آن بستگی دارد. منظور اصلی برنامه حزب انقلابی این است که هدف اصلی مبارزه طبقاتی در هر مرحله تاریخ را به روشنی تعریف کند و خصائص اصلی آن را برشمرد."

س. سعد سخنان خود را با تکرار گفته هروف دبیرکل حزب خود مبنی بر "انعطاف پذیری در شکل، سازش ناپذیری در اصول" و تأکید مجدد بر "تنها راه درست" بیرون برد جنبش رهایی بخش ملی عرب از این بحران رشد و بلوغ خاتمه می دهد.



نظر به پیچیدگی وظایف اصلی عام رهایی ملی و اجتماعی فراروی جنبش رهایی بخش ملی عرب، «خاصه پس از دستاورد استقلال سیاسی و در نتیجه» تعرض همه جانبه و شدید امپریالیسم، جنبش وارد مرحله جدید رشد خود می شود. این مرحله با تشدید مبارزه علیه امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع و با نیرومندی روند قشر بندی میان طبقات و قشرهای اجتماعی وابسته به جنبش و همچنین در جارجوب هر سروی اجتماعی مشخص می گردد.

جنبش رهایی بخش ملی عرب بر پایه این مبارزه و در جریان آن، با همه جبهه ها و شکل های چندگانه خود هم اکنون در بحران عمیقی سر می کند. این بحران چگونه خود را می نمایاند؟ ماهیت آن چیست؟ چگونه رفع می شود؟

پیش از همه، این بحران با عقب نشینی عمومی مشخص می شود که وجوه آن به تنها نظر به این واقعیت قابل تشخیص است که رژیم سیاسی بزرگترین کشور عربی مواضع رهایی بخش و انقلاب را ترک کرده است و به نیروهای ضدانقلاب و خائن به آرمان های ملی پیوسته است، بلکه در تمام سطوح و در مبین پرست ترین رژیم های عربی، هر چند به درجات مختلف انعکاس پیدا می کند.

بخش سرمایه داری خصوصی در زمینه اقتصادی توسعه می یابد. نقش مسلط آن به خرج بخش عمومی نیرو می گیرد، و خود بخش عمومی محدود شده، با الزامات رشد سرمایه داری

تطبیق داده می‌شود. اصلاحات ارضی بسود بورژوازی روستا از جوهر دموکراتیک خود بی‌بهره می‌گردد. بورژوازی بمتابه یک طبقه، بویژه قشرهای بالا و تازه شکل‌گرفته آن، مواضع کلیدی را از نو به دست می‌آورد. افزون بر این، مواضع سرمایه‌های خارجی و شرکت‌های بزرگ چندملیتی و نفوذ آنها بر تصمیمات اقتصادی و سیاسی نیرومند می‌شود. گسترش روابط اقتصادی و مالی با ایالات متحده آمریکا، ژاپن، اروپای باختری و دیگر کشورهای سرمایه‌داری دامن می‌گیرد و به همان نسبت از دامنه همکاری اقتصادی و تجاری با کشورهای سوسیالیستی گاسته می‌گردد.

به سخن دیگر، عقب‌نشینی درین حوزه با احیا، نوسازی و تعمیق وابستگی اقتصادی به امپریالیسم و با رشد گرایش به تحکیم پایگاه اقتصادی و اجتماعی داخلی سرمایه‌های مالی از طریق تأمین ادغام کشورهای حوزه، جنبش‌رهای بخش ملی عربی در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، مشخص می‌شود.

در زمینه اجتماعی، قطعی شدن فزاینده میان دارا و نادار شکل می‌گیرد. بخشهای هرچه بیشتری از اقشار میانی و خرده‌بورژوازی و مزرعه‌داران خانه خراب می‌شوند. ارقام بیکاری قوس صعودی را طی می‌کند و در همان حال تورم، دستاوردهای اجتماعی را از میان می‌برد، اما، از سوی دیگر، قشری از واسطه‌ها، انگل‌ها و بوروکرات سربرمی‌آورد. به سخن دیگر، رشد نابرابری اجتماعی گواه آن است که پایگاه اجتماعی در درون کشور بسود رشد سرمایه‌داری در کشورهای ما محدود می‌شود.

در سطح سیاسی، گرایش فزاینده‌ای به الفای دموکراسی درون کشور، کاستن حقوق توده‌ها و فلج کردن آنان از لحاظ سیاسی و اجتماعی وجود دارد. گرایش بسوی حکومت‌فردی از الگوی منظم و استواری پیروی می‌کند، از اجرای نقش طبقه کارگر و احزاب آن جلو می‌گیرد و اتحاد طبقاتی را عملاً فرو می‌پاشد. دیگر نیروهای ترقیخواه و دموکراتیک، خاصه کمونیست‌ها سرکوب می‌شوند. به توده‌ها هیچ نقشی محول نمی‌گردد.

در مورد مسأله ملی سراسری، گرایش‌های منطقه‌گرایی افزایش می‌یابد و این نتیجه را به بار می‌آورد که این مسأله، که مسأله‌ای است استراتژیک، تابع ملاحظات تاکتیکی می‌گردد. انواع مختلف استدلال‌ها اقامه می‌شود تا آنچه را که عملاً کناره‌جویی از مبارزه مشترک با دیگر نیروهای ملی و انقلابی در منطقه عربی است، توجیه کنند. همچنین، مسأله اقلیت‌های ملی و مذهبی و ستیزه مذهبی حادث می‌شود. خطر شکاف‌ها و چندپارگی وجود دارد و نشانه‌های ناتوانی در حفظ وحدت هر کشور فزونی می‌گیرد. بر همین سیاق، با مسأله فلسطین، که در کانون مسأله ملی خلق‌های عرب در مبارزه آنان علیه امپریالیسم جای دارد، بگونه‌ای برخورد می‌شود که گویی این امر عاملی بوده است که توسط دیگران به رگ و بی این مبارزه "تزیق" شده است و باید از شر آن رها شد. گرایش تاکتیکی رژیم‌های میهن‌پرست در قبال ارتجاع عرب گاه به نقطه همکاری استراتژیک سر می‌ساید.

به کلام دیگر: عقب‌نشینی در این حوزه، سیاست ارتجاعی بورژوازی تعبیر خیانت ملی بمتابه راه‌حل مسأله ملی که تضاد ملی میان می‌برد، و بر روی هم شکل عمده مبارزه علیه امپریالیسم به شمار می‌آید، همه پدیده‌های دیگری است، اما همین‌ها بدرجات مختلف از میل و کوشش به سکوت گذاشتن مسأله ملی نشانه دارد، آنهم پس از آن‌که معلوم شده است برنامه‌ها و مشی سیاسی بورژوازی برای حل این مسأله نامناسب است. با این‌همه، خیانت ملی، هرچند که بارزترین بیان این ناتوانی است، اما در اصطلاح طبقاتی -

جیری جز بیان این واقعیت نیست که بورژوازی و تمام قشرهای مختلف آن پس از آن که نتوانستند انگ خود را بر ساله ملی در کشورهای ما بزنند و الگوی رشد خود را با کنار نهادن مضمون عینی دیوکراتیک و انقلابی این ساله تحمیل کنند، به ساله ملی پشت کرده‌اند.

در سیاست خارجی، عقب‌نشینی بیان وجودی خود را در گرایش کلی به حفظ ترک مخاصمه با امپریالیسم، هرچند با اختلاف درجه و در نبود موضع استوار ضدامپریالیستی می‌یابد. درحالی که روابط با اتحاد شوروی بیشتر به همکاری تاکتیکی محدود می‌شود، تا پذیرش خصلت اتحادی استراتژیک.

این عقب‌نشینی عمومی با پیامدهای مختلف خود نخستین جنبه الزامی بحرانی است که کل جنبش رهایی‌بخش ملی عرب، و نه فقط رژیم‌های میهن‌پرست، با آن روبرو است. اگر ما دید خود را به این رژیم‌ها محدود می‌کنیم به آن سبب است که نیروهای طبقاتی که از میان قشرهای میانی و خرده‌بورژوازی برای کسب رهبری این رژیم‌ها برخاستند و هم‌اکنون به داعیه رهبری خود می‌جسند در کسب رهبری کل جنبش رهایی‌بخش ملی عرب کامیاب بوده‌اند و خصلت خویش را به جنبش یا به اکثر، اگر نه همه گردان‌های آن، چه در داخل یا خارج از دستگاه قدرت القا می‌کنند. در واقع آنان از هنگام به قدرت رسیدن در سالهای دهه پنجاه این گردان‌ها را به جنبش یک پارچه تحت رهبری خویش تبدیل کرده‌اند، سال‌هایی که از حزب طبقه کارگر خبری نبود یا نقش آن در کمک به اعتدالی سطح آگاهی توده‌ها محدود می‌شد و توانایی کسب رهبری جنبش را، بیشتر به دلایل ذهنی، نداشت. راست است که این رهبری طبقاتی و سیر اجتماعی - سیاسی آن، که از خصیصه‌های کلی تردید و گسیختگی نشانه داشت و از همان سالها تغییر در آن پدید نیامده است، به برخی نتایج عطفی برجسته دست یافته است. اما، در عین حال، در کشاندن جنبش رهایی‌بخش به ورطه بحرانی فزاینده بواسطه نبود مداومت در جریان آن و دگرگونی‌هایی که بر عهده گرفت، سهم مهمی داشته است. در چهارمین کنگره ملی حزب کمونیست لبنان بحران کنونی جنبش رهایی‌بخش ملی عرب بمثابة بحران رهبری طبقاتی تعریف شد.

این نیروهای طبقاتی، از موضع قدرت برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی و رهایی ملی را پیش نهاده‌اند که کوششی است جدی برای پیشرفت. با این همه، آنها نتوانسته‌اند آنچه را که پیش نهادند، به اجرا درآورند یا آنچه را که کسب کرده‌اند حفظ کنند و علت این امر هم در سبب طبقاتی و رهبری خرده‌بورژوازی آنان بوده است.

نبود پیگیری در احزاب دگرگونی‌های مهم نه تنها شات‌اینگونه رژیم‌های ضدامپریالیستی را تحلیل برد. بلکه در جریان پیشرفت اجتماعی - اقتصادی، بطور هم‌زمان شکل‌گیری و نفیوت پایگاه اجتماعی - اقتصادی برای عقب‌نشینی عمومی را تسریع کرد و این امر در دوره حملات تند امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع از تجاوز سال ۱۹۷۶ به این سوی محض شد.

همین‌جا باید گفت که در گذشته مبارزه و قهرمندی در چارچوب جنبش رهایی‌بخش ملی میان طبقات مخاصم و درون قشرهای مختلف بورژوازی، به وضعی ساجامید که سروهای انقلابی خرده‌بورژوازی که در کشورهای عربی اعمال قدرت می‌کند و جنبش رهایی‌بخش ملی عرب را رهبری می‌کنند، به مواضع طبقه کارگر انتقال یابند. در عوض، سروهای محافظه‌کار و دست‌راستی کنترل دستگاه قدرت یکی از مهم‌ترین کشورهای عربی

را به دست گرفته‌اند، در رهبری جنبش رهایی‌بخش ملی شقاق پدید آورده‌اند و عقب‌نشینی عمومی در جنبش را باعث شده‌اند.

به بیان دیگر، هنگامی که از بحران سخن به میان می‌آید، از فقدان مواضع طبقه کارگر نیز باید سخن گفت.

علت بحران در جنبش رهایی‌بخش ملی عرب تضادی است میان مضمون آن که با خصلت دوران ما یعنی دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تعیین می‌شود و آن را جزئی عینی انقلاب سوسیالیستی می‌سازد، و رهبری خرده‌بورژوازی در جنبش. جنبش رهایی‌بخش ملی عرب با تجربه درازمدت خود اثبات کرده است که ناتوانی نظام سرمایه‌داری در انطباق با خواست‌های رشد اقتصادی و اجتماعی گرایش دارد. که مبارزه رهایی‌بخش ملی در عین حال مبارزه طبقاتی علیه نظام سرمایه‌داری باشد.

این از نکته اول. دومین نکته این است که تز لنین درباره ناتوانی بورژوازی کشورهای حوزه جنبش رهایی ملی در اجرای برنامه انقلاب دموکراتیک - ملی تأیید شده است. شرایط برای اجرای این مهم تنها بوسیله سوسیالیسم و نیروهای آگاه آن و زمانی تأمین می‌شود که طبقه کارگر رهبری انقلاب دموکراتیک - ملی و مواضع اصلی در اتحاد طبقاتی دموکراتیک - انقلابی و روند انقلابی را کسب کند.

مساله محوری در تحلیل بحران همانا ماهیت طبقاتی رهبری درون جنبش رهایی‌بخش ملی است. در نتیجه، مساله ماهیت طبقاتی قدرت سیاسی در تلاش برای یافتن راه برون رفت از بحران، اجرای وظایف ناشی از امر رهایی‌بخش ملی و آغاز بنای سوسیالیسم مساله عمده می‌شود. اینجا، جنبه لازم دیگر بحران جنبش رهایی‌بخش ملی ما عیان می‌گردد و آن همانا روند ظهور شق (آلترناتیو) انقلابی برای رهبری جنبش است. مساله شق انقلابی، همانگونه که در چهارمین کنگره ملی حزب ما تنظیم شد، خود را در ناتوانی عمومی نمایندگان طبقه کارگر در کشورهای عربی، - بخشی بنا بدلائیل عینی و بخشی بعقل ذهنی - برای طرح برنامه‌ای نشان می‌دهد که نیروهای واقعا انقلابی را قادر به رهبری جنبش رهایی‌بخش ملی عرب در خروج از بحران باشد رهبری یونیتی بوجود آورد که بتواند مضمون این جنبش را در مقیاس بین‌المللی و در درون هر کشور غنی سازد و اهداف آن را تحقق بخشد. به این علت بود که طرح مساله شق انقلابی بمنابه مساله اساسی مهم اهمیت فوق‌العاده یافت.

مساله بحران رهبری طبقاتی با دو جنبه عمده تجربه‌ناپذیر آن اساسا بیانگر رشد و بلوغ جنبش رهایی‌بخش است که از لحاظ عینی گذار جنبش به مرحله عالیتر بعدی را می‌طلبد و این امر نه تنها بر حسب خصلت وظایف بلکه بلحاظ اشکال و روشهای مبارزه و ماهیت طبقاتی آن نیز مطرح می‌شود. تجزیه پیش‌گفته رهبری تنها یک شکل از حل تضاد میان موضع مترزلز جنبش و الزامات عینی رشد آن است. بحران طبقاتی در رهبری، از تشدید مبارزه نشانه دارد. این امر نه به آن معنی است که جنبش رهایی‌بخش ملی عرب در آستان فروپاشی است و نه این که این جنبش می‌تواند جهشی اختیاری به پیش داشته باشد یا با آرزوهای ذهنی بجلو رانده شود. نکته این است که عامل ذهنی و سطح بلوغی که از شرایط عینی عقب مانده است، از لحاظ برنامه‌های سیاسی، نیروهای محرک اجتماعی و اتحاد رهبری‌کننده، با شرایط عینی انطباق داده نبود. این امر بدان معنا نیست که یکی از شرکت‌کنندگان اتحاد طبقاتی باید کنار گذاشته شود و یا اینکه هم‌اکنون کنار گذاشته شده

است. در حالیکه پدیده عقب‌نشینی بیانگر یک گرایش عمومی است که با وسایل سالم یا ناسالم درصدد حفظ خود است. اما این گرایش تنها پدیده موجود در مبارزه بی‌امان در درون جنبش رهائی‌بخش ملی عرب و مواجهه با امپریالیسم نیست. در این مبارزه و در پروسه قشری‌بندی و تجزیه، ما از یکسو با عقب‌نشینی و تنزل‌ها روبرو هستیم، و از سوی دیگر با مقاومت قاطعانه و پیشرفت.

در جمهوری دموکراتیک خلق یمن، تکلیف مبارزه رهائی‌بخش ملی بسود سمت‌گیری انقلابی تعیین شده است. در آنجا قدرت به همت استوارترین نیروها تحت رهبری حزبی پیشاهنگ، حزب سوسیالیست یمن تسخیر شد، حزبی که بدون انحراف به آموزش‌های سوسیالیسم علمی معتقد و پایبند روند اجزای وظایف انقلاب دموکراتیک - ملی در راستای سوسیالیسم هدایت می‌کند.

در لبنان، جنبش رهائی‌بخش ملی عرب به کار مبارزه کیفیتا نوین و بسیار موفقیت‌آمیز علیه تمام نقشه‌های امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع و نیروها و روشهای ددمنش آنان که در پی ایجاد سلطه مطلق بر کشورهای عربی هستند، همت می‌گمارد. جنبش ترفیخواه ملی لبنان، نیروی رهبری‌کننده مبارزه در این سطح، از لحاظ ماهیت طبقاتی رهبری و از لحاظ برنامه، نوع روابط با متحدان خود و کیفیت اتحاد آن با جنبش ملی فلسطین سرمنش کیفیتا نویی ارائه می‌دهد. جنبش ملی فلسطین با موفقیت روزافزون و با رشد شور انقلابی، علیه تمام دسیسه‌هایی مبارزه می‌کند که بقصد از میان بردن این جنبش و ایراد ضربات مرگبار بر آرمان خلق فلسطین چیده می‌شود.

حتی در مصر، مقاومت علیه خیانت سیاسی رژیم شکل‌هایی نو می‌گیرد، خاصه در مورد نیرومندی سازماندهی و برنامه‌ریزی جنبش ملی مصر در رهبری توده‌ها. همه این پدیده‌های کیفیتا نو، از طریق جریان انقلابی - دموکراتیک و نیروها و شکل‌های مبارزه آنها، بویابی جنبش رهائی‌بخش ملی عرب را در مبارزه دائمی میان سمت‌گیری انقلابی و سمت‌گیری دست‌راستی و میان نیروهای داخلی و خارجی بازدارنده رشد آن، تصویر می‌کند. در عین حال، موارد فوق‌الذکر بر امکانات واقعی سازگاری عامل ذهنی با درجه از بلوغ شرایط عینی دلالت دارد. این امر به نحوی مشخص و عملی نشانگر آن حطر واقعی است که سرنوشت جنبش رهائی‌بخش ملی عرب و تمام گردان‌های آن را در صورتی که از وجود این امکانات غافل بماند و ضرورت اعتدالی عامل ذهنی و شرایط آن را به سطحی عالی‌تر نادیده گیرد، تهدید می‌کند.

در این خصوص، پیمان دوستی میان سوریه و اتحاد شوروی یکی از برجسته‌ترین شاهانه‌های مثبت موضع رزمی روشن است. این پیمان در غلبه بر دشواری‌های شماری که در اوضاع خاص گسترش مبارزه میان جنبش رهائی‌بخش ملی عرب و امپریالیسم صهیونیسم و ارتجاع پدید آمده، عامل بسیار مهمی به‌شمار می‌آید.

امضای پیمان و اعلان وحدت سوریه - لیبی، که در اوضاع جاری اصولا گامی مثبت سوی پایداری گسترده‌تر در برابر نیروهای دست‌اندرکار استراتژی جهانی امپریالیسم است، بازتاب مبارزه طبقاتی میان طبقه کارگر و بخشهای وسیع بورژوازی میان‌حال و خرده‌بورژوازی از یکسو و منافع سرمایه خارجی و محافل وابسته از سوی دیگر است. در نتیجه، پیمان و وحدت یادشده پیوسته در خطر آن است که در نطفه خفه شود یا بی‌اثر بماند، اگر با دگرگونی در سراسر جریان اجتماعی - سیاسی امروز توجه خاص نسبت به مقاومت مصفا

علیه نفوذ سرمایه خارجی و رشد نفوذ اقتصادی و سیاسی شرکت‌های بزرگ چندملیتی توأم نباشد. این امر اقدامات عمیق اجتماعی - اقتصادی‌ای را ایجاب می‌کند که منعکس‌کننده لزوم پایان‌بخشیدن به وابستگی به بازار جهانی سرمایه‌داری است. بویژه لازم است به روش‌های غیردموکراتیک در قبال طبقه کارگر پایان داد، بیش از این مانع نقش توده‌ها و سازمان‌های آنان نشد و بطور کلی از دامنه هراس گسترده از طبقه کارگر، ایده نولوزی، سازمان‌ها و جنبش آن کاست.

در این اوضاع استثنائی مبارزه برای حل مسأله ملی، تنها ضامن موفقیت طرح وحدت در این است که خصلت توده‌ای، دموکراتیک آن حفظ گردد. به عاملی در خدمت مبارزه تبدیل شود و سمت و سوی ضدامپریالیستی پایداری به آن داده شود.

در اینجا، نمونه جنبش رهایی‌بخش ملی عرب، نقش آن، تجربه آن و بویژه بحران آن یکبار دیگر بر آن قانون عینی عام تاکید دارد که مسأله رهایی کامل ملی و تحقق خواست‌های برحق ملی در پیوندی تنگاتنگ با نقش طبقات و قشرهای اجتماعی علاقمند به اجرای وظیفه رهایی اجتماعی است. ضامن اصلی برای پیشروی هماهنگ جنبش رهایی‌بخش ملی عرب در راستای تحقق اهداف مبارزه ملی و مبارزه اجتماعی خود، که دوروی سکه واحد مبارزه طبقاتی، از دیدگاه تاریخی و عملی تنها در شرکت دم‌افزون طبقه کارگر در روند انقلابی کنونی و در تقویت نقش آن نهفته است. این نتیجه اصلی بود که در چهارمین کنگره ملی حزب ما به دست آمد. این نکته در دادن بعد و اهمیت تاریخی به مسأله شق انقلابی برای رهبری کنونی جنبش رهایی‌بخش ملی عرب شرط اساسی شناخته شد.

چهارمین کنگره حزب ما، نظر به تجربه حزب و نقش و موضع با اهمیت آن در جنبش ملی لبنان، که اتحادی طبقاتی با کیفیتی نوین است، و با عزیمت از نقش خود گردان فصال و با نفوذ جنبش رهایی‌بخش ملی عرب تاکید کرد که امروزه نقش طبقه کارگر اساساً نه به شمار و درجه آن یا به موضع دیگر طبقات و اقشار اجتماعی و نمایندگان آنها بستگی دارد و نه عمدتاً به میزان عضویت و اندازه حزب انقلابی آن. نقش آن بیش و پیش از هر چیز به برنامه طبقه کارگر و کاربست انقلابی پیگیر آن بستگی دارد. منظور اصلی برنامه حزب انقلابی این است که هدف اصلی مبارزه طبقاتی در هر مرحله تاریخ را بروشنی تعریف کند و خصائص اصلی آن را برشمرد. تضاد اصلی در اوضاع کنونی همانا تضاد با امپریالیسم است. در نتیجه، مسأله ملی، از جمله مسأله رهایی کامل ملی هر کشور عرب، مسأله ایفا حقوق برحق خلق فلسطین، مسأله وحدت عرب و مسأله بازگرفتن حاکمیت بر منافع ملی، جایگاه اصلی را در مبارزه طبقاتی اشغال می‌کند. مبارزه بر سر مسأله ملی شکل اصلی مبارزه طبقاتی می‌شود.

بنابراین وظیفه اصلی حزب طبقه کارگر، همت گماشتن بر مسأله ملی بمنزله مسأله اصلی طبقه کارگر و مسأله اصلی حزب طبقه کارگر است.

این نکته ناگزیر بدان معنی است که طبقه کارگر در کشورهای عرب باید طرح برنامه‌ای جامع و کاملاً هماهنگ را برای حل مسأله ملی براساس مارکسیسم - لنینیسم دراندازد و از آن ابزاری عملی در مبارزه روزمره رهایی ملی برای رسیدن به اهداف خود، بسازد. طبقه کارگر بعلت نقش مستقیم و رهبری‌کننده خود در سازماندهی و رهبری مبارزه و به سبب موضع پیشاهنگ خود در میان تمام طبقات و قشرهای اجتماعی کوشا برای رهایی، می‌تواند رسالت تاریخی خود را، که همانا تأمین پیروزی انقلاب سوسیالیستی است، در کشورهای

عربی اجرا کند.

بنابراین، طبقه کارگر می‌تواند نقش رهبری‌کننده خود را ایفا کند، نقشی که فقدان آن، کار انجام وظایف رهایی ملی و گذار به سوسیالیسم را، که در طبیعت اینگونه وظایف است، اگر ناممکن نسازد، دشوار می‌کند.

چهارمین نکته حزب کمونیست لبنان تأکید کرد که شیق انقلابی برای خارج‌ساختن جنبش‌های رهایی‌بخش ملی از بحران؛ همانا اتحاد کیفیتاً نو برپایه آگاهی از این نکته است که منافع مشترک متحدان تنها به شرط حرکت در مسیر نو متکی بر روابط دموکراتیک میان آنها و سازماندهی و بسیج توده‌ها تحقق می‌پذیرد. اما نقش نیروهای مختلف در اتحاد را موضع طبقات و قشرهای اجتماعی که نیروهایشان در روند انقلابی نمایندگی دارند، تعیین می‌کند. شرحی این اتحاد هم‌پای رشد نقش طبقه کارگر در اتحاد فزونی می‌گیرد و استحکام می‌یابد.

بر این سیاق، طبقه کارگر نقش تاریخی خود را در مسأله اتحاد بازی می‌کند. از دیدگاه طبقاتی، طبقه کارگر آن طبقه اجتماعی است که بهتر از همه برای تعیین برنامه اتحاد طبقاتی قشرهای اجتماعی که نقش خویش را در مراحل مختلف روند انقلابی بازی می‌کند، آمادگی دارد. این امر در مورد تدوین برنامه برای اتحاد طبقاتی میان نیروهای سیاسی نماینده قشرهای مختلف اجتماعی نیز صدق می‌کند. در این خصوص، و با توجه به تجربه حزب در مبارزه سخت در چارچوب جنبش‌های رهایی‌بخش ملی عرب، تضادها و نیروهای آن، برنامه حزب انقلابی تا آنجا انقلابی است که اهداف و کوشش‌های تمام نیروهای علاقمند به دگرگونی انقلابی در مرحله فروض تاریخی را منعکس کند. چنین برنامه‌ای اگر از جریان عقب بماند یا زیاد جلو برود، اگر به راست یا چپ منحرف شود، اگر به نقش نیروهای اصلی اجتماعی کم بها دهد یا در نقش دیگر نیروهای اجتماعی مبالغه کند، یا اگر از درک موقع این امر غافل بماند که نیروهای هم‌پیمان به‌پیرامون جریان روند انقلابی حرکت کرده‌اند یا به اردوگاه ضدانقلابی درغلتیده‌اند، از خصمت انقلابی خود بی‌نصیب می‌شود.

البته تدوین شعارها و طرح‌ریزی برنامه برای ایجاد و تقویت چنین اتحادی، کافی نیست. ضروری‌تر آن است که بر بنا احساسات و پیشداوری‌ها چیره آمد، تزلزل را محکوم کرد و همانگونه که دبیر کل حزب ما گفت، "انعطاف‌پذیری در شکل و سازش‌ناپذیری در اصول را هماهنگ کرد." جدوجهد کمونیست‌ها در ایجاد چنین اتحادی در واقع مبارزه‌ای درازمدت است که صبر و استواری را می‌طلبد. در عرصه مبارزه شکست‌ها، تومیدی‌ها و عقب‌نشینی‌ها وجود خواهد داشت، اما راه برون‌برد جنبش‌های رهایی‌بخش ملی عرب از بحران خود و انجام وظائف اجتماعی و ملی آن تنها راه درست در این مرحله است و همین‌طور هم خواهد بود.

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست تونس

رفیق علی، اشاره‌ای مختصر به اوضاع بین‌المللی در آستانه دهه ۸۰ را بعنوان نقطه آغاز بحث خود قرار می‌دهد. او پس از آن، به جوانی از مسائل پیشروی کشورهای حوزه جنبش‌رهای بخش ملی می‌پردازد و بالاخره برخی مشخصات رشد اجتماعی و سیاسی تونس در دوره پس از استقلال را تشریح می‌کند.

سخنران در قسمت اول بحث خود، ضمن اشاره به اینکه "گرایش عمده در پیشرفت موازنه قوای بین‌المللی هم‌چنان به نفع سه جریان ضدامپریالیستی، یعنی نظام سوسیالیستی جهانی، جنبش‌رهای بخش ملی و جنبش کارگری و دموکراتیک کشورهای سرمایه‌داری ادامه می‌یابد." و اشاره به تعدادی از وقایع برجسته دهه گذشته، خاطرنشان می‌سازد که "البته علی‌رغم تمام این حقایق، نباید فراموش کنیم که با وجود بحران موجود در نظام جهانی سرمایه‌داری، امپریالیسم هنوز توان ضربه زدن به خلق‌های مبارز را داراست و لذا ما باید از عقب‌نشینی‌هایی که گاه و بیگاه رخ داده درس بگیریم."

او پس از اشاره به مواردی شاخص از این عقب‌نشینی‌ها اعلام می‌کند که "اینها همه بمثابة هشدار است تا از یک طرف در مقابل کم‌بها دادن به توانائی‌های سرمایه‌داری، و از طرف دیگر در مقابل پریبها دادن به توانائی‌های اعضای معینی از خانواده جنبش‌رهای بخش ملی برای اتخاذ دیدگاهی پیگیر، از خود محافظت کنیم."

ر. علی در قسمت دوم خطابه خود بدواً به این اصل مهم تاکید می‌کند که "هیچگونه انطباق و توأم شدن اتوماتیک و خودبخودی از سه‌نوع تکامل ضدامپریالیستی، ضدسرمایه‌داری و دموکراتیک وجود ندارد." و پس از آن به دشواریها و ناسازگاریهای بعضی کشورهایی که در گذشته پذیرش یک استراتژی غیرسرمایه‌داری را اعلام کرده بودند می‌پردازد. او بر آن است که "هنگامی که کشورها یک استراتژی "غیرسرمایه‌داری" و یا یک استراتژی "سمتگیری سوسیالیستی" را می‌پذیرند، این رشد گاهی با کمبودها، اشتباهات و ناسازگاری‌های عظیمی همراه است که ما مجاز به لاپوشانی آنها نیستیم."

او در شمارش عوامل موثر در کند شدن روند انقلابی در این کشورها، از جمله به "طرح و کاربست دلخواهی و آمرانه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بدون شرکت و بسیج واقعی اقشار ذینفع در این اقدامات"، "پیدایش قشر ممتاز جدید در دستگاه دولتی و موسسات تابعه آن، و قصور در مبارزه پیروزمندانه علیه فساد درون این اقشار"، "قصور در توجه کافی به خواست‌های عمومی مردم برای دموکراسی بیشتری

که به آنها امکان شرکت در اداره امور مملکتی را می‌دهد. و "تاخیر در تربیت گذرهای پیشاهنگ انقلابی واقعی برای جایگزینی نسل قبلی" اشاره می‌کند. سخنران در قسمت سوم صحبت خود توضیح می‌دهد که "شرایطی که در آن تونس به استقلال نائل آمد به موقعیتی منجر شده که در آن قدرت توسط مجموعه‌ای از نیروهای ملی که در آن خردمهوروزاری دست‌بالا را داراست، اعمال می‌شود." و بر اساس تحلیل حزب خود از اوضاع کشور که در بیانیه ۱۹۷۵ حزب ارائه گردیده است، از تشدید روند قشربندی طبقاتی، شکل‌گیری بورژوازی جدید از ادغام بخشی از خردمهوروزاری که ثروتمند شده بود و بخشی از بورژوازی قبلی، و اعمال نفوذ و حضور آن هم در حزب دستور و هم در دولت بعنوان واقعیات انکارناپذیر دوره بعد از استقلال تونس یاد می‌کند.

در حالیکه زمانی تصور بر این بود که تونس در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام برمی‌دارد، ز. علی از زبان بیانیه، یاد شده اعلام می‌دارد که "یکی از ویژگی‌های رشد در تونس در این حقیقت نهفته است که قدرتی که از خردمهوروزاری و جنبش ملی پدید آمد راه سرمایه‌داری را در پیش گرفت، و به آمال اقتصادی بورژوازی جدید میدان یگمنازی می‌دهد و بدین ترتیب راه تحقق تمامی خواست‌های سیاسی آن برای نیل به قدرت را باز می‌کند." و اضافه می‌کند که "این امر بویژه با توجه به این نکته مایه شگفتی است که آنها در مسیرشان به شیوه خود از سنگگیری‌های حمایت کرده بودند که در جهت خلاف منافع بورژوازی قرار داشت."

سخنران در پایان خاطر نشان می‌کند که سیاستها و روش‌هایی که در سال گذشته در تونس به کار بسته شده به یک بحران آشکار منجر گردیده و اینکه بخش‌های مختلف مردم با آگاهی فزاینده و بیش از پیش خواهان تغییرات دموکراتیک هستند.

* * *

رفقا،

قبل از هر چیز، اجازه می‌خواهم که از کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان و مجله بررسی مارکسیستی جهان بخاطر پیشقدمی در برگزاری این کنفرانس علمی تشکر کنم. تعدد هیئت‌های نمایندگی شرکت‌کننده و اهمیت مقولات مورد بحث و رسیدگی، این واقعیت را که این ابتکار منطبق با نیازهای حقیقی جنبش کارگری و انقلابی است، روشن می‌سازد.

حزب ما اهمیت فوق‌العاده‌ای برای چنین گردهمایی‌هایی قائل است زیرا این گردهمایی‌ها فرصت مناسبی برای تبادل تجارب و عقاید، آموختن از یکدیگر و تحلیل عمیق مسائل عمده، تثویک و سیاسی دوران ما را فراهم می‌آورد.

در موقعیت بین‌المللی فعلی، که با تشدید مبارزه طبقاتی در سطح جهانی و تقابل نیروهای امپریالیسم و استعمار نو با نیروهای سوسیالیسم و ترقیخواه مشخص می‌شود، ما باید مشخصه‌های نوین جنبش‌رهائی بخش ملی را بیشتر بررسی کرده و آنها را به گرایشات عمده تکامل بین‌المللی ارتباط دهیم.

بطور کلی، می‌توان گفت که گرایش عمده در پیشرفت موازنه قوای بین‌المللی همچنان به نفع سه جریان ضدامپریالیستی، یعنی نظام سوسیالیستی جهانی، جنبش‌رهائی بخش

ملی و جنبش کارگری و دموکراتیک کشورهای سرمایه‌داری ادامه می‌یابد .
اجازه بدهید که به بعضی از وقایع برجسته ده سال گذشته نظری بیافکنیم . استعمار و امپریالیسم مواضع زیادی را از دست داده‌اند ؛ خلقهای هندوچین ، مستعمرات پرتغال و زیمبابوه به پیروزیهایی شگرفی دست یافته‌اند . دیکتاتوریهایی فاشیستی ، در پرتغال ، یونان و اسپانیا سرنگون شده‌اند . رژیمهای مترقی و انقلابی در اتیوپی ، ماداگاسکار و افغانستان موقعیت خود را تحکیم نموده‌اند . رژیم شاه در ایران سرنگون شده است . در بین جنوبی و در الجزایر دستاوردهای انقلابی استحکام یافته‌اند . تقاضاهای کشورهای جهان سوم برای استقرار یک نظم اقتصادی جهانی نوین و بدون زورگویی امپریالیستی مجدانه افزایش یافته است . البته ، علیرغم تمام این حقایق ، نباید فراموش کنیم که با وجود بحران موجود در نظام جهانی سرمایه‌داری ، امپریالیسم هنوز توان ضربه‌زدن به خلقهای مبارز را داراست و لذا ما باید از عقب‌نشینی‌هایی که گاه و بیگاه رخ داده درس بگیریم . عقب‌گردهای عمده‌ای که در خلال ده سال گذشته اتفاق افتاده عبارتند از : استقرار دولت دیکتاتوری فاشیستی در شیلی ، تغییر سیاست مصر دوران سادات به سمت امریکا ، فشار ضدکمونیستی در عراق ، و تغییر متحدین خارجی سومالی . با این حال ، این عقب‌گردها گرایش عمومی را که در بالا به آن اشاره شد خنثی نکرده است . اینها همه بمنابۀ هشدار است تا از یکطرف در مقابل کم‌بها دادن به توانایی‌های سرمایه‌داری ، و از طرف دیگر در مقابل پریها دادن به توانایی‌های اعضای معینی از خانواده جنبش‌های بخش ملی برای اتخاذ دیدگاهی پیگیر ، از خود محافظت کنیم .

محافل امپریالیستی ، به برکت پیشرفت توازن قوا ، در موقعیتی نیستند که برای حل بحران عمیقی که سرمایه‌داری در حال تجربه‌آست ، به جنگ جهانی جدیدی دامن بزنند . این نیروها مجبورند که به وسائل جدیدی بجز یک جنگ جهانی متوسل شوند ، لذا به ایجاد جنگ یا سرکوب ظالمانه در کشورها یا مناطق مختلف دست می‌زنند .
این حقیقت که صلح جهانی تأمین شده است ، اساساً به دلیل وجود اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دیگر کشورهای سوسیالیستی و نقشی است که این کشورها مشخصاً در مبارزه مصمم خود برای شنج‌زدائی بین‌المللی و خلع سلاح عمومی ، ایفا می‌کنند . با اینهمه حملات سبعانه محافل امپریالیستی علیه اتحاد شوروی ، امتناع کارتر از تصویب موافقتنامه سالت دو ، تصمیمات ناتو در مورد استقرار موشکهای تهاجمی در اروپا و تولید بمبهای نوترونی و تحریکات و وسائل ارتباط جمعی غرب علیه کمونیسم و اتحاد شوروی عواملی است که ما را بیاد دوران جنگ سرد انداخته و بیانگر تهدیدی جدی علیه صلح جهانی است .

باید اضافه کرد که شکاف در جامعه دول سوسیالیستی که توسط دولت یکن بطور سیستماتیک در سیاست خصومت نسبت به ا . ج . ش . س . تبلور یافت ، عاملی است که امپریالیسم در جهت نیل به اهدافش از آن سود می‌جوید . امپریالیسم با حمایت رهبران یکن ، و از طریق برجسته نمودن ضعفها یا مداخله نظامی در جنبش‌های رهائی‌بخش ملی ، سعی در تخریب آنها دارد . و مثلاً در افغانستان با حمایت محافل ارتجاعی که خواب انهدام دستاوردهای انقلاب آوریل ۱۹۷۸ را در سر دارند در این جنبش مداخله می‌کند .
در خاور نزدیک ، امپریالیسم و صهیونیسم سعی در کسب مواضع از دست رفته دارند . و برای این منظور مصر سادات را بعنوان یک عامل اجرائی در این ناحیه در نظر گرفته‌اند . موافقتنامه کمپ‌دیوید و خیانت سادات عواملی هستند که در تضعیف جبهه عربی علیه

صهیونیسم و امپریالیسم سهیم‌اند. حمایت از نیروهای جدائی‌طلب و ارتجاعی در لبنان به منظور درهم شکستن مقاومت قهرمانانه فلسطینیها و جنبش میهن‌پرستان لبنان، از موارد دیگر سیاست فوق است. بهره‌برداری از شکافها و مناقشات موجود در درون کشورهای غربی و مرزهایی که توسط نیروهای معینی کنترل می‌شوند نیز همین مقاصد را دنبال می‌کند. مثلا در عراق، که رهبری حزب بعث مسوولیت شکاف را تحت نام آنتی کمونیسم بعثه گرفت و از این طریق حزب کمونیست عراق را زیر ضرب گرفت، همین سیاست دنبال شد و جنبه ضدامپریالیستی تضعیف گشت.

اما علیرغم پیچیدگی موقعیت در جهان عرب بطور عام و در هر کشور عربی بطور خاص ما جنبه مثبت موقعیت آن را که انفراد مصر، نقش پخته‌تر سازمان آزادببخش فلسطین، گسترش روابط با کشورهای سوسیالیستی، احیاء مبارزات دموکراتیک، نقش جدید احزاب کمونیست و همچنین پیدایش نیروهای سیاسی و اجتماعی نوین در تقابل با نیروهای امپریالیسم، صهیونیسم و ارتجاع را شامل می‌شود، نادیده نمی‌گیریم.

رفقا،

حال، با در نظر گرفتن مشخصات اصلی موقعیت بین‌المللی بعنوان یک نقطه آغاز، که مختصرا آنرا برشمردیم و سایر هیئت‌ها نیز بدان اشاره کردند، مایلیم که جنبه‌های مشخص روندهای متناقض و پیچیده‌ای را که کشورهای در حال رشد درگیر آنند تجزیه و تحلیل کنیم.

تمام مبارزات خلقهای آفریقا، آسیا و امریکای لاتین در یک خصیصه مشترکند و آن، تقابل با امپریالیسم در سطوح سیاسی، نظامی، ایدئولوژیک و اقتصادی است. این مبارزه ضدامپریالیستی متنوعترین اشکال را بخود می‌گیرد و در هر ناحیه و کشور خاص به نسبتیهای مختلف و در سطوح متفاوت در جریان است. این مبارزه در سطح دولتی اغلب شکل مشترکی بخود گرفته است. این مطلب توسط این حقیقت نمایان که دول دارای سیاستهای کاملا قاطع در مبارزه ضدامپریالیستی، در کنفرانسهای بین‌المللی (اوتکنا، جنبش کشورهای غیرمتعهد، سازمان ملل و غیره) موفق شده‌اند تقریبا تمامی کشورهای جهان سوم (از جمله رژیمهای ارتجاعی، که امر تناقض‌آمیزی هم هست) را در محکوم کردن نظم اقتصادی جهانی معینی که امپریالیسم تحمیل می‌کند، در مقابله با امپریالیسم در مورد مواد خام و در رد تقسیم کار بین‌المللی سرمایه‌داری درگیر کنند. بدیهی است امپریالیسم سعی دارد خود را با این موقعیت جدید تطبیق دهد. در نتیجه، گاهگاهی در مقابل خواسته‌های معین تسلیم شده و در به شکست کشاندن جنبش رو به اعتلا نیز می‌تواند موفق شود. بهر حال، مسلم است که پیدایش مواضع مشترک در کشورهای جهان سوم عامل ضد امپریالیستی نوینی را تشکیل می‌دهد که می‌تواند پیامدهائی تعیین‌کننده به‌مراه داشته باشد.

در اینجا باید گفت که حتی زمانی که تصمیمات مشترک کشورهای جهان سوم بطور چشمگیری، از عقاید ضدامپریالیستی تاثیر می‌پذیرد، این روند در هر کشور نه براهتی و بدون عقب‌گرد پیش خواهد رفت و نه همواره با تدابیر ضدسرمایه‌داری، دموکراتیک همراه خواهد بود. در نتیجه، هیچ گونه انطباق و توأم شدن اتوماتیک و خودبخودی از سه نوع تکامل ضدامپریالیستی، ضدسرمایه‌داری و دموکراتیک وجود ندارد. ما گاهی با تناقضهایی مواجه هستیم: بعضی از کشورها که سیاست خارجی طرفدار غرب را تعقیب می‌کنند به

شکل‌های مترقیانه‌ای. دور رشد اقتصادی داخلی. دست یافته‌اند. (برای مثال تونس در دهه ۱۹۶۰)، در حالیکه در کشورهای دیگری که از سیاست خارجی ضدامپریالیستی برخوردار بودند و به دوستی با کشورهای اردوگاه سوسیالیستی انکاء داشته‌اند فقط تغییراتی محدود همراه با حرکات سرکوبگرانه ضدکمونیستی انجام شد.

در این رابطه، ما یلیم برخی از تناقضاتی که در چندین کشور ضدامپریالیستی تجربه کرده‌ایم مورد تأکید قرار دهیم.

هنگامی که کشورها یک استراتژی "غیرسرمایه‌داری" و یا یک استراتژی "سمتگیری سوسیالیستی" را می‌پذیرند، این رشد گاهی با کمبودها، اشتباهات یا ناسازگاریهای عظیمی همراه است که ما مجاز به لا‌پوشانی آنها نیستیم.

البته، این کشورها، یا امپریالیسم را رد کرده یا در حال روی‌گردانی از آن هستند، اما عوامل معینی بویایی پیشرفت انقلابی را کند کرده و اثراتی دوام و آسیب‌پذیری می‌کنند. نمونه‌های زیر از جمله عوامل مذکورند:

(الف) طرح و کاربست غالباً دلخواهی و آمرانه اصلاحات اقتصادی و اجتماعی بدون شرکت و سیج واقعی اقشار ذینفع در این اقدامات؛

(ب) پیدایش فشر ممتاز جدید در دستگاه دولتی و موسسات تابعه آن، و قصور در مبارزه، پیروزمندانه علیه فساد درون این اقشار؛

(ج) قصور در توجه کافی به خواست‌های عمومی مردم برای دموکراسی بیشتری که به آنها امکان شرکت در اداره امور مملکتی را می‌دهد. کمونیستها و سایر نیروهای مترقی (حتی زمانی که خود آنها در قدرت نیستند) از حقوق اجتماعی محروم شده و حتی در معرض خشم و غضب متحدین‌شان قرار می‌گیرند، نظیر عراق؛

(د) تأخیر در تربیت کادرهای پیشاهنگ انقلابی واقعی برای جایگزینی نسل قبلی، موقعیت مصر بعد از مرگ ناصر بیانگر نمونه بارزی از این مورد است.

تحول ثبت‌شده در یک سری از کشورها (حتی زمانی که این تحول به اشکال متفاوت یا مضمونهای مختلف صورت گرفته است) نشان می‌دهد که خصلت ضدامپریالیستی یک جنبش یا یک دولت معیاری کافی برای تضمین پیشرفت روند انقلابی و برگشت‌ناپذیری آن نیست. روند انقلابی باید برحسب میزان هماهنگی خصلت ضدامپریالیستی آن با خصایص ضد سرمایه‌داری و دموکراتیک ارزیابی شود.

در حالیکه در خلال مبارزه کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره برای استقلال سیاسی، ماهیت ضداستعماری مسلط بود و این خود عامل اتحاد در آن موقعیت بشمار می‌رفت، مبارزه ضدامپریالیستی کونی، با روندی متمایز و با تشدید ویژگیهای محلی همراه است. گوناگونی موقعیتها را می‌توان به وسیله تعداد معینی واقعیات عینی تاریخی توضیح داد که مهمترین آنها عبارتند از:

(الف) اختلاف در سطح توسعه‌نیافتگی کشورها و اعمال نامنظم شیوه‌های سرمایه‌داری تولید، که چندین نوع شیوه تولید ماقبل سرمایه‌داری (فئودالی، قبیله‌ای و نیمه‌فئودالی، بسته به نوع کشور) را تهدید می‌کند؛

(ب) اختلاف در آرایش داخلی نیروهای اجتماعی و سیاسی.

(ج) اختلاف در شیوه‌های مبارزه ضداستعماری و در نقشهایی که توسط طبقات و اقشار اجتماعی در این مبارزه ایفا می‌شود؛

د) درجات متفاوت بلوغ و تفاوت‌های ساخت جوامع ،
ه) زمینه‌های اجتماعی و سطح معلومات متنوع کادرهای رهبری
ی) تفاوت روشن در نقشی که احزاب کمونیست در مواجهه با سایر بخشهای جنبش
رهائی‌بخش ملی در این یا آن کشور، ایفا می‌کنند ؛
و) درجات متغیر وابستگی کشورهای مختلف از نقطه نظر اقتصادی ، نظامی و سیاسی
به امپریالیسم و نظام جهانی سرمایه‌داری .

مشخصا باید تاکید کرد که لازم است به گوناگونی موقعیت مشخص در هر کشور و خصلت
ناهمگن جنبش رهائی‌بخش ملی توجه شود ، و برای جلوگیری از توهّمات و سرخوردگیها در
رابطه با رشد جنبش رهائی‌بخش ملی در چارچوب انقلاب دموکراتیک ملی ، از ساده‌انگاشتن
این مسائل احتراز گردد .
رفقا ،

حال مایلیم که به بعضی از مشخصات رشد اجتماعی و سیاسی تونس بپردازیم و سعی
کنیم که رهوس اصول اساسی آنرا شرح دهیم .

شرایطی که در آن تونس به استقلال نائل آمد به موقعیتی منجر شده که قدرت توسط
مجموعه‌ای از نیروهای ملی که در آن خرده‌بورژوازی دست‌بالا را داراست ، اعمال می‌شود .
حزب "دستور" این قدرت را سازماندهی و هدایت می‌کند . بنابراین قدرتی که بعد از
استقلال کسب شد ، قدرت سیاسی بود که برخلاف کشورهای غربی در طول ساختمان
سرمایه‌داری در غرب ، نتیجه تمایلات اقتصادی یک بورژوازی مدرن نبود . در این دوره
(دوره بعد از استقلال) غلبه بر توسعه نیافتگی ، که از استعمار به ارث رسیده بود ، بیشتر به
مواضع ایدئولوژیک بستگی داشت تا به شالوده اقتصادی که خرده‌بورژوازی فاقد آن بود .
در چنین شرایطی ، در دهه ۱۹۶۰ ، نیازهای رشد و توسعه به سمت‌گیری ایدئولوژیک
نویسی در قالب یک استراتژی رشد منجر شد که دولت مسئولیت آن را بعهده داشت .
جنبه‌های مثبت آن از حمایت‌گونیستها برخوردار بود . خصیصه ویژه و محدودیت‌های این
سمت‌گیری مترقی عبارت از این حقیقت بود که ، متناقضا با سیاست خارجی طرفدار غرب
همراه بود و در دوره‌ای معین ، مورد قبول نیروهای ارتجاعی جامعه واقع شد . سپس ، در
چارچوب این سمت‌گیری ، حملات جدی به آزادیهای دموکراتیک و عمومی انجام گرفت .
ممنوعیت و توقیف مطبوعات حزب کمونیست تونس و نیروهای چپ ، اقدامات سرکوبگرانه
علیه دانشجویان و غیره .)

در سپتامبر ۱۹۶۹ معلوم گشت که زیر فشار نیروهای ارتجاعی جامعه و شرکت‌های
تجاری غرب که از اشتباهات و تناقضات دوره قبلی بهره‌برداری کرده بودند ، در سمت‌گیری
اقتصادی کشور تغییری صورت گرفته است . حزب ما ، با توجه به این مساله ، در بیانیه
۱۹۷۵ نوشت :

"پس از استقلال روند جدیدی شروع شد ، تحولات گرایش قویتری به قشربندی نشان
دادند . این تحول در ساخت اجتماعی پدیدار شد . بورژوازی جدید از ادغام بخشی از
خرده‌بورژوازی که ثروتمند شده بود و بخشی از بورژوازی قبلی بوجود آمد . این بورژوازی
جدید ، هم در حزب دستور که در آن جریانات و دست‌های مختلف رشد کرده بودند ، و
هم در سطح دولت که دارای سیاستهای فوق‌العاده متغیر و متزلزلی بود نمایندگی داشت .
"البته ، خصلت طبقاتی قدرت سیاسی که از جنبش ملی و خرده‌بورژوازی پدید آمد ،

بطور خودکار تغییر نکرده است و همواره بین زیرساخت اقتصادی و دولت سازگاری کامل و بلاواسطه موجود نیست. با این همه می توان گفت که روند تحولات کنونی قویا در جهت سازگاری بین ساخت اقتصادی بورژوازی جدید و دولتی که بعد از استقلال روی کار آمد پیش می رود. یکی از ویژگیهای رشد در تونس در این حقیقت نهفته است که قدرتی که از خرده بورژوازی و جنبش ملی پدید آمد راه سرمایه داری را در پیش گرفت، و به آمال اقتصادی بورژوازی جدید میدان یکه تازی می دهد و بدین ترتیب راه تحقق تمامی خواست های سیاسی آن برای نیل به قدرت را باز می کند. این امر بویژه با توجه به این نکته مایه شگفتی است که آنها در مسیرشان به شیوه خود از سمگیری ای حمایت کرده بودند که در جهت خلاف منافع بورژوازی قرار داشت. این منطق یک روند متناقض است که هنوز کاملا به اتمام نرسیده است. این تحلیل که در سال ۱۹۷۵ انجام گرفت هنوز معتبر است و مشخصات اجتماعی - سیاسی تونس را بطور کامل جمع بندی می کند.

علیرغم رشد اقتصادی معین و حتی گاهی تحقق طرحهای عام المنفعه، سمگیری سرمایه داری ضددموکراتیک وابستگی کشور به سرمایه داری را افزایش داده است. این سمگیری رشد ناموزون و ناهمگون اقتصادی را شدت می بخشد، تفاوت های اجتماعی و ناحیه ای را تقویت کرده و مهاجرت از روستا را افزایش می دهد و تمرکز زمین را در دست سرمایه داران زمیندار سرعت می بخشد. این روند معاملات انگلی بورژوازی را که تحت سلطه منافع امپریالیستی است، تشویق کرده است.

تورم عنان گسیخته قدرت خرید توده های زحمتکش را بطور فزاینده ای کاهش می دهد. بیکاری، خصوصا برای جوانان، همچنان مساله ای لاینحل باقی مانده است.

بحران سیاسی با توجه به فقدان آزادیهای مدنی، عدم رعایت خواسته های دموکراتیک مردم، ادامه اقدامات سرکوبگرانه، افزایش محاکمه و مجازات افراد بخاطر داشتن اعتقادات سیاسی شان و گسترش خودکامگی، شدت یافت. علاوه بر این، در خود حزب اتحاد نیز شکاف افتاد. تقریبا تمامی گرایشها و عقاید سیاسی موجود امروزی (غیر از کمونیستها) در حزب دستور ریشه داشتند. پیدایش جریانات سیاسی جدیدی که در حزب دستور ریشه داشتند، پایگاه اپوزیسیون دموکراتیک را تحکیم کرد و برای یک اتحاد ملی و دموکراتیک وسیع، شرایط جدیدی بوجود آورد تا سمگیری کنونی را تغییر دهد.

جنبش دموکراتیک، در سه سال گذشته، در تونس پیشرفت داشته است. ناراضی زحمتکشان از سمگیری سرمایه داری، به مبارزات اتحادیه ها نیروی تازه ای بخشید و این ناراضی در درگیری خونین ۲۶ ژانویه ۱۹۷۸ به اوج خود رسید یعنی هنگامی که دولت تصمیم به سرکوب خونین اعتصاب عمومی گرفت که توسط رهبران اتحادیه ها برای آن تاریخ طرح ریزی شده بود. در طول دو سال گذشته جنبش اتحادیه ای، علیرغم سرکوب، مبارزات متعددی را جهت آزادی مسئولین اتحادیه، تضمین احترام به آزادی اتحادیه ها، و تامین خواسته های اقتصادی سازمان داده است. این مبارزات که حمایت عناصر دموکراتیک مترقی را به همراه داشته، موفق بوده است. مسئولین اتحادیه، چند هفته پیش، آزاد شدند، و روند عادی کردن موقعیت درون جنبش اتحادیه ای در حال اجراست.

حزب ما، که از سال ۱۹۶۳ ممنوع اعلام شده است، عقیده دارد که عوامل متعددی یک تغییر را ضرور ساخته اند. وقایعی که در این کشور اتفاق افتاده این عوامل را بوضوح نمایان کرده و تاثیرشان را افزایش داده است. محافظ حکومتی اکنون باید بپذیرند که

سیاستها و روشهایی که در چند سال گذشته بکار بسته‌اند و نیز نقشی که توسط حزب اتحاد ایفاء شده به یک بحران آشکار منتهی شده است. بخش‌های مختلف مردم، با تاکید و آگاهی فزاینده، بیش از پیش خواستار تغییرات دموکراتیک هستند.

کمونیستهای تونس، بعنوان مدافعان منافع کارگران و دهقانان، جوانان و روشنفکران، به امکان یک مرحله دموکراتیک - یعنی مرحله تغییرات اقتصادی و اجتماعی مترقی معتقدند، آنها از یک مبارزه سیاسی و دموکراتیک توده‌ای، از اپوزیسیون دموکراتیک ملی آگاه به مسئولیت‌هایش، از سازمان اتحادیه‌های مستقل و از اتحاد عمل تمامی نیروهای دموکراتیک صرف‌نظر از گرایشهای متنوع آنها، حمایت می‌کنند.

رققا، این بود برخی از جنبه‌های موقعیت بین‌المللی و موقعیت تونس از نظر ما. ما کاملا آگاهیم که مسائل مهم تئوریک و سیاسی دیگری را، که یقیناً در دنباله بحث خاطر نشان خواهد شد، از قلم انداخته‌ایم.

دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست بنگلادش.

ماتئور رحمان در سخنرانی خود پس از اشاره‌ای کوتاه به اوضاع جهانی در آغاز دهه ۱۹۸۰، تاریخ تحولات مترقیانه بنگلادش در دوره نه‌ساله پس از استقلال آن و تجارب و درس‌های ناشی از پراتیک حزب خود در این دوره را، که تصور داشت بنگلادش در راه رشد غیرسرمایه‌داری گام برمی‌دارد، مورد بحث قرار می‌دهد. مبنای این بحث بر تحلیل مبتنی بر انتقاد از خود ارائه شده در کنگره سوم حزب کمونیست بنگلادش قرار دارد که بفاصله کمی قبل از برگزاری کنفرانس برلین، در فوریه ۱۹۸۰ تشکیل گردید.

سخنران با اشاره به برخورد حزب خود با اقشار میانی و نمایندگان سیاسی آنها خاطرنشان می‌سازد که "ما نتوانستیم در قبال اقشار میانی و حزب آنها موضع درستی را فرمولبندی کنیم. در گزارش سیاسی سومین کنگره تاکید شده است که در سیاست تشکیل جبهه‌های متحد با تمام نیروهای میهن‌پرست و دموکراتیک، که عمدتاً بخش‌های میانی و خردمبورژواشی مردم را دربرمی‌گیرد، ما در فهم این نکته کاستی داشتیم که مبارزه علیه محدودیت‌ها و جنبه‌های منفی این احزاب به همان اندازه ضرورت دارد." او بر ضرورت برخورد مشخص به مسئله اتخاذها و نیز لزوم تحلیل مشخص از مواضع احزاب متعلق به اقشار میانی تاکید می‌ورزد و اظهار می‌دارد که "همیشه باید به یاد سپرد که مسأله اتحاد ما با دیگر نیروها پدیده‌های پیچیده و متناقض است. هرگونه ساده‌کردن یا مطلق نمودن این یا آن جنبه مربوط به کل روند ممکن است به نتیجه منفی بیانجامد."؛ و اینکه "موضع در قبال احزاب اقشار میانی باید در راستای روند دیالکتیکی رشد این احزاب تعیین شود."

م. رحمان تجربه گذشته حزب خود را در کاربست اصل اتحاد و مبارزه به این‌صورت جمع‌بندی می‌کند: "ما نتوانستیم اصل "اتحاد و مبارزه" را بطور موثر در عمل پیاده کنیم. بر مسئله اتحاد تاکید فراوان شد حال آن‌که به لزوم روند همزمان مبارزه کم بها داده شد."

او با استناد به همین تجربه این اصل علمی سیاست انقلابی پرولتری را مورد تاکید قرار می‌دهد که "رهبران سیاسی فراتر از طبقه خود جای ندارند" و اینکه "حزبی معین و رهبر آن، هر قدر هم که خلقی باشد، اگر نیازهای حیاتی خلق لاینحل باقی بماند، نمی‌تواند پایگاهی مستحکم در میان توده‌ها ایجاد کند."

سخنران "لزوم مبارزه برای اعاده و گسترش دموکراسی و حقوق دموکراتیک زحمتکشان" را "جنبه حیاتی دیگر" تحریر کشور خود ظنمداد می‌کند و اظهار می‌دارد

که "نظر حزب ما این است که هرگونه گرایش به سرکوب یا تجدید حقوق دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک زیانبار است."

او هم چنین ضرورت و اهمیت حیاتی موجودیت مستقل حزب کمونیست را خاطر نشان می‌شود که "سیستم تک‌حزبی اساساً پیش‌شرطی برای ترقی اجتماعی محسوب نمی‌شود، بلکه حتی ممکن است زیانبار باشد و در میان احزاب اقتدار مبنای گرایش‌های دیکتاتورمآبانه پدید آورد. بروز مداوم ابتکار عمل توده‌ها، اعتلای سطح آگاهی و سازماندهی آنان است که در مبارزه برای ترقی اجتماعی اهمیت دارد."

سخنران خطابه خود را با توضیح رهنمون ناشی از تحلیل انتقادی مشی گذشته حزب، که در قطعه‌نامه سیاسی سومین کنگره حزب نیز منعکس شد، به پایان می‌برد.

"سومین کنگره حزب ما... برای آنکه بتوان از جریان سنتی غالب بورژوازی خرده‌بورژوازی سیاست بیرون آمد، بر وظیفه بسیج آلترناتیو نیروهای میهن‌پرست، دموکراتیک و ترقی‌خواه انگشت گذاشت... برای بنای این نوع بسیج نیروها، نکته بسیار مهم این است که توان و ابتکار عمل مستقل حزب را فزونی بخشیم."

* * *

رفقای عزیز،

لطفاً اجازه دهید از این مجال استفاده کنم و درودهای انقلابی خود را به تمام رفقای که برای رسالتی بزرگ در اینجا گرد آمده‌اند ابراز نمایم. درودهای ما به حزب سوسیالیست متحد آلمان و هیأت تحریریه، مجله "بررسی مارکسیستی جهان که ابتکار عمل فعالشان این امر را ممکن ساخته است تا با هم در اینجا بنشینیم و درباره حیات‌ترین مسائل فزآوری تمام کمونیست‌ها و دیگر نیروهای رزمنده برای دموکراسی، صلح و ترقی اجتماعی به بحث بپردازیم.

ما در لحظه‌ای در اینجا گرد آمده‌ایم که جهان‌بان باز دستخوش تهدید طرح‌های مرگبار امپریالیسم و ارتجاع جهانی واقع شده‌اند و اقداماتی صورت می‌گیرد که جهان را به روزهای سخت‌آسای جنگ سرد بازگردانند. صف‌آرایی موشک‌های هسته‌ای با برد متوسط در اروپای باختری، پشت‌گوش‌انداختن امضای پیمان سالت دو، پایگاه‌های ایالات متحد در دیاگو - گارسیا و در دیگر نقاط، ایجاد تحریک و تنش‌های تازه، انگیزش ستیزه‌های منطقه‌ای، موج شوروی‌ستیزی در مورد مسئله افغانسان و غیره و غیره همه گواهی است بر صحت این واقعیت. اما آیا همه این موارد بدان معنی است که امپریالیسم از نو قدرت می‌گیرد؟ پاسخ با اطمینان خاطر منفی است. برعکس، یورش‌های تازه‌ای از طرف نیروهای پیشرفت انقلابی جهان بر نیروهای امپریالیست و ارتجاعی صورت می‌گیرد.

در سالهای گذشته مبارزه رهایی‌بخش ضد امپریالیستی کشورهای رو به رشد ثمرهای قابل توجهی به بار آورده است. ویتنام قهرمان - دژ سوسیالیسم در آسیای جنوب شرقی - برغم حملات جنایت‌بار رژیم ارتجاعی یکن، با استواری روی پای خود ایستاده است. رژیم خونخوار پل‌پوت در کامبوجیا از میان برداشته شده است. دامنه انقلاب دموکراتیک خلق در خاک افغانستان گسترش می‌یابد. انقلاب دموکراتیک که در ایران روی داد رژیم طرفدار امپریالیسم شاه را سرنگون کرد. دولت‌های مترقی در آنگولا، موزامبیک، جمهوری دموکراتیک خلق یمن و انتیویی مواضع خود را استحکام می‌بخشند. استقلال کشور جوان آفریقای زیمبابوه

بر پیکر جنبش رهائی‌بخش آفریقا قوهٔ تحرک نو دمیده است. رهائی نیکاراگوئه بر مواضع امپریالیزم در امریکای لاتین ضربهٔ کاری زده است.

جنبش‌های طبقهٔ کارگر در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته با برد و بعدی نو قدرت می‌گیرد. برای آن‌که چکیده‌کنم میل دارم آن قول بس شیوایی را نقل کنم که رفیق گس‌هال اظهار کرد. "این انفجارها به فوران دود آتش‌فشان می‌ماند که در زیرش دریایی از گدازه می‌جوشد." در میان بخشهای تستنا آگاه محافل حاکمه در جهان سرمایه‌داری تمایلی از درک این نکته وجود دارد که میل و اشتیاق انحصارهای مجتمع صنعتی جنگی چقدر مخرب و ویرانگر است. واقعیت نیاز به همزیستی صلح‌آمیز و تنش‌زدایی را در واقع مشکل بتوان نادیده گرفت.

قدرت روبغزونی سوسیالیسم جهانی به پیشاهنگی اتحاد شوروی در تمام حوزه‌ها به نحو قاطعی راه را برای تمام این دگرگونی‌های مثبت هموار کرده است.

سیاست اصولی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، که از آموزش‌های سترگ مارکسیزم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری سرچشمه می‌گیرد، آن است که همواره از سر دوستی در کنار خلق‌های کشورهای تحت ستم به‌ایستد و به مبارزهٔ آنان در راه رهائی ملی و اجتماعی، و صلح و تنش‌زدایی و سوسیالیزم کمک کند.

در گزارش سیاسی ما که در سومین کنگره حزب‌مان در فوریه سال ۱۹۸۵ تصویب شد، خصیصه‌های عمدهٔ وضع کنونی جهان را بدینگونه بیان کردیم. "طی این دوره بر توانایی و قدرت و نفوذ اقتصادی، نظامی و سیاسی اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیستی افزوده شده است. نیروهای سه‌گانهٔ روند انقلابی جهانی امروز - نظام سوسیالیستی جهانی، مبارزهٔ انقلابی پرولتاریا در کشورهای سرمایه‌داری و جنبش رهائی‌بخش ملی - نیرومندتر و متحدتر می‌شوند، نیروی تحرک کسب می‌کنند و با هزیمت نیروهای ارتجاع و امپریالیسم در زمینه‌های مختلف پیروزی‌هایی تازه به دست می‌آورند."

رفقای ارجمند،

اکنون با پرداختن به دستور کار خودمان، میل دارم از برخورد برگزارکنندگان این جلسه در مورد انتخاب موضوع بحث بسیار درخور توجه برای همهٔ ما قدردانی کنم. درون‌مایهٔ این موضوع عبارت است از: "مبارزهٔ مشترک جنبش طبقهٔ کارگر و جنبش رهائی‌بخش ملی با امپریالیزم و برای پیشرفت اجتماعی." کنگرهٔ اخیر ما، در مورد این موضوع بحث کرد. همانگونه که همهٔ شما از واقعیت امر آگاهید در کشورهای نظیر کشور ما، جنبش مترقی و خاصه جنبش کمونیستی ناگزیر است راه خود را با غلبه بر دشواری‌های بیشمار باز کند. کنگرهٔ اخیر ما در متن گسترش وضع پرکشاخ بین‌المللی برگزار شد. جهان امپریالیزم و مراکز ارتجاعی منطقهٔ ما با بهانه قرارداد "مسئله افغانستان تقلا می‌کنند آتش تبلیغات ضد کمونیستی را بی‌غورزند و از آب گل‌آلوده ماهی بگیرند. حزب ما با گسترش امر همبستگی خود با انقلاب خلق افغان، موضع انترناسیونالیستی استواری اتخاذ کرد. ما این امر را وظیفهٔ انترناسیونالیستی و تجلی راستین انترناسیونالیزم سوسیالیزم موجود و پیشقراول آن ا.ج.ش.س می‌دانیم که وقتی افغانستان توسط نیروهای ضد انقلاب از خارج مورد حمله قرار می‌گیرد از لحاظ معنوی و مادی از آن انقلاب راستین حمایت می‌کند. این گرایش انگیزهٔ استوار پشتیبانی از حضور سربازان شوروی در افغانستان را به ما می‌دهد چندان‌که تا وقتی حکومت افغانستان آن را لازم بداند در آن سرزمین باقی بمانند. موضع

حزب ما در مورد مسأله افغانستان خشم محافل ارتجاعی محلی و حاکمه کشور ما را برانگیخت. اینان، تحت تاثیر تحریک محافل واشینگتن و پکن، اقدامات تهمت آمیز علیه حزب ما را آغاز کردند. نظر به پایگاه استوار و شجاعانه رفقای ما، کنگره کامیاب شد.

اما دو هفته نگذشت، که تاخت و تاز بی‌امان حکومت علیه حزب ما آغاز شد. حدود ۵۰ تن از رهبران ما از کمیته‌های مرکزی تا ایالتی در سراسر کشور، از جمله رفیق محمد فرهاد دبیرکل حزب ما بازداشت شدند.

با تحریف عمدی نطق او در جلسه همیستی با انقلاب خلق افغانستان که گویا "انقلابی بسبک افغان" را در بنگلادش خواستار شده، اتهام "فتنه‌انگیزی" به رفیق محمد فرهاد وارد کرده‌اند. هرچند تمام رفقای دیگر تاکنون آزاد شده‌اند، رفیق محمد فرهاد همچنان در زندان بسر می‌برد.

در چنین اوضاع دشواری ما مبارزه خود را در اجرای وظائف انقلاب دموکراتیک ملی که در کنگره اخیرمان پرداخته شد دنبال می‌کنیم.

رفقای عزیز،

هم‌اکنون کشور ما با بحران شدید اقتصادی و سیاسی دست به‌گیریان است طی نه سال استقلال ما، در رشد نیروهای تولیدی پیشرفت چندانی وجود نداشته است. ما با قرار داشتن در مدار بازار سرمایه‌داری جهانی، تنها بار سنگین پیامدهای سرمایه‌داری میرنده را بر دوش می‌کنیم. سیاست دولت کنونی به تشدید بیشتر مسائل در زندگی خلق ما کمک کرده است. قطعنامه سیاسی در سومین کنگره حزب ما تصویب شد می‌گوید: "دولت از ضایع ثروتمندان محافظت می‌کند و کشور را در امتداد راه سرمایه‌داری سوق می‌دهد. نابرابری طبقاتی و بهره‌کشی طبقاتی در لوای دولت کنونی تشدید شده است. " باز می‌افزاید که "دولت نمی‌تواند هیچگونه راه‌حل درستی برای مسائل حیات ملی یا زندگی خلق ارائه دهد. برعکس، سیاست ضد خلقی و ارتجاعی که بوسیله دولت تعقیب می‌شود و اقداماتی که صورت گرفته است وخامت انبوه مسائل را اوجی بالا بخشیده است."

سومین کنگره حزب با ارزیابی تمام مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و موضع کنونی دولت بر این نکته دلالت دارد که "تاکنون هیچ نیروی آلترناتیوی از محافظان میهن‌پرست - دموکراتیک - ترقیخواه عرض وجود نکرده است تا بتواند بر اعتماد خلق اتکا ورزد و کشور را اندکی بسوی راه مرفقی سوق دهد و حقوق کامل دموکراتیک زحمتکشان را تأمین کند." و همین جا یکی از عمده‌ترین مسائل سیاسی در مرحله کنونی رشد ما در مقابل‌مان قرار می‌گیرد.

برای درک بهتر بحران کنونی مروری بر گذشته به ما کمک می‌کند تا رشد پیچیده و بخرنج کنورمان از روزهای استقلالش آشکار شود.

رفقا،

خلق ما قدرت قهرمانانه خویش را هنگامی اثبات کرد که میلیون‌ها تن سلاح در کف برای دفع کشتار عام و شرارت‌های حکام پاکستان طی مبارزه رهایی‌بخش ما در سال ۱۹۷۱ بپا خاستند. با پشتیبانی و همیاری فعال کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی، و کمونیست‌ها و نیروهای ترقیخواه سراسر جهان خاصه هندوستان دموکراتیک، ارتش پاکستان ناگزیر شد ساز و برگ‌های تأمین خود از ایالات متحد و چین را در برابر واقعیت خلق بیروزمند ما بر زمین گذارد. از رهگذر مبارزه ما برای رهایی ملی است که خلق‌مان از سیاست

خانانه و ارتجاعی پکن آگاه شد .

پس از رهایی ، قدرت سیاسی به دست نمایندگان اقشار میانی افتاد . در راستای مبارزه برای رهایی ، قطبی شدن نیروها در عرصه ملی و بین‌المللی در سیاست‌های دولت عوامی‌لیگ برهبری شیخ مجیب‌الرحمان بازتابهای عینی داشت .

دولت در زمینه داخلی و خارجی برخی اقدامات ترقیخواهانه انجام داد . صنایع و بانک‌های رهاشده را که بیشتر به سرمایه‌داران پاکستانی و به برخی مالکین بنگالی تعلق داشت ملی کرد . تجارت خارجی نیز ملی شد . دولت سیاست عدم تعهد مثبت و دوستی با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی را حفظ کرد .

اما در خصوص اراضی ، در واقع دولت برای رهایی از بقایای فئودالیسم اقدامات رادیکالی اتخاذ نکرد . بنابراین روستاییان که اکثریت قاطع جمعیت را دربر می‌گیرند و پایگاه توده‌ای مبارزه در راه استقلال را تشکیل می‌دهند از ثمرات استقلال بی‌بهره ماندند . در مورد شکل مستعمراتی دیرین کشورداری نیز اوضاع بر همین متوال بود . گسترش حقوق دموکراتیک برای زحمتکشان نادیده گرفته شد . دومین کنگره حزب ما که در دسامبر سال ۱۹۷۳ برگزار شد ، اوضاع را در مجموع ارزیابی کرد و بر آن سر شد که بطور کلی از دولت حمایت کند و کاستی‌ها ، محدودیت‌ها و ناکامی‌های دولت را افشا سازد و نظر عمومی را علیه این نارسایی‌ها عقیده عمومی شکل دهد .

در عین حال نیروهای ضداستقلال ، هوادار امپریالیسم و مائوسیت دست در دست هم ، آشکار و پنهان برای انحراف کل این روند دسیسه‌چینی کردند . در همان حال فساد و فعالیت‌های فسادآلود اجتماعی در داخل و خارج حزب حاکم رواج یافت . اقدامات مترقی ، از بالا آغاز گشت و کوشش در اجرای آنها در چارچوب ساخت اداری مستعمراتی دیرین به‌مدد کادری‌ها ناآزموده و نالایق غیرعملی بود . خلق را نسبت به آنچه اتفاق می‌افتاد بی‌علاقه نگهداشتند و نقشی به آنان محول نکردند . برعکس ، تمام مسایل اساسی مردم لاینحل باقی ماند و بحران در زندگی روزمره با گذشت هر روز شدت گرفت . جاری شدن سیل خانمان‌برانداز سال ۱۹۷۴ کشور را به حالت قحطی کشاند . دامنه بحران در حیات سیاسی کشور گسترش یافت .

در خلال تمام این سالها حزب ما کوشش‌های خود را برای بسیج توده‌ها در جهت اجرای اقدامات ترقیخواهانه و سازماندهی عقیده عمومی علیه اقدامات نیروهای ارتجاعی و نیز شکست دولت در حل مبرم‌ترین نیازهای خلق به‌کار بست .

با تلاش پیگیر حزب ما به منظور تشکیل جبهه متحدی از تمام نیروهای میهن‌پرست ، دموکراتیک و ترقیخواه ، به سال ۱۹۷۴ اتحادی سه‌حانبه شکل گرفت . اما این اتحاد بعلت نبود پاسخ درست از جانب حزب حاکم و بحران درونی این حزب نتوانست در دفع حملات نیروهای خصم و آموزش خلق برای بسیج هدف‌مند آنان ، موثر واقع شود .

در متن این وضع بحرانی شیخ مجیب‌الرحمان برای مقابله با این وضع ، اقداماتی به سبک خود اتخاذ کرد . او در آغاز سال ۱۹۷۵ با تکیه بر اصلاحیه قانون اساسی تمام احزاب سیاسی را ممنوع کرد (ازین روی حزب ما نیز از موجودیت قانونی خود محروم شد) و تشکیل یک حزب واحد ملی بنام "مجمع عوامی کارگران و دهقانان" (باسکال) را اعلام کرد . اما حوادث بعدی اجازه نداد که بدی یا خوبی این روند جدید به اثبات رسد . در ۱۵ اوت سال ۱۹۷۵ ، مجیب طی یک کودتای بیرحمانه کشته شد . محافل ارتجاعی هوادار

امیربالیسم به قدرت رسیدند.

از سال ۱۹۷۵، کشور فراز و نشیب‌های چندی را از سرگذراند، چندین کودتا و ضد کودتا روی داد و بی‌ثباتی دایمی جای خوش کرد.

در پی خیز ضدانقلاب در سال ۱۹۷۵، روندی ارتجاعی در تمام حوزه‌های جامعه آغاز گشت. دولت کنونی دستاوردهای مثبت استقلال ما را یکی در پس دیگری از میان می‌برد.

در نه سال گذشته از هنگام استقلال، حزب ما ناگزیر بود پیچ و خم‌ها و اوضاع پیراشوب چندی را تجربه کند. در این سالها حزب ما در فعالیت‌های خود تجارب مختلف چندی حاصل کرده است. در سالهای گذشته کامیابی‌ها و نیز خطاها و اشتباه‌ها و شکست‌هایی وجود داشته است. ما این تجارب را در بنای حزب خود بمثابة حزب مارکسیست-لنینیست انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان بسیار گرانقدر می‌دانیم. در سومین کنگره حزب، ما با توجه به تمام این موارد بحث آشکار از خود انتقاد کردیم.

ما در دوره پس از دومین کنگره خود (دسامبر ۱۹۷۳) تا سال ۱۹۷۵ همان موقعی که شیخ مجیب در قدرت بود و در دوره بعدی چندین تجربه داشتیم که آنها را برای تعیین مسیر آینده عمل خود ازشمند می‌شمریم. مهم‌ترین آنها در این میان عبارتند از: نخست، ما نتوانستیم در قبال اقشار میانی و حزب آنها موضع درستی را فرمولبندی کنیم. در گزارش سیاسی سومین کنگره تاکید شده است که در سیاست تشکیل جنبه‌های متحد با تمام نیروهای میهن‌پرست و دموکراتیک، که عمدتاً بخشهای میانی و خرده‌بورژوازی مردم را دربر می‌گیرد، ما در فهم درست این نکته کاستی داشتیم که مبارزه علیه محدودیت‌ها و جنبه‌های منفی این احزاب بهمان اندازه ضرورت دارد. همیشه باید به یاد سپرد که مساله اتحادها با دیگر نیروها پدیده‌ی پیچیده و متناقض است. هرگونه ساده‌کردن یا مطلق نمودن این یا آن جنبه مربوط به کل روند ممکن است به نتیجه منفی بیانجامد.

ما ازین واقعیت نیز درک روشن نداشتیم که موضع در قبال احزاب اقشار میانی باید در راستای روند دیالکتیکی رشد این احزاب تعیین شود.

دوم، با بررسی نقش شیخ مجیب‌الرحمان در مبارزه رهایی‌بخش ملی ما تاویل داشتیم که او را ورای طبقه‌اش ارزیابی کنیم. گزارش سیاسی کنگره با عیان کردن این بینش خطاآلود گفت که رهبران سیاسی فراتر از طبقه خود جای ندارند، هرچند که کمونیست‌ها هیچگاه نقش شخصیت‌ها را در یک مرحله خاص تاریخ نفی نمی‌کنند.

سوم، کشته شدن ناسف‌بار شیخ مجیب از نو حجتی از این واقعیت در زندگی به دست داده است که حزبی معین و رهبر آن، هر قدر هم که خلقی باشد اگر نیازهای حیاتی خلق لاینحل باقی بماند، نمی‌تواند پایگاهی مستحکم در میان توده‌ها ایجاد کند.

چهارم، از واقعیات پیش‌گفته برمی‌آید که ما نتوانستیم اصل "اتحاد و مبارزه" را بطور موثر در عمل پیاده کنیم. بر مساله اتحاد تاکید فراوان شد حال آن که به لزوم روند همزمان مبارزه کم بها داده شد.

جنبه حیاتی دیگر تجربه ما لزوم مبارزه برای اعاده و گسترش دموکراسی و حقوق دموکراتیک زحمتکشان است. با تاکید بر این نکته، نظر حزب ما این است که هرگونه گزافی به سرکوب یا تحدید حقوق دموکراتیک و نهادهای دموکراتیک زیانبار است.

پنجم، با توجه به سیستم تک‌حزبی که شیخ مجیب باب کرد، از نظر ما موجودیت

مستقل حزب کمونیست از اهمیت حیاتی برخوردار است و باید همیشه بر آن تاکید شود. هم چنین این نکته تصریح شد که سیستم تک حزبی اساسا پیش شرطی برای ترقی اجتماعی محسوب نمی شود بلکه حتی ممکن است زیانبار باشد و در میان احزاب اقتدار میانی گرایش های دیکتاتورمانه پدید آورد. بروز مداوم ابتکار عمل نوده ها، اعتلای سطح آگاهی و سازماندهی آنان است که در مبارزه برای ترقی اجتماعی اهمیت دارد.

ششم، از هنگام ماجرای ضدانقلاب در سال ۱۹۷۵، نیروهای مسلح خود را مستقیما در مبارزه قدرت و در حیات سیاسی کشور درگیر کرده اند. تجربه کشور ما، بنگلادش، نظیر تمام دیگر کشورهای تازه از بند رسته بروشنی این واقعیت را اثبات کرد که نیروهای مارکسیست - لنینیست و تمام دیگر نیروهای مترقی هیچگاه نباید اهمیت پیروی از موضعی روشن در قبال این نیروهای اجتماعی حیاتی را نادیده گیرند.

سزاجام، تلفیق کارکرد علمی، نیمه علمی و غیرعلمی در فواصل کوتاه یا در تمام مواقع کاری است دشوار که آن را حین کار در میان توده ها و ایجاد پایگاه های توده ای حزب باید فرا گرفت و بکار بست.

رفقای عزیز،

پس از سال ۱۹۷۵، حزب ما در اوضاع علمی و غیرعلمی موجودیت حزب راه خود را پیش می گیرد. سومین نکته، حزب ما با در نظر گرفتن تعادل غالب نیروها در کشور، برای آن که بتوان از جریان سنتی غالب بورژوازی - خرد بورژوازی سیاست بیرون آمد، بر وظیفه بسیج آلترناتیو نیروهای میهن پرست، دموکراتیک و ترقی خواه انگشت گذاشت. حزب ما باور دارد که چنین نیروی آلترناتیوی از طریق جنبش هایی حول خواست های مشخص گسترش می یابد. برای یکپارچگی، گسترش و پیشبرد بیشتر این بسیج و جنبش نیروهای مختلف ما باید با موضعی دوستانه، مبارزه لازم سیاسی و ایدئولوژیک را پی گیریم. اما برای بنای این نوع بسیج نیروها، نکته بسیار مهم این است که توان و ابتکار عمل مستقل حزب را فزونی بخشیم. بدین لحاظ امر بسیار ضروری برای حزب این است که در موارد مختلف حرکت را آغاز کند، جنبش های کارگران، کارگران کشاورزی، دهقانان زحمتکش و اقتدار میانی را برای حل مسایل و بحران فراروی آنان سازمان دهد و نیز در جنبش هایی که بخشهای مختلف مردم کشور پیش می برند شرکت جوید و آنها را هدایت کند.

با در نظر گرفتن این هدف، حزب تقاضای "خوراک، پوشاک، زمین و کار" را بمثابة شعار استراتژیکی خود به میان کشیده است. در عین حال حزب برای دفع دسیسه های دشمنان ما که علیه استقلال و حاکمیت ملی کار می کنند هشیار باقی خواهد ماند. حزب برای محافظت از حقوق دموکراتیک موجود و گسترش و بسط دموکراسی اهمیت عظیمی قایل می شود. در واقع، تمام این کارها مکمل یکدیگرند.

رفقا،

بشریت برای رهایی خود از یوغ سرمایه دستاوردهای سترگی فراجنگ آورده است. ما در مقابل خود گنجینه هایی پرمایه از تجربه داریم که جنبش کمونیستی و کارگری بین المللی و نیروهای رهایی ملی، صلح و ترقی اجتماعی در آن سهم هستند. من صادقانه باور دارم که بحث و مبادله، تجربه و نظریات کنونی ما نیز بنحوی بس مثبت در مبارزه مشترکمان ادای سهم خواهد کرد. حزب ما همیشه از کوشش مشترک همه کمونیست ها و نیروهای ترقیخواه جهان قاطعانه دفاع می کند. ما در آخرین نکته، حزب خود حتی بر ضرورت

کنفرانس جهانی کمونیست‌ها در این موقع بحران وضع جهانی تاکید کردیم . بنابراین کاملاً طبیعی است که ما به این کنفرانس و برگزارکنندگان و شرکت‌کنندگان آن درود بگوییم . ما فراروی خود دشواری‌ها داریم اما با حرکت هماهنگ درمی‌یابیم که هیچگاه تمکین‌پذیر نیستیم . در مبارزه ما برای جهانی آزاد از ستم و بهره‌کشی ، پیروزی از آن ما است . ما باید تمام کوشش خویش را یکپارچه سازیم و علیه آن نیروهای پیکار کنیم که سعی می‌ورزند بمب نوترونی را در گهواره طفل پرورش دهند .

عضو بخش بین‌المللی کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش.

سخنرانی ۱.۱.۱. سوکولوف به بررسی مطالبه "نظم اقتصادی بین‌المللی نوین"، که در دهه ۱۹۷۰ از سوی کشورهای حوزه "جنبش رهایی‌بخش مطرح شد، در سند سازمان ملل موسوم به "بیانیه" مربوط به استقرار نظم اقتصادی بین‌المللی نوین" شکل رسمی بخود گرفت، اختصاص دارد.

سخنران ضمن تشریح زمینه‌های عمومی پیدایش این مطالبه در دهه ۷۰، و پیوند ارگانیک میان مناسبات اقتصادی بین‌المللی و فضای سیاسی جهان، میان مبارزه برای امحای روابط اقتصادی ناعادلانه و مبارزه برای تحکیم صلح جهانی و همسزیستی صلح‌آمیز، ضرورت پیکاری فعال در راه تحقق مطالبه دموکراتیک فوق را خاطر نشان می‌شود. او تأکید دارد که "اساساً نادرست است اگر تصور شود که بدون شدیدترین مبارزه با نیروهای امپریالیسم و ارتجاع، پیشرفت خودکار و خودانگیخته در این زمینه امکان‌پذیر است." و اینکه دستیابی به هدفهای بیانیه‌های مربوط به نظم اقتصادی بین‌المللی نوین "بنحو تعیین‌کننده‌ای به درجه پیگیری خود کشورهای رها شده از نظر ملی در پیشبرد پیگار علیه استعمار نو در عرصه اقتصادی، به قاطعیت آنها در دفاع از کنترل اجرائی بر منابع طبیعی خود، و به کارآئی اعمال نظارتشان بر شرکت‌های دولتهای امپریالیستی که در سرزمین آنها فعالیت می‌کنند، بستگی دارد."

۱.۱. سوکولوف ضرورت برخورد طبقاتی به این مطالبه را یادآوری می‌کند و اظهار می‌دارد که "برنامه" نظم اقتصادی بین‌المللی نوین "خود یکی از موضوعات مبارزه" طبقاتی است. من هم با عقیده" رفقا مبنی بر اینکه باید مضمون طبقاتی این یا آن تغییر از این برنامه را دید، موافقم."

علاوه بر این، او بر این مسئله" بسیار مهم تأکید می‌کند که خواست استقرار نظم اقتصادی بین‌المللی نوین مطالبه‌ای دموکراتیک است و نه سوسیالیستی، و به همین خاطر ضمن آنکه به مبارزه در راه ترقی اجتماعی و سوسیالیسم خدمت می‌کند ولی از محدوده" عام سرمایه‌داری فراتر نمی‌رود. سخنران با بیانی هشدارآمیز خاطر نشان می‌سازد که "نباید برنامه" نظم اقتصادی بین‌المللی نوین را بعنوان" نوشداروئی تلقی کرد که می‌تواند جایگزین تحولات اجتماعی - اقتصادی بنیادین در داخل کشورهای ملی نوپا شود و یا چنین تغییراتی را غیر ضرور سازد."؛ و اینکه "یکسان دانستن برنامه" یک نظم اقتصادی بین‌المللی نوین با تحولات سوسیالیستی در ساختارهای داخلی یا مناسبات اقتصادی بین‌المللی، به همان اندازه نادرست است."

سخنران هم چنین به نوعی نوسازی در جریان استعمار نو اشاره دارد و مواردی از آن را برمی شمارد.



رفقا،

بعقیده من بحثی که در قسمت ما انجام گرفت یکبار دیگر تأیید می کند که ابتکاری که اکنون بوسیله کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان و نشریه بررسی مارکسیستی جهان به اجرا درمی آید، تا چه حد شریخش بوده است. مقایسه نظرات در مورد مبرم ترین مسایل و مبادله تجارب میان احزاب و سازمانهایی که هر سه جریان روند انقلابی جهان را نمایندگی می کنند، بی تردید به غنای گنجینه مشترک تئوری و پراتیک در مبارزه علیه امپریالیسم کمک مهمی خواهد کرد.

بحث قسمت ما به عرصه فوق العاده مهمی از مبارزه جهانی ضد امپریالیستی، یعنی جنبه اقتصادی، مربوط می شود. زمانی که لنین وضعیت روسیه شوروی را به دنبال پایان جنگ داخلی توضیح می داد، خاطرنشان ساخت که مبارزه به عرصه سیاست اقتصادی منتقل شده است، و گفت که نتیجه این جنگ است که پیروزی ما را در دیده جهانیان تعیین خواهد کرد. ۱

امروزه جنبش رهایی بخش ملی به چنان سطح بالایی رسیده است که به مرحله مبارزه علیه امپریالیسم در عرصه اقتصاد و اقتصاد جهانی، به مبارزه برای رهایی اقتصادی خلقها وارد شده است. همانطور که لنین تأکید کرد، همین مرحله است که بیشترین اهمیت را برای تأمین آزادی ملی دارد.

دیروز در اینجا گفته شد و با اعتقاد من بدرستی گفته شد که روسیه شوروی و و.ا.لنن که مهمترین اصول مربوط به تنظیم جدید مناسبات اقتصادی بین المللی بر پایه دیموکراتیک را در آغاز سالهای ۱۹۲۵ در جریان تدارک کنفرانس جنوا مطرح کردند. در آن زمان بود که عملاً مبارزه برای یک نظم اقتصادی جهانی نوین که بر درک ضد امپریالیستی، مترقی و انقلابی ما از این مفهوم مطبق است آغاز گردید.

برای آن که این مبارزه بتواند چنان که امروزه هست به عاملی چنین موثر در سیاست جهانی تبدیل شود، و برای آن که بتواند توان کنونی خود را بروز دهد، دهه هایی از مبارزه و کار سرسخانه و قهرمانانه خلق ضروری بود. می بایست نیروی محرکه امپریالیسم در شکل فاشیسم سرنگون می شد؛ می بایست جهان سوسیالیسم از توان موثر اقتصادی، نظامی و سیاسی برخوردار می شد؛ می بایست نظام امپراطوریهای استعماری نابود می شد و خلقهایی که سابقاً در اسارت امپریالیسم قرار داشتند آزادی سیاسی بدست می آوردند.

البته استثمار اقتصادی خلقها و جنگهای میان دولتها صفت مشخصه سرمایه انحصاری معاصر است که تنها با نابودی خود امپریالیسم می توان به طور کامل بر آن فائق آمد و آنرا ریشه کن کرد. معذالک، بطوریکه تجربه نشان می دهد، در حال حاضر در جهان موازنه قدرتی برقرار است، بنحوی که قدرتهای مخالف امپریالیسم در وضعیتی هستند که قادرند

۱ - ر. ک. به و.ا.لنن، دهمین کنفرانس سراسری حزب کمونیست روسیه (ب)، ۲۶ تا ۲۸ مه ۱۹۲۱.

در برخی از مقاطع زمانی قوانین طبیعی تکامل درونی خود امپریالیسم را متوقف کنند. جنگ جهانی، گرچه متأسفانه هنوز خطر آن مرتفع نشده، دیگر مصیبتی اجتناب‌ناپذیر نیست. همچنین ستم روزافزون سیاسی و اقتصادی امپریالیسم بر خلقها نیز دیگر اجتناب‌ناپذیر نیست. همانطور که رفیق ل. ا. برزنف در گزارش پیشرفت کار به بیست و پنجمین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطرنشان ساخت، وضعیتی بوجود آمده که میتوان در مورد بیشتر کشورهای آزادشده گفت "که آنها در مبارزه با امپریالیسم با عزمی راسخ‌تر برای کسب حقوق سیاسی و اقتصادی‌شان بپا می‌خیزند"^۱

میتوان با قطعیت گفت که در اواسط دهه ۱۹۷۰ مبارزه خلقها برای تحول دموکراتیک نظم اقتصادی بین‌المللی با قدرت و کارایی خاصی توسعه یافته است. از اینرو، من معتقدم ذکر مختصر خصوصیات اوضاع و احوالی که وجه مشخصه دنیای سرمایه‌داری در دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ است، بجا خواهد بود.

همانطور که کارل مارکس خاطرنشان ساخت جامعه بورژوازی "بلوری جامد نیست، بلکه ارگانیک است که توان تغییر دارد، و دائماً در تغییر است."^۲

در آغاز دهه ۱۹۷۰، چنانکه وقایع بعدی تایید کرد سرمایه‌داری به مرحله جدیدی از تکامل بعد از جنگ خود وارد شد. و در این مرحله، تفاوت‌های گوناگونی را نسبت به مرحله‌ای که طی دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ از آن گذر کرد، نشان می‌دهد.

در حالیکه سرمایه‌داری طی دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ بخاطر سرعت‌گیری موقت تکامل اقتصادی آن بر اثر مجموعه‌ای از اوضاع و احوال کارکرد قابل‌توجهی داشت، سرمایه‌داری دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ با کاهش سریع شتاب رشد اقتصادی مشخص می‌شود.

در حلالیکه دوره‌های طولانی‌تر روندهای صعودی در اقتصاد وجه بارز سرمایه‌داری ده ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ بود، و در حالیکه بحرانهای رکودی ادواری در آن زمان عموماً ضعیف از دوره‌های قبل بودند، تنها در دهه هفتاد سرمایه‌داری دچار سه بحران ادواری سخت شد که در آن عوامل بحران ادواری با بحرانهای ساختی ارتباط نزدیک داشت.

در حالیکه در دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰ وضع بیکاری تا حدودی در برخی از کشورها؛ صنعتی سرمایه‌داری، بویژه کشورهای اروپای غربی، بهبود یافت، اکنون شاهد بازگشت بیکاری انبوه و مزمن در مراکز اصلی سرمایه‌داری هستیم.

طی دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰، برخی از افراد تصور میکردند تنظیمات انحصار حکومت می‌تواند معیری را از میان خطرات تورم و بیکاری باز نگه دارد، و تنظیمات مذکور مطابق نسخه کینز برای سیاست تورمی و ضدتورمی بکار افتد، و محققاً بر همین پایه بود که هیاهوی دروغین کشف راز تکامل عاری از بحران از سوی سرمایه‌داری به راه افتاد. معذالک اکنون دقیقاً وضع مصطلح به رکود - تورم، یعنی وضع همراه شدن رکود و تولید کاهش یافت با تورم، است که به اختلال در تمامی مکانیزم تنظیمات انحصاری دولتی، به نوسار سیاست اقتصادی حکومت‌های بورژوا میان تدابیر ضدتورمی و تورمی و بالعکس - که همه آنها

۱ - ل. ا. برزنف، گزارش پیشرفت کار کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. و وظایف آتی حزب در مورد سیاست داخلی و خارجی، گزارش به کنگره ۲۵ ح. ک. ا. ش. ۲۴ فوریه ۱۹۷۶

۲ - ک. مارکس، سرمایه. تحلیلی انتقادی از تولید سرمایه‌داری. مقدمه بر اولین چاپ آلمانی، ج. ۱، ص. ۱۰.

به اقتضای قابل توجهی منجر شده - انجامیده است.

در حالیکه سرمایه‌داری در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به حساب نفت و مواد خام ارزان ثروتمند شد، حال با دوره "بحرانهای انرژی و مواد خام مواجه است.

تغییرات کیفی مشابهی که بیانگر تشدید بحران عمومی سرمایه‌داری است، نه تنها بر بنیاد اقتصادی، بلکه همچنین بر روبنای سیاسی سرمایه‌داری و ایدئولوژی آن اثر گذاشته است. از اینرو برای مثال در سیستم توجیه سرمایه‌داری و دفاع از آن تغییری اساسی رخ داده است، چرا که دیگر انکار کامل بحران جامعه بورژوازی میسر نیست.

در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ افسانه بورژوازی "معجزه اقتصادی" سرمایه‌داری وسیعاً دهان به دهان می‌گشت، مطابق این افسانه، بورژوازی جامعه‌ای با رفاه عمومی برپا ساخته بود. امروزه بجای آن، مفاهیم بحران جهانی که ادعا می‌شود هم کشورهای سرمایه‌داری و هم کشورهای سوسیالیستی را دربر می‌گیرد، در پیشاپیش مدافعات بورژوازی قرار دارد. این بحران به مثابه "بحران تمدن صنعتی بطور عام معرفی می‌شود.

کل این مجموعه "پهچیده" روندهای بحرانی نتیجه اجتناب‌ناپذیر تکامل سرمایه‌داری انحصاری دولتی و تضادهای آن بود. دقیقاً در چند دهه اخیر است که سرمایه انحصاری و "برنامه‌ریزی" از نوع انحصاری، که از سوی سیستم‌های ملی سرمایه‌داری انحصاری دولتی که تنظیمات انحصاری دولتی سراسری ارایه میشد، با گسترش نیرومند نوع دیگری از اجتماعی شدن و "برنامه‌ریزی" به انحصاری، یعنی با گسترش امپراطوریهای بین‌المللی سرمایه خصوصی، با شرکتهای فراملیتی درهم تنیده شد.

نتیجه گسترش همای این دو نوع برنامه‌ریزی انحصاری این بود که، تضادها، یعنی عملکرد مخرب نیروهای خودبخودی بازار و آناارشی اقتصاد جهانی سرمایه‌داری، با نیروی فزاینده با یکدیگر تلاقی کنند.

حکم بنیادین و استوار لنین، مبنی بر این که جفت شدن "اصول" مانع‌الجمل جمع رقابت و انحصار، ذاتی امپریالیسم است، امروز، یکبار دیگر تأیید شده است. لنین گفت "دقیقاً همین ترکیب است که راه فروپاشی آنرا - یعنی راه انقلاب سوسیالیستی را - هموار می‌سازد."^۱

همزمان بودن وخامت همه تضادهای ذاتی سرمایه‌داری و قدرت روزافزون نیروهای سوسیالیسم و صلح و نیز تعرض پیشرونده نیروهای انقلابی، به رغم عقب‌نشینیهایی که در اینجا و آنجا رخ می‌دهد، تعیین‌کننده خصوصیات دهه گذشته بوده است. ویژگی دهه مذکور لگام زدن بر نیروهای متجاوز امپریالیستی است که با این واقعیت قابل تبیین است که تشنج‌زدایی گرایش غالب زندگی بین‌المللی گردیده است.

دهه گذشته همچنین با دگرگونیهای تازه‌ای در موازنه قوا در جهان که ضامن موفقیت‌های جدیدی به نفع جنبشهای رهایی‌بخش ملی و همه نیروهای دموکراتیک بود، مشخص می‌شد. کاملاً طبیعی است که دقیقاً در سالهای ۱۹۷۰ مسئله فرمولبندی جدید مناسبات اقتصادی بین‌المللی مطابق مفاهیم دموکراتیک در دستور روز قرار گرفت. در دهه مذکور برای اولین بار، شرایط اجتماعی مناسب برای این فرمولبندی جدید فراهم آمد.

۱ - و. ا. لنین، "نوشته‌های مربوط به تجدیدنظر در برنامه حزب"، مجموعه آثار، ج.

البته اتحاد شوروی در تنظیم مواضع جدید در مورد مسایل مناسبات اقتصادی بین‌المللی نقش فعالی بعهده گرفت و از هدفهای اساسی "منشور حقوق و وظایف اقتصادی دولت‌ها" و "بیانیه مربوط به استقرار نظم اقتصادی بین‌المللی نوین" که در دهه ۱۹۷۰ از سوی سازمان ملل تصویب شد، حمایت کرد.

بهبود فضای بین‌المللی که در دهه ۱۹۷۰ حاصل شد و نتیجه مناسبات جدید موازنه قوا در جهان بنفع سوسیالیسم و صلح، نتیجه فعالیت‌های دولت‌های سوسیالیست و دیگر دولت‌های صلح‌طلب - در واقع نتیجه فعالیت همه نیروهای صلح - بود، تحکیم همزیستی صلح‌آمیز دولت‌های دارای نظام‌های اجتماعی مختلف را امکان‌پذیر ساخت و به این همزیستی مضمون مشخص سیاسی و اقتصادی بخشید. این امر به ایجاد پیش‌شرط‌های واقعی، که حل مسایل دیرینه همکاری صلح‌آمیز و متقابلاً سودمند دولت‌ها در عرصه‌های مختلف، از جمله مسایل اقتصادی بین‌المللی را امکان‌پذیر می‌سازد، کمک کرد.

در این وضعیت یکبار دیگر کاملاً روشن گردید که رابطه ارگانیک میان مناسبات اقتصادی بین‌المللی و فضای سیاسی جهان تا چه حد تنگ‌تنگ است و چگونه آنها بر یکدیگر اثر می‌گذارند. کاملاً واضح گردید که شرایط ضروری برای جستجوی آمیختگی متقابلاً قابل‌پذیرش برای مسایل جهانی که بشریت با آن مواجه است عبارتند از پیشرفت واقعی در جهت حفظ صلح جهانی و نگهداری تشنج‌زدایی بمثابة گرایش غالب در تحولات بین‌المللی. تکامل سریع اقتصادی و اجتماعی کشورهای آسیا، آفریقا و امریکای لاتین که از وابستگی استعماری و نیمه‌استعماری آزاد شده‌اند، از زمره همین مسایل جهانی است.

در عین حال اساساً نادرست است اگر تصور شود که بدون شدیدترین مبارزه با نیروهای امپریالیسم و ارتجاع، پیشرفت خودکار و خودانگیخته در این زمینه امکان‌پذیر بود. این واقعیتی است که استراتژی امپریالیسم بطور عام و استعمار نو بطور خاص ناگزیر باید با شرایط جدید سازگار میشد. در اینجا باید نوعی نوسازی جریان استعمار نو را مورد بررسی قرار دهیم.

برخی از موارد این نوسازی را در زیر نام می‌بریم:

✱ امپریالیسم دیگر متقیماً با توسعه صنعتی مستعمرات و بلوک‌های پیشین خود مقابله نمی‌کند. با این حال، اعمال امپریالیستها و بویژه مجتمع‌های انحصاری فراملیتی در قبال توسعه صنعتی دارای خصلت مشخص نواستعماری است. هدف اعمال مزبور ازدهاد وابستگی سرزمین‌های رهاشده به مراکز امپریالیستی است.

✱ امپریالیسم علاوه بر این حتی سعی میکند از وضعیت جدید بازار نفت به نفع خود بهره‌گیرد. این هدف قرار است از طریق باصطلاح "باز گرداندن" دلارهای نفتی، از طریق معمول کردن قیمت‌های جدید برای نفت و سوخت‌های دیگر بمنظور ثروتمند کردن شرکت‌های انرژی تحقق یابد.

✱ استعمار نو همچنین سعی دارد برگ‌هایی از قبیل ارتداد رهبری یکن و توطئه مستقیم آن با محافل حاکم ایالات متحد آمریکا و دولت‌های امپریالیستی دیگر، همچنین ترک مواضع ضد امپریالیستی از سوی بخشی از بورژوازی ملی به نسبت تشدید مبارزه طبقاتی در این کشورها، را وارد بازی کند.

✱ بالاخره، امپریالیسم از طریق اجلاس منظم سران دولت‌های مهم امپریالیستی (مشورت‌های رامبولت، بن، ونیز و غیره) برای هماهنگ کردن سه مرکز توان اقتصادی

نویس سعی وافری بعمل می‌آورد.

جلسات سران در مورد مسایل اقتصادی تا حدی معرف ابزار جدیدی در مکانیزم سرمایه‌داری انحصاری دولتی است، که به تنهایی نشانه‌ای کافی از بحران در حال تعمیق سیستم اقتصاد جهانی مبتنی بر سرمایه‌داری است. این امر در عین حال تجلی تشدید مانورهای است که هدف آن هماهنگ کردن سیاست اقتصادی امپریالیسم است.

البته سیروهای انقلابی در مبارزه‌شان برای تحول بنیادی مناسبات اقتصادی بین‌المللی، باید همه این موارد نوسازی جریان عمل نواستعماری را با بیشترین دقت در نظر گیرند. در بررسی این مساله، توجه به اثری که پیچیدگی کنونی وضعیت بین‌المللی می‌تواند بر این روند داشته باشد، حائز اهمیت خاصی است. همه می‌دانند که از پایان دهه ۱۹۷۰ در تلاش برای متوقف کردن تغییرات مثبت جهانی که با موفقیت‌های جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، جنبش کارگری، و تحکیم جهان سوسیالیسم پیوند دارد، جریانی در جهت افزایش سریع سابقه تسلیم‌فروشی و در جهت سیاست "ضد تشنج‌زدایی" پیش برده می‌شود.

بسیاری از نمایندگان جنبش بین‌المللی کمونیستی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در سخنرانی‌های خود تاکید کردند که وخامت اوضاع بین‌المللی به‌ویژه به حوزه مناسبات میان کشورهای سرمایه‌داری غرب و دولت‌های سوسیالیستی محدود نمی‌شود. مبارزه علیه تشنج‌زدایی به نفع همه خلقها زبان می‌رساند. هدف این کار همچنین ممانعت از تحول دموکراتیک مناسبات اقتصادی بین‌المللی است.

طی چند ماه گذشته، امپریالیسم در تلاش خود برای کنترل منابع انرژی و منابع دیگر خاور نزدیک و مناطق حوزه جنبش‌های رهایی‌بخش ملی بنحوی روزافزون به باج‌خواهی و زور متوسل شده است. سیسه‌های تجاوزگرانه آن بویژه متوجه کشورهای است که فعالانه درگیر مبارزه برای استقلال سیاسی و اقتصادی راستین هستند. همانا این عمل امپریالیسم است که بویژه ثبات مناسبات میان دولتها را تضعیف می‌کند و به تشکیل نقاط بحرانی بین‌المللی تازه می‌انجامد.

ایالات متحد آمریکا در کوشش خود برای تحمیل اراده‌اش بر دولتهای دیگر، همراه با سایر کشورهای غربی به تهاجم اقتصادی آشکار متوسل شده است. تدابیر متعددی در جهت تحریم مناسبات فرهنگی و اقتصادی و در جهت ممنوعیت صادرات به‌منابه وسیله اعمال فشار بر کشورهای دیگر بکار گرفته می‌شود. برخی از کشورهای امپریالیستی با تخطی مزورانه از موازین شناخته‌شده مناسبات میان دولتها، از اجرای موافقت‌نامه‌هایی که قبلاً امضاء شده‌اند سر باز می‌زنند و محدودیت‌هایی بر حوزه اقتصاد و مبادله علمی اعمال می‌کنند. طبیعاً همه اینها بر جریان تحول مناسبات اقتصادی بین‌المللی در راستای اسناد مصوبه سازمان ملل اثر منفی جدی دارد، موافقتنامه‌های اقتصادی متقابلاً سودمندی را که قبلاً منعقد شده است سست می‌گرداند، و از توسعه همکاری میان کشورها در حل مسایل جهانی زمان کنونی جلوگیری می‌کند.

بنابراین پیشرفت بیشتر در تحول دموکراتیک مناسبات اقتصادی بین‌المللی تا حد زیادی به سرسختان‌بودن کوشش‌های همه حکومتها و خلقهای صلح‌طلب در مبارزه علیه حملاتی که به تشنج‌زدایی میشود و مبارزه علیه بازگشت به جنگ سرد، بستگی دارد.

اتحاد شوروی مطمئن است که شرایط لازم برای حل موفقیت‌آمیز این وظیفه موجود است. اجلاس بلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در ژوئن ۱۹۸۰، ضرورت

ادامه راهی را تأیید کرد که به وسیله کنگره‌های ۲۴ و ۲۵ حزب ما در جهت تحکیم پیوندهای برادرانه میان دولت‌های سوسیالیستی، حمایت از مبارزه عادلانه خلقها برای آزادی و استقلال، همزیستی صلح‌آمیز، توقف مسابقه تسلیحاتی، حفظ و بسط تشنج‌زدایی بین‌المللی، و همکاری متقابل سودمند در رشته‌های اقتصاد، علم و فرهنگ هموار شده است. ل. ا. برژنف دبیرکل ح. ک. ا. ش. و صدر هیئت‌رئیس شورای عالی ا. ج. ش. س. س. ، تأکید کرد که در آینده نیز، به منظور حفظ صلح و تحکیم آن از هیچ کوششی برای حفظ دستاوردهای خوب سالهای ۱۹۷۰ فروگذار نخواهیم کرد. برنامه تدابیر سازنده‌ای که در اجلاس ماه مه " کمیته شورستی سیاسی " دولت‌های عضو پیمان ورشو تدوین شد و مشورت‌های اخیر وزرای خارجه کشورهای سوسیالیستی، همچنین پیشنهادهای اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی دیگر، برای کمک به نیل به این هدفها در نظر گرفته شده است.

هنگامیکه از موقعیت کنونی مبارزه برای تحول مناسبات اقتصادی بین‌المللی صحبت می‌شود، باید همچنین پیدایش بحران رکودی ادواری جدید در کشورهای سرمایه‌داری را در نظر گرفت. چنین وضعیتی در کشورهای سرمایه‌داری که از جمله سبب گسترش حمایت‌های داخلی می‌شود، مشکل دیگری بر مسائل بسیار جدی اقتصادی و مالی ملل آزاد شده نوپا می‌افزاید. بویژه قرضه خارجی آنها افزایش می‌یابد. این امر، بویژه در وابستگی مستمر کشورهایی که به آزادی ملی دست یافته‌اند به روندهای اقتصادی کشورهای امپریالیستی مشهود است. کشورهای امپریالیستی، مانند همه دوره‌های بحران می‌کشند باربخش‌عظیمی از دشواریهای اقتصادی و مالی خود را به کشورهای در حال توسعه منتقل کنند.

تا زمانی که استعمار نو استعماری ملل نوپا بوسیله انحصارهای امپریالیستی از میان نرود، نه افزودن بر صندوقهای بین‌المللی موجود و نه ایجاد صندوقهای جدید برای تأمین مالی رشد اقتصادی کشورهای در حال توسعه هیچکدام نمی‌تواند اثری واقعی داشته باشد. وضعیت کنونی این واقعیت را حتی با روشنی بیشتر نشان می‌دهد که دستیابی به هدفهای که در اعلامیه‌های مربوط به نظم نوین اقتصادی بین‌المللی مطرح شده بنحو تعیین‌کننده‌ای به درجه پیگیری خود کشورهای رها شده از نظر ملی در پیشبرد پیکار علیه استعمار نو در عرصه اقتصادی، به قاطعیت آنها در دفاع از کنترل اجرایی بر منابع طبیعی خود، و به میزان کارایی اعمال نظارتشان بر شرکتهای دولتهای امپریالیستی که در سرزمین آنها فعالیت می‌کنند، بستگی دارد.

اتحاد شوروی و کشورهای دیگر جامعه سوسیالیستی بدون تزلزل از خواستهای برخی ملل رها شده حمایت می‌کنند و بنحوی موثر بر تحول مناسبات اقتصادی بین‌المللی برپایه دموکراتیک کمک می‌کنند. اتحاد شوروی که همکاری اقتصادی را با کشورهای در حال توسعه بر پایه اصول تساوی کامل همه طرفها، سودمندی متقابل، و احترام به حق حاکمیت کشورها تنظیم می‌کند، و در چارچوب همکاری با کشورهای در حال توسعه، برای ایجاد اقتصادهای ملی آنها حمایت عظیمی را نشان داده است، در عمل مناسباتی از نوع جدید را بسط می‌دهد و مواضع کشورهای در حال رشد را در مبارزه علیه امپریالیسم و برای کسب حقوق اقتصادی‌شان تحکیم می‌بخشد.

در عین حال ما هرگونه تلاشی را که از سوی محافل امپریالیستی و نیروهای ارتجاعی به عمل می‌آید تا در کشورهای در حال توسعه، اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیست دیگر را به مثابه " کشورهای غنی شمال " و برتر از " کشورهای فقیر جنوب " و علیه آنها تصور کند،

و باین ترتیب آنها را در همان اردوگاه دولتهای امپریالیستی قرار دهد، قاطعانه رد می‌کنیم. محافل امپریالیستی، با استفاده از این مفهوم، که هم حقیقت تاریخی و هم واقعیت جهان امروز را نفی می‌کند، در تلاش خود برای رو در رو قرار دادن کشورهای سوسیالیست و کشورهای در حال توسعه، سعی می‌کنند ما را به مشارکت در باصطلاح "گفتگوی شمال و جنوب" بکشانند - که در چارچوب آن امپریالیستها زیر پرچم کمک به "مبارزه علیه فقر" می‌خواهند به استثمار خلقهای ملل جدیدا رها شده ادامه دهند و آن را گسترده‌تر سازند. طبق محاسبات کارشناسان در ایالات متحده، از دوره ۱۹۷۰ تا پایان ۱۹۷۷ جریان منابع از کشورهای در حال توسعه به دولتهای امپریالیستی در شکل انتقال سودی که از سرمایه‌گذاری خارجی خصوصی مستقیم عاید شده بود، به بیش از ۷۲ هزار میلیون دلار بالغ شد. این مبلغ بسیار بیش از مجموع باصطلاح "کمک دولتی برای توسعه" است که کشورهای رها شده از نظر ملی از دولتهای غربی امپریالیستی دریافت داشته‌اند. بدون در نظر گرفتن این واقعیت نمی‌توان از باصطلاح "گفتگوی شمال و جنوب" سخن گفت.

البته، برنامه "نظم اقتصادی بین‌المللی نوین" خود یکی از موضوعات مبارزه طبقاتی است. من هم با عقیده رفقا مبنی بر اینکه باید مضمون طبقاتی این یا آن تفسیر از این برنامه را دید، موافقم.

امپریالیسم تفسیر خاص خود را ارائه می‌دهد که با نسخه نوسازی شده دیدگاه نواستعماری مطابقت دارد. سمت‌گیری برای تبدیل کشورهای در حال توسعه به مناطق استقرار روندهای تولیدی کاربر و از نظر محیط زیست زیانبخش که با مراکز امپریالیستی پیوند تنگاتنگی دارند، خصیصه نوعی چنین تفسیری بشمار می‌آید. نیروهای ارتجاعی کشورهای در حال توسعه غالباً نظم اقتصادی بین‌المللی نوین را بنحوی تفسیر می‌کنند که بدبختی و رنج توده‌ها را صرفاً ناشی از فشار "شمال" قلمداد کنند و این در حالی است که ضرورت تحول در داخل کشورها یخشان را نادیده می‌گیرند. نباید برنامه نظم اقتصادی بین‌المللی نوین را به‌مثابه نوسازی تلقی کرد که می‌تواند جایگزین تحولات اجتماعی - اقتصادی بنیادین در داخل کشورهای ملی نوپا شود و یا چنین تغییراتی را غیر ضرور سازد. از سوی دیگر، من معتقدم یکسان دانستن برنامه نظم اقتصادی بین‌المللی با تحولات سوسیالیستی در ساختارهای داخلی یا مناسبات اقتصادی بین‌المللی، به همان اندازه نادرست است.

برنامه نظم اقتصادی بین‌المللی نوین صرف برنامه‌های دموکراتیک است، که انجام آن، حتی قبل از آن که چنین تحول سوسیالیستی بتواند تحقق یابد، تحت موازنه کنونی قوای بین‌المللی و همچنین طی مبارزه متحد و ضد امپریالیستی نیروها امکان‌پذیر است. در عین حال، تحقق این برنامه می‌تواند در جهت تحکیم استقلال ملی و بنای اقتصاد مستقل برای کشورهای رها شده، همچنین در جهت گامهای بلندتر آنها بسوی پیشرفت سوسیالیستی و نیل به هدفهای سوسیالیسم، سهم مهمی داشته باشد.

اجازه دهید آنچه را گفته شد باختصار تلخیص کنم. می‌گویند که مهمترین صفت استراتژی عبارتست از ایجاد تمرکز هوشمندانه در نیروهای خودی و بیشترین پراکندگی ممکن در نیروهای دشمن، و همچنین تعیین صحیح مهمترین و تعیین‌کننده‌ترین سمت بیکار، بیکار بستن این گفته در مورد مجموعه مسائلی که در اینجا بحث شد، بعقیده من بمعنای ایجاد بیشترین اتحاد ممکن میان نیروهای سوسیالیسم واقعا موجود، جنبش کارگری در

کشورهای سرمایه‌داری، و جنبش‌رهای بخش ملی، و مبارزهای پیگیر علیه ایدئولوژی و سیاستی است که هدف آن پراکندگی این نیروهاست.
این امر بمعنای جلب اعتماد آن نیروهایی است که قادرند علیه متجاوزان امپریالیست فعالیت کنند.

این بمعنای بهره‌گیری هوشمندانه از تضادهای درون اردوگاه دشمن و بویژه تضاد میان "طرفداران جنگ" و "طرفداران صلح" در درون محافل حاکم کشورهای امپریالیستی، همچنین تضادهای میان دولت‌های امپریالیستی است.

شرایط کنونی این امر بمعنای تمرکز کوششها در جهت دفاع از صلح، و علیه سیاستهای "تشدت‌شنج‌زدایی"، علیه بازگشت به جنگ سرد و وضعیتی است که چنانکه تجربه و خط‌های بارز شرایط کنونی نشان می‌دهد می‌تواند به جنگ گرمی تبدیل شود که افراد بیشماری را دربرگیرد.

کنفرانس برلین احزاب کمونیست و کارگری اروپا و اجلاس پاریس احزاب کمونیست هر دو، همراه با "پارلمان جهانی خلقها برای صلح در صوفیه" و نیز به نظر من کنفرانس کنونی، برپایه تحلیلی عمیق و همه‌جانبه از وضعیت جهان، ارتباط جدایی‌ناپذیر میان مبارزه برای صلح و تشنج‌زدایی و مبارزه برای تحکیم استقلال ملی و پیشرفت اجتماعی را نشان داده‌اند.

باز هم نکته‌های دیگر: امپریالیسم در ایام اخیر بمنظور تدوین استراتژی خود بنحوی روزافزون "گروه‌های کارشناس" (تینک - تنک) بین‌المللی را سازمان داده است. "کمیسیون سه‌جانبه" و "کلوب رم"، همچنین "موسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک" در لندن و غیره از آن جمله است. تجارب این کنفرانس قطعاً نشان می‌دهد کسه برای نیروهای انقلابی نیز داشتن "گروه کارشناس" بین‌المللی خاص ضرورت آنها - که بعکس گروه‌های بالا ضد امپریالیست باشد - و بعبارت دیگر، مبادله سیستماتیک تجارب به این با آن شکل، تحلیل جمعی مسایل جاری که به وسیله کمونیستها و نیروهای دموکراسی انقلابی و جنبش‌رهای بخش ملی انجام شده باشد، مفید خواهد بود. بهمین جهت من با ملاحظاتی که رفیق فرناندو سانچز از حزب سوسیالیست انقلابی پرو که دیروز در این زمینه ارائه کرد موافقم.

از توجه شما بسیار متشکرم!

عضو کمیته اجرائی انقلابی برای هماهنگی توده‌ها (السالوادور)

نورما گهوارا در سخنرانی خود دو مسئله مهم از جریان مبارزه انقلابی در کشور خود را مورد بحث قرار می‌دهد. مسئله اول به تشریح آخرین مرحله "آخرین مرحله تا انعقاد کنفرانس برلین" مربوط می‌شود و مسئله دوم روند اتحاد نیروهای انقلابی در السالوادور را دربر می‌گیرد.

سخنران در رابطه با مسئله "اولی‌ها طریشان می‌کند که "بحران ساختی و بحران نظام سیاسی حاکمه به چنان حد وسیعی تعمیق یافته که هیچ امکانی برای یک راه خروج بورژوازی از بحران وجود نداشته و ندارد." و اینکه "دیگر هیچ امکانی برای یک آلترناتیو رفرمیستی وجود ندارد."

او همچنین به رابطه این شرایط عینی انقلاب و مسئله دوم را مطرح می‌سازد و توضیح می‌دهد که "علی‌رغم بحران عمیق و جنبش انقلابی نیرومند، ما هنوز تحت فشار مسئله تفرقه در چپ بودیم که با بلوغ عوامل عینی انقلاب در تضاد بود."

ن. گهوارا، ضمن توصیف تلاش‌های انجام گرفته برای غلبه بر این تضاد جریان تشکیل کمیته اجرائیه انقلابی متحد را، که چهار سازمان سیاسی - نظامی، یعنی ارتش انقلابی خلق، نیروهای خلق برای آزادی، مقاومت ملی و حزب کمونیست را دربر می‌گرفت، ترسیم می‌کند. او توضیح می‌دهد که "از این امر دو نتیجه‌گیری مهم ناشی شد: ضرورت وحدت پیشاهنگ در یک مرکز برای تجهیز انقلاب به یک رهبری واحد و ضرورت تحکیم فرماندهی نظامی ارتش‌های ما."

او درباره اهمیت این گام بزرگ و نقش آن در وحدت جنبش کمونیستی السالوادور در یک حزب واحد اظهار می‌دارد که "این گام دارای اهمیت عظیمی است و مسئولیت برای آینده حتی از آن هم عظیم تر است. دست یافتن به اصول سیاسی - ایدئولوژیک برای ایجاد یک حزب متحد مارکسیستی - لنینیستی در السالوادور یکی از وظایف کمیته اجرائی انقلابی است." گهوارا اضافه می‌کند که "هر کس که در کشورش با مسئله تفرقه چپ مواجه باشد قادر خواهد بود عظمت این وظیفه را تشخیص دهد."

سخنران علیه ساده‌انگاری در تحقق این وظیفه، عظیم هشدار می‌دهد ولی در عین حال چشم‌انداز آتی این حرکت را در مجموع سازنده و نویدبخش می‌بیند. او بر آن است که "نمی‌توان گفت که مسیر آینده ما به سوی وحدت بستری از گله‌ها خواهد بود و یا حتی مسائل گذشته می‌توانند فوراً حل شوند. لیکن، برپایه تجاربمان می‌توانیم بگوئیم که جوانب مثبت و سازنده در حال غلبه می‌باشند و رویای ما که به مثابه سازمان‌های جداگانه نمی‌توانستیم به آن دست یابیم بالاخره مبدل به

واقفیت خواهد شد. " او هم چنین جنبه توده‌ای تحقق وحدت نظر دارد و بر این عقیده است که "اگر وحدت ما صرفاً نتیجه کار در بالا بود ما توانایی‌هایی را که اکنون داریم نمی‌داشتیم. وحدت ما نتیجه مساعی مشترک در ریشه‌ها، یا بهتر بگوئیم، در فعالیت توده‌هاست."

سخنران در بخش دیگری از نطق خود به دشمنان خارجی انقلاب السالوادور و امکان مداخله مستقیم آمریکا یا یکی از رژیم‌های وابسته به آن صحبت می‌کند و اعلام می‌کند که "اگر مداخله‌ای صورت گیرد، ما نمی‌توانیم از تبدیل آمریکای مرکزی به یک جبهه جنگ واحد علیه امپریالیسم خودداری کنیم. ما سوشل ویتنام را دنبال خواهیم کرد، زیرا آموختیم که چیزی پرارزش‌تر از آزادی وجود ندارد. همه چیز باید برای آزادی داده شود و از آن مهم‌تر آموختیم که چیزی پرارزش‌تر از آزادی را در اختیار نداریم."

و بالاخره او بر اهمیت همبستگی بین‌المللی و ضرورت گسترش فعالیت برای جلب حمایت بیشتر در عرصه بین‌المللی با درس‌گیری از تجربه انقلاب نیکاراگوئه تأکید می‌کند.

ن. گوارا سخنرانی خود را با شعارهای "مرگ با آزادی" و "اتحاد برای پیروزی نهایی" پایان می‌برد.



رفقای عزیز،

می‌خواهم درودهای برادرانه، سازمان متحد انقلابی (س.م.ا.) و تمامی خلق السالوادور را به سح شما برسانم.

در این گردهمایی می‌خواهیم دونگه را که معتقدیم دارای اهمیت هستند در نظر بگیریم. در درجه اول می‌خواهیم شما را از آخرین مرحله روند انقلابیمان آگاه سازیم. و در درجه دوم احساس می‌کنیم که بسیار لازم است تا برخی مطالب درباره روند اتحاد نیروهای انقلابی در السالوادور را مطرح کنیم. به برکت این امر است که ما می‌توانیم کلمه انقلاب را بکار ببریم و پیروزی را در دسترس خود ببینیم.

السالوادور کشوری کوچک در آمریکای مرکزی است که پنج میلیون نفر جمعیت دارد. السالوادور از دسامبر سال ۱۹۴۱ تحت سلطه دیکتاتوری نظامی رنج کشیده است؛ دیکتاتوری نظامی که از زمان شکست شورش دهقانان و کارگران در سال ۱۹۳۲ - که جان ۳۰۰۰۰ نفر را گرفت - قدرتش افزوده گردیده است.

تزوری که در آن زمان حکمفرما بود به منزله زمینه‌ای برای رشد گرایش آنتی‌کمونیسم بودی، الیگارش و ایجاد یک نظام سیاسی دیکتاتوری در حکومت و همچنین ایجاد ساخت اقتصادی سرمایه‌داری وابسته بود. لیکن این نظام، مانند همه کشورهای دیگری که چنین نظامی دارند، قادر نبود که نیازهای جنبش خلق را علی‌رغم اقدامات وحشیانه‌اش برطرف سازد.

تحت سلطه دیکتاتوری نیروهای انقلابی ظهور کردند که امروزه در حال پیش‌بردن انقلاب هستند: حزب کمونیست (ح.ک.) در سال ۱۹۳۵ و سایر سازمان‌های چپ مانند نیروهای خلق برای آزادی (ن.خ.ا.)، ارتش انقلابی خلق (ا.خ.ا.) و مقاومت ملّی

(م. م. ۰) در دهه ۱۹۷۰ مبارزه سازمانها و نیروهای دموکراتیک آغاز شد. انقلاب کوبا دوران نویسی را به روی قاره باز نمود که امپریالیسم علیه آن موانعی در سطوح قاره‌ای و منطقه‌ای برپا ساخت. "اتحاد برای پیشرفت" و "بازار مشترک آمریکای مرکزی" مانورهای ناموفقی بودند که بدنیاال یکدیگر آمدند. پس از آن سرمایه‌داری در آمریکای مرکزی وارد مرحله بحرانی پایدار و غیرقابل برگشت شد. سرمایه‌داری با جنبش انقلابی پیشرفته‌ای برخورد کرد که در موقعیت تبدیل بحران به یک انقلاب پیروزمند قرار دارد. انقلاب پیروزمند خلق ساندنیستها در نیکاراگوئه و روند کنونی انقلابی در کشور ما این امر را تأیید می‌کند. اکنون مدتی است که کاملاً آشکار شده که در السالوادور موقعیت برای انقلاب آماده است نکته قابل توجه‌تر و مناسب‌تر، این کشف است که انقلاب درحال پیشروی است!

بحران ساختی و بحران نظام سیاسی حاکمه به چنان حد وسیعی تعمیق یافته که هیچ امکانی برای یک راه خروج بورژوازی از بحران وجود نداشته و وجود ندارد. فقط انقلاب می‌تواند بر بحران غلبه یابد و هم اکنون گام‌های بلندی به پیش برمی‌دارد!

در آغاز سال جاری نهنتها نیروهای انقلابی بلکه نیروهای دموکراتیک نیز از طرح‌های رفرمیستی که هدف هدایت انقلاب به سمتی دیگر را دنبال می‌کردند آگاه شدند. وقتی در آغاز ژانویه بحران دولتی آغاز شد، نیروهای دموکراتیک نمایندگانشان را از دولت، از سازمانهای مستقل و حتی از حکومت نظامی که در اکتبر گذشته ایجاد شده بود، بیرون کشیدند. بدین ترتیب آنان الیگارش‌ی و امپریالیسم را منزوی ساخته و بلافاصله برای مبارزه در راه انقلاب متحد شدند.

دیگر هیچ امکانی برای یک آلترناتیو رفرمیستی وجود ندارد. از جمله دلایل این امر، یکی وجود عامل فشار و تعدی است که در طی ۸ سال گذشته ایجاد شده و مانعی جدی برای اقدامات رفرمیستی به‌شمار می‌آید. الیگارش‌ی از این عامل به‌محدی استفاده کرد که حتی مانع از اصلاحات شد. رشد جنبش انقلابی که واقعا بوسیله توده‌ها حمایت می‌شد عاملی دیگر در مبارزه با راه‌حل‌های "دروغین" بود.

علی‌رغم بحران عمیق و جنبش انقلابی نیرومند، ما هنوز تحت فشار مسئله تفرقه در چپ بودیم که با بلوغ عوامل عینی انقلاب در تضاد بود.

هنگام حل این مسئله تقریباً غیرممکن است به مثال انقلاب پیروزمند ساندنیست توجه نکرد. همه می‌دانیم که اتحاد و پیروزی دو عامل به‌هم پیوسته هستند. فشار توده‌ها نیز که برایشان مسئله تفرقه لاینحل مانده بود، ما را برای وحدت تحت فشار قرار می‌داد. در نتیجه در دسامبر گذشته نیروهای خلق برای آزادی، مقاومت ملی، حزب کمونیست به‌توافقی رسیدند که نتایج پیش‌بینی نشده‌ای به‌مراه داشت. این امر بنیاد نهادن کمیته هم‌هنگی انقلابی را در ژانویه و پس از آن وحدت نیروهای دموکراتیک در جبهه دموکراسیک (ج. د. د.) را در ماه مارس و آوریل امکانپذیر ساخت. جبهه دموکراتیک انقلابی (ج. د. ا.) از وحدت این دو گرایش زاده شد و امروزه بیانگر عالی‌ترین تحلی وحدت ملی است.

موافقت‌نامه ماه دسامبر بین (ن. خ. ا.)، (ج. ک. ک.)، و (م. م. ۰) به جدل‌های نچندان شرمبخش که برای سال‌ها ادامه یافته بود، خاتمه داد. لیکن این امر نتیجه یک توافق برنامه‌ای نبود بلکه بر مبنای پذیرش سه عامل اساسی قرار داشت:

۱ - انقلاب به وحدت نیاز داشت!

۲- ما در یک روند هماهنگ می‌بایست به وحدت می‌رسیدیم.

(این امر سرآغاز شکل‌گیری کمیته هماهنگی شبه نظامی گردید.)

۳- این کمیته هماهنگی می‌بایست اختلاف نظرات را مورد بحث قرار دهد تا بطور موفقیت‌آمیزی نظرات مشترکی در مورد ماهیت انقلاب، استراتژی، تاکتیک‌ها، سیاست خارجی و غیره حاصل گردد.

یکی دیگر از سازمان‌ها یعنی ارتش انقلابی خلق (ا.ا.خ.) که به این توافق نپیوسته بود نیز تمایل نزدیکی به سازمان را داشت. تجربه به ما آموخت که اختلاف عقاید را فوراً برطرف کنیم تا واقعا به آنجائی رسیدیم که دریافتیم ما برای چیزهای مختلفی در حال مبارزه نیستیم. وقتی برنامه‌ای برای دولت دموکراتیک انقلابی طرح کردیم ابتدا کمیته هماهنگی توده‌ها و سپس ج.د.ا. با آن موافقت کردند. ما توافق کردیم که استراتژی ما باید مسلحانه و در ارتباط با مبارزه سیاسی باشد و سیاست خارجی خویش را مشخص کردیم. حال ما اساسی‌ترین مسائل را حل کرده بودیم و دیگر هیچ دلیلی برای اینکه جدا از هم فعالیت کنیم، وجود نداشت. بنابراین در ماه مه امسال به توافقی که کیفیتا سطحی بالا داشت رسیدیم. کمیته اجرائیه انقلابی متحد ایجاد شد که چهار سازمان سیاسی - نظامی (ا.ا.خ.)، (ن.خ.ا.)، (م.م.م.) و (ح.ک.) عضو آن بودند. از این امر دو نتیجه‌گیری مهم ناشی شد: ضرورت وحدت پیشاهنگ در یک مرکز برای تجهیز انقلاب به یک رهبری واحد و ضرورت تحکیم فرماندهی نظامی ارتش‌های ما.

این گام دارای اهمیت عظیمی است و مسئولیت برای آینده حتی از آن هم عظیم‌تر است. دست‌یافتن به اصول سیاسی - ایدئولوژیک برای ایجاد یک حزب متحد مارکسیستی - لنینیستی در السالوادور یکی از وظایف کمیته اجرائی انقلابی است. درکس که در کشورش با مسئله فقره در چپ مواجه باشد قادر خواهد بود که عظمت این وظیفه را تشخیص دهد. نمی‌توان گفت که مسیر آینده ما به سوی وحدت بستری از گل‌ها خواهد بود و یا حتی مسائل گذشته می‌توانند فوراً حل شوند. لیکن: برپایه تجاربمان می‌توانیم بگوئیم که جوانب مثبت و اقدامات سازنده در حال غلبه می‌باشند و رویای ما که به مثابه سازمانهای جداگانه نمی‌توانستیم به آن دست یابیم بالاخره مبدل به واقعیت خواهد شد. اگر وحدت ما صرفا نتیجه کار در بالا بود ما تواناییهایی را که اکنون داریم نمی‌داشتیم. وحدت ما نتیجه سعی مشترک در ریشه‌ها، یا بهتر بگوئیم در فعالیت توده‌ها است.

ما اکنون گام مهمی برداشته‌ایم و برای ساختمان ارتش انقلابیمان یعنی جبهه فاراباندومارتی برای آزادی ملی به پیش می‌رویم. این امر مستلزم اتحاد تمامی نیروهای نظامی ما است و ما را در موقعیت ورود به مبارزه تعیین‌کننده نهائی در عرصه نظامی قرار می‌دهد. اتحاد ما متکی بر هواخواهی و حمایت توده‌ها است و با اتحاد تمامی نیروهای دموکراتیک پیوند دارد. نقطه اشتراک همه ما برنامه‌ای است که در آن تحقق بخشیدن به وظایف ضد الیگارشی، ضد امپریالیستی و دموکراتیک مطرح است. جبهه دموکراتیک انقلابی و کمیته اجرائی انقلابی نمایندگان برحق منافع ملت هستند. اتحاد و فعالیت آنها انزوای کامل حکومت نظامی دموکرات مسیحی و امپریالیسم ایالات متحد را منعکس می‌کند.

رفقا،

هنوز دوستانی وجود دارند که علی‌رغم قهرمانی خلق ما و مبارزه روزمره‌شان، در

این مبارزه، رنج بی‌پایانی برای خلق ما پیش‌بینی می‌کنند و به این دلیل اعتقادی به امکان پیروزی ندارند. و این یکی از مکارانه‌ترین نکات در سیاست دولت ایالات متحد است که انقلاب السالوادور در پرتوئی دروغین فرار می‌دهد.

ما علاقه و ویژه‌ای به افشای ماهیت ارتجاعی و جنایتکارانه این سیاست داریم زیرا لازم است که منشاء و حرکت این دروغ‌ها بررسی شود.

گام اول ایالات متحد در زانو به امسال، حمایت از اتحاد شیطنی بین محافظ دست‌راستی نیروهای نظامی السالوادور و دارودسته حزب دموکرات مسیحی بود. آنان هرچم اصلاحات اقتصادی را برافراشتند تا حمایت برخی محافظ را برای ضدانقلاب بدست آورده و جنبش انقلابی را منزوی کنند. در مرحله نخست این مانور شعار "تکس و اصلاح کن" بکار می‌رفت، لیکن عنصر اصلی همان کشتار بود و اصلاحات فقط برای عوام فریبی و در خدمت ضدانقلاب نظامی گنجانده شده بود و به مثابه پرده ساتری برای مردم خارج بکار می‌رفت.

دلایل اثبات این امر این است که برای مثال در ششم مارس آنها فرمان اصلاحات ارضی و ملی‌کردن بانک‌های خصوصی را با ظمطراق صادر کردند و در عین حال وضعیت اضطراری اعلام داشتند که این به معنی لغو تضمین‌های قانون اساسی است. این وضع امروز هم وجود دارد. هدف این برنامه این است که از شرکت واقعی توده‌ها در اصلاحات فوق‌الذکر جلوگیری کرده و پوشی قانونی برای این ظلم گسترده که بویژه در روستاها شدید است، فراهم نمایند. کلیسای کاتولیک و خود حزب دموکرات مسیحی فوراً این دسیسه را افشا کرده و بانیان آن را متهم کردند. بسیاری از اعضا حزب دموکرات مسیحی از حزب استعفا کرده و به جبهه دموکراتیک انقلابی پیوستند. فقط دارودسته دوارته و گروه بسیار قلیلی باقی ماندند. هم حضور دموکرات مسیحی‌ها و هم ماهیت اصلاحات بدین منظور طرح شده بود تا حکومت نظامی بعنوان دولتی طرفدار اصلاحات به جهان معرفی کند. لیکن حکومت نظامی در مقابل آتش دو انتهای طیف - راست و چپ - افشا شد و نتوانست طرح‌هایش را بطور موفقیت‌آمیز عملی کند. در نتیجه ایالات متحد حمایت دولت‌های سایر کشورهای منطقه به سرگردگی و نزوئلا را به منظور جلب کمک آنان، و حتی برای یک تجاوز مستقیم و وسیع در صورت لزوم و بعنوان آخرین چاره جویا شد.

لیکن این اصلاحات به زودی ارزش تبلیغی خود را از دست داد و تمام جهان از حمام خونی که بدنبال آن آمد آگاهی یافتند. حکومت نظامی دیگر نمی‌توانست در پشت ماسک بی‌طرفی پنهان بماند و برای دستیابی به اهداف داخلی و خارجی خود به نحو فزاینده‌تر و وحشیانه‌تری به قتل‌عام و قلع و قمع متشبث شد.

از آنجا که جداکردن توده‌ها از انقلابیون بطور فزاینده‌ای مشکل بود، حکومت نظامی اقدام به منزوی کردن جنبش انقلابی در کشور نمود. توده‌ها پاسخ منفی قاطعی به این امر دادند و حمایت خود از انقلاب را در اعتصابات ماه مارس و ژوئن به نمایش گذاردند.

حکومت نظامیان دیگر نمی‌توانست شواهد حمام‌خونش را پنهان کند. در عوض چنین تبلیغ کرد که نیروهای مسلح جنگجویان را می‌کشند و کشته‌ها، که قربانیان قتل‌عام بودند، در جنگ کشته شده‌اند. خونا برای از میان بردن همبستگی بین‌المللی و جداکردن ما از دولت‌هایی که با آرمان ما همدردی می‌کردند، می‌کوشید، بدین منظور که آنان فاصله خویش را از جنبش انقلابی که در حال عقب‌نشینی بود حفظ کنند.

با توجه به این شکست دناکت امیرالیستی افزایش یافت. در مقابل این قتل‌عام ما

اقدامات خود را از لحاظ کمی و کیفی افزایش دادیم به طوری که توده‌ها نه دلسرد شدند و نه کنار کشیدند. حکومت نظامی این شایعه را پخش کرد که میان نیروهای انقلابی و ارتش آجماز شده است. به این ترتیب آنها را خواستند که تجاوز خویش را توجیه نمایند، تجاوزی که به آن لباس شرافتمندانه و ملی و ستانه حمایت از مردمی را که پسران و دخترانشان در جنگی بی‌پایان کشته می‌شوند، پوشانیده‌اند.

این دسیسه‌ها یکی پس از دیگری شکست خورد و ما در پاسخ به این قتل عام در حال هدایت مبارزه‌ای بر حق برای آزادی و با چشم‌انداز روشن قدرت و امکان پیروزی هستیم. خون‌تای نظامی دموکرات مسیحی‌ها تنها با کمک آمریکای شمالی، الیگارشی و نیروهای مسلح در قدرت باقی مانده‌است. نیروهای آنان متزلزل می‌شوند درحالیکه جنبش انقلابی دموکراتیک موفقیت خویش را مستحکم می‌سازد و از همبستگی و یاری وسیعی برخوردار می‌شود. لیکن ما نمی‌توانیم از این واقعیت چشم‌پوشی کنیم که انقلاب ما تنها مواجه با دشمنان داخلی نیست، بلکه با واکنش ارتجاع مایوس بورژوازی آمریکای مرکزی نیز مواجه است. بورژوازی آمریکای مرکزی در پیروزی انقلاب ما آغاز زوال خود را می‌بیند. ما همچنین با مداخله مستقیم آمریکای شمالی یا یکی از ارتش‌های دست‌نشانده‌اش مانند ارتش ونزوئلا، گواتمالا یا هندوراس روبرو هستیم.

اخیرا برای کنار گذاشتن اختلافات بین هندوراس و السالوادور تلاش‌های زیادی انجام گرفته است. هدف از این امر حل مسأله‌ای است که در نتیجه مداخله آشکار ارتش هندوراس به نفع نیروهای مسلح السالوادور پدید خواهد آمد. ایالات متحد علاوه بر حمایت نامحدود نظامی به دولت‌های کشورهای سرمایه‌داری فشار وارد می‌آورد تا به رفع ورنشکنی که گریبانگیر دولت و اقتصاد بطورکلی است، کمک کنند. و در این حال طرح‌های مداخله‌جویانه‌اش را شتاب می‌بخشد.

ما معتقدیم که مداخله نه‌تنها انقلاب پیش‌رونده ما را به مخاطره می‌اندازد، بلکه روند انقلاب در نیکاراگوئه و روند پرشتاب انقلابی در گواتمالا را نیز به خطر می‌افکند و می‌تواند علیه پیشرفت جنبش خلق در هندوراس و کاستاریکا عمل کند.

اگر مداخله‌ای صورت گیرد، ما نمی‌توانیم از تبدیل آمریکای مرکزی به یک جبهه جنگ واحد علیه امپریالیسم خودداری کنیم. ما سرمستی ویتنام را دنبال خواهیم کرد زیرا آموخته‌ایم که چیزی پرارزش‌تر از آزادی وجود ندارد. همچنین ما باید برای آزادی داده شود و از آن مهم‌تر ما نیروهای لازم برای کسب آزادی را در اختیار داریم.

ما طبعاً تلاش می‌کنیم و نهایت سعی‌مان را هم می‌کنیم تا دست‌های ایالات متحد را ببندیم و خود این‌مطلب نه‌تنها از نظر ارائه به جهان خارج بلکه همچنین از لحاظ ضرورت جلب حمایت لازم و موثر نیروهای ضد امپریالیست سراسر جهان محکم خلعت انترناسیونالیستی انقلاب ما است.

مسئولیت اساسی جلوگیری از یک مداخله وسیع در کشور ما بر عهده خلق ما قرار دارد. بعلاوه این مسئولیت یک وظیفه همبستگی بین‌المللی است و باید هم باشد. کم‌بها دادن به چنین خطری و نقصان اطلاعات در مورد امکان پیروزی مبارزه ما، عواملی است که نیروهای ضد امپریالیست را از انجام وظائف انترناسیونالیستی خود و حفاظت از انقلاب پیروزمند نیکاراگوئه و تشریک مساعی در مقابله با خطری که خلق السالوادور را در راه خویش به سوی رهائی ملی و اجتماعی تهدید می‌کند بازمی‌دارد.

ما به سهم خود به هر تلاشی دست می‌زنیم تا برادران ما در جنبش کمونیستی، در سازمانهای چپ، و در سازمانهای ضدامپریالیستی این جنبه را متوجه شوند. لیکن، روند سریع و بفرنج وقایع در کشور ما، ثابت می‌کند که تلاش‌های ما برای دستیابی به این همبستگی آگاهانه و انقلابی ناکافی است.

رفقا،

ما بدون کمک اردوگاه سوسیالیسم، بدون کوبا و نیکاراگوئه قادر به پیشرفت نبودیم. این به هیچ وجه مداخله در امور داخلی ما نیست. بلکه برعکس، انجام به موقع مسئولیت انترناسیونالیستی جنبش انقلابی و نمونه‌ای از آن است.

در مورد قانون ضرورت همبستگی در تمام سطوح، شواهد متقاعدکننده‌ای در انقلابات پیروزمند تمام قاره‌ها بدست آمده است. بر دشمن، نیرومند نمی‌توان فقط با دست خالی و نیت خیر غلبه کرد. ما مایلیم بر این جنبه تأکید کنیم زیرا نیازهای مادی ما بسیار است. باید بعنوان پیش‌شرطی برای پیروزی، این دولت و ماشین نظامی که اکنون پنجاه سال است که وجود دارد، نابود گردد. ایالات متحد. هرگز نه ارسال اسلحه برای حکومت نظامی را متوقف ساخته است و نه در استفاده از پایگاه‌های نظامی پاناما برای آموزش وسیع برای "مواقع اضطراری" تردیدی به خود راه داده است. آنها در بنادر گواتمالا کشتی‌هایی با ملوانان آماده دادند و از تاخت‌وتاز ارتش‌های هندوراس و گواتمالا حمایت می‌کنند. ایالات متحد از هیچ تلاشی برای اینکه ارتش‌های دست‌نشانده‌ای از سایر قسمت‌های قاره را در امر مداخله شرکت دهد، فروگذار نمی‌کند. برای مقابله با این امر چه می‌توانیم بکنیم؟ خلق ما با شجاعت شایان توجه بیشترین تلاش خود را برای مبارزه با دشمن در تمام قسمت‌های کشور انجام می‌دهد. هر روزه نیروهای مسلح دشمن ضربات شدیدی را متحمل می‌شوند و این امر نیروهای حکومت نظامی را دلسرد میکند. مطبوعات جهان، برای پنهان کردن حقایق این جنبه را ماهرانه نادیده می‌گیرند.

نیروهای موجود در جنبش انقلابی عبارتند از: نیروهای چپ که اتحاد نزدیکی باهم داشته و پایه توده‌ای وسیعی دارند، کلیسای کاتولیک، نیروهای حزب دموکرات مسیحی که اکنون به م. د. سی. اس. تعلق دارند، جنبش انقلابی ملی (ج. ا. م. .) که عضو انترناسیونال سوسیالیستی است، روشنفکران و کارمندان قبلی دولت، نمایندگان بورژوازی، مستخدمین دولت، اعضای اتحادیه‌های کارگری، نیروهایی از یک جنبش نیرومند دهقانی، افسران مپهن پرست دانشجویان، معلمان و نیروهای طبقه کارگر. هیچ نیروئی نیست که علیه حکومت نظامیان، کارشناسان آمریکائی و مزدوران بجنکد و در این جنبش متحد قرار نگرفته باشد. جنبش ما نمایندگانی از تمام گرایش‌های سیاسی و تمام افشار و طبقات اجتماعی را داراست و هیچ نیروئی از قلم نیفتاده است. این امر افسانه محوسی را که در سراسر جهان، راجع به یک جنبش افراطی، غیرمعمول و سکتاریستی شایع کرده‌اند، رد می‌کند.

ما انقلابیون نباید عمق انقلاب را که به‌نحو بسیار زیادی بوسله تکامل و شکل‌کنترل آن مشخص می‌شود، با وسعت انقلاب که بوسله مردمی که در جهت منافع انقلاب عمل می‌کنند تعیین می‌گردد، اشتباه کنیم. در السالوادور وسعت و عمق واقعیت‌های انقلاب ما هستند.

هنگامی که نبردهای سرنوشت‌ساز رخ میدهند، در عرصه جهانی عوامل منفی فراوان می‌شوند. لیکن، جسم‌انداز کاملاً تیره نیست. ما از تجارب بدست‌آمده در طول انقلاب ساندنیستی درس آموخته‌ایم: باید به طریقی عمل کرد که جو بین‌المللی مثبت گردد. این

امر تا بدانجا باید انجام گیرد که مبارزه داخلی به سطح بالاتری ارتقا یابد و کار سیاسی وسیعی در عرصه بین‌المللی اجرا شود.

ما در ماه‌های آتی باید وظایف مهمی در کشورمان انجام دهیم. ما باید تقاضا برای اقدامات در جهت همبستگی را افزایش دهیم. اکنون دو ماه است که ما روی یک طرح جنگی واحد کار می‌کنیم. طرحی که اشکال مبارزه در عرصه نظامی را تعیین کرده و ویژگی‌های داخلی (محدودیت‌های منطقه‌ای، یک دشمن کاملاً مسلح و پشتیبانی شده، جمعیت زیاد) را نیز در نظر می‌گیرد. شاید این یکی از کمک‌هائی باشد که ما میتوانیم به سایر خلق‌ها بدهیم. تصور وجود یک جنبش نظامی انقلابی با هزاران جنگجو در کشور کوچکی مانند کشور ما مشکل است، اما این که مبارزه با مهارت و روحیه‌ای بالا در جریان است، واقعتاً است. و این تأییدی است بر این امر که اشکال مبارزه را اهداف و شرایط مشخصی تعیین می‌کنند که تحت آن مبارزه صورت می‌گیرد.

تاکید بر این تجربه مبارزه نیز ضرورت دارد: در ارتش‌های دشمن نیروهائی وجود دارند که اگر بطور عینی به آنان بنگریم، در آینده می‌توانند سهم فعالی در مبارزه ما داشته باشند. زیرا تا بحال شکل‌گیری واحدی یکپارچه از نیروهای مسلح دشمن مقدور نبوده است. لیکن، این امر منحصراً وظیفه‌سیاستی که علیه دستگاه دشمن متوجه است نبوده، بلکه در وهله اول پیشرفت نبرد است که چشم‌اندازی از جنبش انقلابی به روی این نیروها باز می‌کند. در مورد این افسران نیز، انقلاب چشم‌اندازهای واقعی آینده را به آنان عرضه می‌کند. بطور کلی، می‌توانیم اظهار کنیم که آرمان انقلاب ما در شهر و ده، در میان طبقه کارگر و روشنفکران، در محافل مذهبی، در بخش‌های مهمی از ارتش و در میان سوسیال دموکرات‌ها ریشه گرفته است. ما یک‌پیش‌تاز متحد و نیروهای دموکراتیک انقلابی یکپارچه‌ای در اختیار داریم که بر اساس برنامه‌ای واحد و در راه مبارزه مسلحانه که قاطع‌ترین راه تسخیر قدرت است، در حال رزم هستند. وجود نیروهای دموکراتیک فعالیت بهتر بین‌المللی را امکان‌پذیر ساختند تاکنون به جلب هم‌دردی برخی دولت‌های مهم متجرب‌تر است. جنبش مسلحانه خصلت توده‌ای دارد و در مبارزه‌اش قویا مورد حمایت مردم قرار گرفته است. مبارزه مسلحانه اشکال مشخص متعددی دارد. بنابراین کمیته اجرائیه انقلابی متحد در حال تدارک ترکیب نزدیکی از قیام، برخورد نظامی و یک اعتصاب عمومی است. ما از نیروهائی کافی و روحیه‌ای قوی که برای روئید آتی این مبارزه نقشی تعیین‌کننده دارند، برخورداریم. علاوه بر آن، ما برای مبارزه‌ای طولانی علیه امپریالیسم خود را آماده می‌کنیم. ما به اردوگاه سوسیالیستی و جنبش‌های رهائی‌بخش به مثابه متحدین و دوستان خود می‌نگریم. ما به همبستگی تمام ملل ارزش قائلیم و می‌خواهیم بخاطر همبستگی که با ما داشته‌اند از آنان تشکر کنیم. رفقا، ما معتقدیم که برای این مردم و با شرایط داخلی و خارجی که در اینجا توصیف کردید، پایان پیروزمند این مبارزه اجتناب‌ناپذیر است.

رفقا،

ما یقین داریم که انقلاب ما به شما نیز تعلق دارد. این اصل مقدماتی شما را به مبارزی در انقلاب ما مبدل می‌سازد. اطمینان داریم که با هم می‌توانیم امکانات بسیاری را که آمریکا به ما عرضه کرده است، تحقق بخشیم.

مرگ یا آزادی!

اتحاد برای پیروزی نهائی!

سخنرانی کارلوس دوره کابرال

عضو هیئت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست دومینیکن

کارلوس دوره کابرال در سخنرانی خود که به بخش سوم مباحثات کنفرانس برلین یعنی "تجارب و مسائل مبارزه برای رهائی ملی و اجتماعی" مربوط است، جوانمی از رابطه میان دو مولفه مبارزه انقلابی در کشورهای حوزه جنبش رهائی بخش ملی، مبارزه برای آزادی ملی و پیکار در راه آزادی اجتماعی را مورد اشاره قرار می دهد.

سخنران خاطر نشان می کند که "همانگونه که نمی توان هیچگونه تفاوت مطلق و مرزبندی مطلق بین رهائی ملی و اجتماعی قائل شد، بین جنبش طبقه کارگر و جنبش رهائی بخش ملی نیز نمی توان چنین قضاوتها و مرزبندیهای مطلق قائل شد."

او بر این نظر حزب خود تاکید می ورزد که "در شرایط کنونی، رهائی ملی یا استقلال لزوما پیش در آمدی برای رهائی اجتماعی نیست، اما این دو در ارتباطی جدائی ناپذیر یا یکدیگر قرار دارند."

ک. کابرال شالوده اقتصادی - اجتماعی این پیوند را در کشورهای مشابه کشور خود چنین بیان می دارد که "از همان زمانی که سرمایه بین المللی در جوامع ما نفوذ کرد، توسعه اقتصادی و اجتماعی این جوامع را در تمام زمینهها تعیین نموده، ساختهای مطلوب خود را ایجاد کرده و تمام ساختهای را که قبلا وجود داشتند از میان برده و یا تابع اهداف خود ساخته است. از اینرو وابستگی به شکل خاصی از سرمایه داری تبدیل شد و نوعی رشد سرمایه داری را بوجود آورد که وابسته، ناهمگون و کند بود." او با توجیه به منطق حرکت امپریالیسم و پیوند منافع طبقات مسلط کشورهای امپریالیستی و طبقات مسلط کشورهای وابسته بر رابطه متقابل میان وابستگی و ساخت درونی کشورهای سرمایه داری وابسته انگشت می گذارد و بر این نکته تاکید می کند که "ستم امپریالیسم نمی تواند خود را از ساختهای درونی ای که ایجادشان کرده است رها سازد."

بخش مهمی از سخنرانی حاضر به تشریح شرایط داخلی دومینیکن، ارکان سه گانه جنبش چپ در آن، و چشم انداز اتحاد چپ اختصاص دارد.

* * *

رفقا و دوستان،

ما در این کنفرانس علمی بین المللی با روحیه برادری انقلابی گرد آمده ایم و آماده ایم تا با صراحت و سازندگی مسائل را به بحث بگذاریم.

نمایندگانی که در اینجا حضور دارند، با برخوردی از مهمان‌نوازی صمیمانه حزب سوسیالیست متحد آلمان و همچنین بهترین شرایط تشکیلاتی برای برگزاری یک کنفرانس گرد آمده‌اند تا درباره "مبارزه" مشترک جنبش طبقه کارگر و جنبش رهایی‌بخش ملی علیه امپریالیسم و برای ترقی اجتماعی گفتگو بپردازند. اگر این عبارت را با اصلاحات مشخص سیاسی بیان کنیم از آن چنین استنباط میشود: مبارزه مشترک احزاب کارگری و کمونیست، جنبش‌های انقلابی و ضد امپریالیست و نیروهای ترقیخواه علیه تمامی اشکال استثمار و ستم امپریالیستی و برای نیل به رهایی ملی و اجتماعی تمامی خلق‌های جهان. پیدایش اردوگاه سوسیالیستی، بزرگ‌ترین دستاورد این مبارزه، نتیجه اقدام مشترک طبقه کارگر و سایر طبقات و انتشار استثمارشده و همچنین نتیجه اشکال گوناگون مبارزه اجتماعی استثمارشدگان و مبارزه برای رهایی ملی علیه امپریالیسم بوده است. در جنبش رهایی‌بخش ملی روزگار ما، بویژه در امریکای لاتین و حوزه کارائیب، نیروهای انقلابی طبقه کارگر در پیوند نزدیک با مبارزه سایر نیروهای اجتماعی علیه وابستگی، مولفه‌های مهم را تشکیل می‌دهند.

تجربه تاریخی نشان میدهد که در دوره امپریالیسم و شرکتهای چندملیتی همانگونه که نمی‌توان هیچگونه تفاوت مطلق و هیچ نوع مرزبندی مطلق بین رهایی ملی و اجتماعی قائل شد، بین جنبش طبقه کارگر و جنبش رهایی‌بخش ملی نیز نمی‌توان چنین تفاوت‌ها و مرزبندی‌های مطلق را قائل شد. و این مطلب ما را به موضوع ویژه بخش سوم: تجارب و مبارزه برای رهایی ملی و اجتماعی می‌رساند.

در دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم هیچ نمونه‌ای از انقلابات یا روندهای رهایی‌بخش ملی پیروزمند و باثبات را نمی‌توان یافت که با تغییرات هجانه اجتماعی ضد سرمایه‌داری همراه نباشد.

تمام انقلابات رهایی‌بخش ملی که کوشیدند بدون از میان برداشتن سلطه سرمایه‌داری خود را تحکیم نمایند به اشکال نوین وابستگی به امپریالیسم یا انقیاد نو استعماری امپریالیسم بازگشته‌اند. در مقابل تمام روندهای برگشت‌ناپذیر رهایی‌بخش ملی مجبور به گزینش راه انقلاب سوسیالیستی بوده‌اند.

برپایه این تجربه و گرایشهایی که در این سمت طی انقلاب ۱۹۶۵ در کشور ما پدید آمد و تحلیلی که از جانب حزب ما در این زمینه ارائه شد، ما در کنفرانس احزاب کمونیست امریکای لاتین و حوزه کارائیب در هاوانا (سال ۱۹۷۵) خاطرنشان کردیم: "در شرایط کنونی، رهایی ملی یا استقلال لزوماً پیش‌درآمدی برای رهایی اجتماعی نیست، اما این دو در ارتباطی جدائی‌ناپذیر با یکدیگر قرار دارند."

انجات اقتصادی - اجتماعی این ترزا، همانطور که به مناسبت‌های دیگری ارائه داده‌ایم، می‌توان در چند جمله خلاصه نمود:

از همان زمانی که سرمایه‌بین‌المللی در جوامع ما نفوذ کرد توسعه اقتصادی و اجتماعی این جوامع را در تمام زمینه‌ها تعیین نموده، ساخت‌های مطلوب خود را ایجاد کرده و تمام ساخت‌هایی را که قبلاً وجود داشتند از میان برده و یا تابع اهداف خود ساخته است. از اینرو وابستگی به شکل خاصی از سرمایه‌داری تبدیل شد و نوعی رشد سرمایه‌داری بوجود آورد که وابسته، ناهمگون و کند بود.

در کشورهای امریکای لاتین و حوزه کارائیب منافع مسلط ایالات متحد آمریکا با

منافع مسلط جوامع وابسته ما با یکدیگر گره خورده‌اند.

ستم امپریالیسم نمی‌تواند خود را از ساخت‌های درونی‌ای که خود ایجادشان کرده است رها سازد. امپریالیسم عاملی جدا از سرمایه‌داری وابسته نیست بلکه مولفه اساسی و مسلط آن بحساب می‌آید. از اینرو می‌توان گفت که مبارزه برای تغییرات عمیق در ساخت اقتصادی - اجتماعی کشورهای نظیر کشور ما هم شرط و هم نتیجه گسست از امپریالیسم و پایان بخشیدن به وابستگی است.

از آنجا که نمایندگان نیروهای که می‌باید مبارزات ضد امپریالیستی را رهبری کنند، در اینجا حضور دارند، باید تأکید کنیم که روشن ساختن این معادیم در رابطه با تحلیل علمی از ساخت جهان توسعه‌یافته برای تحقق اهداف زیر از اهمیت بسیاری برخوردار است: برای شکل‌گیری پیشاهنگ، برای تعیین نیروهای محرک انقلاب، برای ایجاد اتحادهای موقت و دیرپای، برای گسترش تدریجی نفوذ اندیشه‌های ضد سرمایه‌داری و سوسیالیستی، برای شتاب بخشیدن به روند تلفیق تئوری انقلابی با مبارزات و اعتراضات توده‌های مردم، برای موفقیت هرچه بیشتر در بریزر سوال بردن نظام سرمایه‌داری و برای تضمین تشدید و تداوم پیشرفت تغییرات انقلابی در زمانیکه جریان گذار آغاز شده باشد.

قصد ما اینست که با تأکید بر این ضابطه‌ها، بوضوح روشن سازیم که شعارهای سیاسی، برنامه‌های حداقل، اتحادها، اشکال مبارزه - و بطور خلاصه، راه‌های نزدیکتر ساختن انقلاب - مسائلی هستند که نباید با بحث‌های طرح‌شده در اینجا مخلوط گردند، چراکه این گفتگوها به تحلیل ساخت‌های موجود و رابطه بین رهایی ملی و اجتماعی مربوط می‌گردند. شعارهای بسیج‌کننده، خواست‌های فوری، نوع اتحادها، اشکال مبارزه، راه‌های کسب قدرت و انجام تغییرات ضد سرمایه‌داری می‌توانند بسته به عواملی نظیر سطح توسعه اقتصادی، اشکال سلطه، سطح آگاهی، ویژگیهای بحران، سازمان‌یافتگی و رشد نیروهای سیاسی، موقعیت بین‌المللی و مسائل دیگر بسیار متفاوت باشند.

در کوبا و نیکاراگوئه مبارزه علیه دیکتاتوری‌های ریشه‌دار و تخریب ماشین دولتی به‌مثابه نتیجه چنین مبارزه‌ای به هموارگشتن راه این انقلابات منجر شد.

در ویتنام مبارزه علیه مداخله نظامی خارجی عامل مهم بسیج و یکپارچگی بود. در جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۵، یعنی تا قبل از مداخله آمریکا و فعال‌شدن احساسات ضد امپریالیستی و ضد مداخله‌جویانه توده‌ها، قانون اساسی سال ۱۹۶۳ شمار وحدت‌بخش توده‌ها بود. در سالهای بعد از جنگ، شعارها و شیوه‌های برخورد با خواست‌های دموکراتیک، اجرای اصلاحات ارضی و خواست‌های ضد امپریالیستی توأم بود. در مرحله کنونی که محدودیت‌های دموکراسی پارلمانی آشکار گشته است و احزاب اصلی این نظام (رفورمیست و سوسیال‌دموکرات) عدم قابلیت خود را در حل بحران اقتصادی و اجتماعی نشان داده‌اند، تبلیغات مشخصا طبقاتی و ارائه آلترناتیو کمونیستی، همراه با اوج‌گیری اعتراضات و خیزش مبارزه اجتماعی، به عوامل اصلی آگاهی انقلابی تبدیل گشته‌اند و برای بخش‌های مختلف توده‌ها زمینه استقرار قدرت سیاسی طراز نوین را فراهم می‌آورند. درباره مسائل اتحادهای سیاسی هیچ دستورالعمل عمومی وجود ندارد.

تاریخ نشان می‌دهد که نیروهای پیش‌برنده انقلاب می‌توانند از طریق یک یا چند نیروی رهبری‌کننده از طریق یک حزب کمونیست یا از طریق مبارزه مشترک سازمانهای انقلابی مختلف بدون هیچگونه اتحاد رسمی، یا از طریق جنبش قدرتمندی که گرایشهای انقلابی

مختلف را متحد میسازد، یا با اتحاد میان احزاب و جنبش‌های چپ و یا از طریق ترکیب موقتی این اشکال سیاسی مختلف به منصف ظهور برسند.

در روسیه، چین، ویتنام، یوگسلاوی، نیکاراگوئه و السالوادور این اشکال یا شکلهائی دیگر را می‌توان یافت.

شرط لازم در هر یک از این موارد اقدام متحد توده‌های وسیع مردم و تصمیم روشن در جهت استقرار یک قدرت سیاسی نوین و دستگاه دولتی نوین بوده است. و این تصمیم پیشاهنگ انقلابی بود که خود را با وظائف مرحله گذار و نوع انقلاب، که به نوبه خود بوسیله شرایط اقتصادی - اجتماعی غالب تعیین می‌گردد، تطبیق داد.

ویژگیهای ساموئالی در نیکاراگوئه، دستیابی به قدرت از طریق بکارگیری اعمال ضد دیکتاتوری و ضد استبدادی را ممکن ساخت.

در السالوادور چنین راهی برای دستیابی به قدرت، به دلیل مشخصات ویژه سلطه امپریالیستی - اولیگارش و حکومت نظامی دموکرات مسیحی، از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. این امر ضرورت شعارهای مختلف را الزام آور می‌سازد.

در جمهوری دومینیکن، با توجه به مرحله خاص و موقعیت سیاسی کنونی، در این روندها حتی به تفاوت‌های بازم بزرگتری برمی‌خوریم.

تلاش‌های سازمان یافته در جهت احیاء آزادیهای فردی و اجتماعی پس از این که تروخیلو همزای اعمالش رسید، به ثمر نشست و به گسترش تدریجی این آزادیها منجر گشت. تا جائیکه به لیبرالیزه کردن جامعه در حکومت بالا کوثر انجامید، و نظام دموکراسی پارلمانی همراه با آزادی اجتماعات برقرار گشت و "حزب انقلابی دومینیکن" به قدرت رسید. این حزب اگرچه در دوره کنونی فعالیت خود استفاده از حقوق مندرج در قانون اساسی را محدود ساخته است، در گذشته‌های نه چندان دور در تلاش‌های دموکراتیک نقش عمده‌ای بر عهده داشته است و به همین دلیل امروزه زیر فشار طبقات محروم جامعه قرار دارد.

جمهوری دومینیکن یکی از دو کشور شبه قاره است که توسط حزبی از اعضای انترناسیونال سوسیالیستی اداره می‌شود. دومینیکن تنها کشوری است که در آن حکومت سوسیال دموکراتیک آشکارا با قدرت الیگارش پیوند دارد و بطور کامل تحت قیومت ایالات متحد است.

در عین حال بحران اقتصادی حادتر می‌شود. شدت تضادهای اجتماعی فزونی می‌یابد، نارضایتی عمومی از "حزب انقلابی دومینیکن" رو به افزایش است، روند فروپاشی نظام حزبی تسریع می‌شود و برخلاف پدیده‌های پراکندگی، سکون، تزلزل و تناقض دامن‌گیر سایر گروه‌های چپ و میانی متقابل به چپ، نفوذ و ظرفیت مقاومت حزب ما در حال افزایش است.

در چنین شرایطی مبارزه اجتماعی، خواست‌ها و شعارهای طبقاتی اهمیت می‌یابند. نظر به بحران نظام و احزایی که حامی آن هستند، برنامه حزب کمونیست، که تعبیر نظام را در مد نظر دارد بیش از پیش به شی جذاب‌تری برای توده‌ها تبدیل می‌گردد.

تحت چنین شرایطی مبارزه روند وحسدت باید در آتش داغ مبارزه اجتماعی از پائین به بالا صورت پذیرد.

در چنین شرایطی، اولویت با تحکیم و تکامل هویت و تمایز سیاسی و تلاش در راه تبدیل شدن به یک حزب بزرگ و قدرتمند خواهد بود، بویژه اگر خصوصیات و وضع فعلی سایر نیروهائی را در نظر بگیریم که خود را چپ می‌نامند و ارزیابی درستی از روند رشد یافته

سازماندهی دوباره و هویت سیاسی داشته باشیم.

امروز در جمهوری دومینیک هیچ گروه چپ انقلابی مانند جبهه ساندنیت یا فاراباندومارتی، یا حزب سوسیالیست پورتوریکو یا حزب سوسیالیست آئنده وجود ندارد. مائوئیسم، که هم اکنون با بحران مواجه است، بخش بزرگی از سه رکن اساسی چپ دومینیک را به نابودی کشانده است. امروز مائوئیسم در گروه‌ها و گرایش‌های هینی که سرویس‌های امنیتی در بسیاری از آنها نفوذ کرده‌اند، تجلی می‌یابد. تمامی آنان بدون استثنا ضد شوروی و ضد کوبا هستند؛ برخی از آنان بدنیال اتحاد چین و امریکا و همزمان با آن لزوم طرح خود بنیاده، یک نیروی ضد امپریالیست، دچار آشفتگی شده‌اند؛ بسیاری از آنان میان مخالفت و آشتی با "حزب انقلابی دومینیک" در نوسان‌اند؛ لیکن در مخالفت با حزب کمونیست دومینیک همگی در یک صف قرار دارند.

رکن دیگر این باصطلاح "چپ"، "حزب آزادی دومینیک" به رهبری خوان بوش است. این حزب برنامه ثابتی ندارد و فقط حول شخصیت رئیس جمهور سابق که گاه خسود را "مارکسیست" ولی نه لنینیست توصیف می‌کند و در همانحال اظهار میدارد که به هیچ حزبی متعلق نیست گرد آمده است. این حزب فاقد رزمندگی انقلابی است و در تقابلهای حاد اجتماعی (مصادره زمین، اعتصابات، تظاهرات، فعالیت‌های خیابانی) از شرکت فعال اجتناب می‌ورزد. این حزب به فرمولهای آشتی طبقاتی روی آورده است، از هرگونه مقابله مخاطره‌آمیز با کمونیسم ستیزی پرهیز می‌کند، رئیس‌جمهوری را از هرگونه مسئولیت در قبال شکستهای حکومت وی میرا می‌کند و آنها را به پاران وی نسبت می‌دهد، و درحالی که از مورد سؤال قراردادن نظام و امکان تعویض آن اجتناب می‌ورزد و موضوع انقلاب و سوسیالیسم را به آینده دور موکول می‌سازد، خود را به انجام اصلاحات و تغییراتی در سیاست اقتصادی محدود ساخته است. بعلاوه، این حزب خواهان وحدت سیاسی است که در آن با هیچ موضعی جز مواضع رهبرانش سر سازش ندارد، وحدتی که خصومتی عمیق نسبت به ما را شامل می‌شود و حاوی تضادهای داخلی جدی است که تا بحال دوبار به از دست دادن توان در بحبوحه بحران دامنه‌دار انجامیده است.

در بهترین حالت ممکن در میان گروه‌ها و گروهک‌های متعدد چپ‌رو تعداد اندکی هستند که تحت تاثیر وقایع، درگیر پروسه ارزیابی مجددانه، و ما عناصر مثبت آنان را ارج می‌نهیم و مورد حمایت قرار می‌دهیم.

در مورد دومینیک باید میان امکان آتی اتحاد چپ بر اساس پیوندی دوباره با توده‌ها، و وحدتی بر اساس برنامه و سیاستهای برخاسته از مبارزه اجتماعی که خواه ناشی از اپورتونیزم و خواه نتیجه کاربست مکانیکی تحارب حاصل از موقعیت‌های دیگر باشد - و مورد حمایت آن رهبران سیاسی قرار گیرد که خود در فراهم آوردن شرایط تفرقه و پراکندگی سهم بزرگی داشته‌اند، تمایز قائل شد. جبهه برحسته در میان این رهبران، خوان بوش است که به دنبال انقلاب آوریل ۱۹۶۵، در راس بزرگترین حزب اپوزیسیون از موقعیت برحسته‌ای برای تحقق وحدت برخوردار بود. لیکن در اوائل دهه هفتاد، او این فرصت را به قیمت وحدتی نامعقول یا راست که رهبری وی را بشدت تضعیف نمود، از دست داد؛ و این حقیقتی است که او حتی برای پندآموزی سر حاضر به پذیرش آن نیست.

خصایم ویژه، روند دومینیک، برای مثال، خود توضیح‌گر علل برخورد خصمانه، حزب ما نسبت به سوسیال‌دموکرات‌ها است؛ و این درحالیست که سایر احزاب برادر و

جنبش‌های انقلابی تحت شرایط دیگر با سوسیال‌دموکراتها به اتحادهای سیاسی می‌رسند و اقدامات ضدفاشیستی و ضداستبدادی را با همکاری آنان سازمان می‌دهند. این خصایص همچنین توضیح‌گر این نکته است که چرا ما به بسط قدرت خود و راههای دیگر بوجود آوردن اتحاد توده‌ها در کشورمان اهمیت قائلیم.

با توجه به این ویژگی‌ها، که مستلزم خط‌مشی سیاسی، شعارهای جاری و اشکال سیاست اتحاد و مبارزه، متفاوت است، ما خود را همچنان با احزاب کمونیست، جنبش‌های ضدامپریالیستی و احزاب انقلابی‌ای که، خواه در اتحاد با دیگران یا متکی به قدرت خود هستند، و در مبارزه ضدامپریالیستی، در انقلاب، در کسب قدرت و در تحولات انقلابی بعد از کسب قدرت، نقش استواری داشته و یا مصمم‌اند که داشته باشند، یگانه احساس می‌کنیم.

با این روحیه، ما مایلیم که احترامات خود را نسبت به "حزب کمونیست اتحاد شوروی"، به حزب کمونیست ویتنام و به حزب سوسیالیست متحد آلمان و تمامی احزابی که به کسب قدرت نائل آمده‌اند، ابراز داریم. درود به رهبران انقلاب کوبا، این پاسداران سوسیالیسم در قاره آمریکا؛ درود به جبهه آزادیبخش ساندنیست بخاطر پیروزی پیرآوازه، اخیر آن، درود به انقلابیون گرانادا که با شجاعتی وصف‌ناپذیر انقلابی عظیم در کشوری کوچک را بنمایش می‌گذارند؛ درودهای گرم ما نثار کمونیست‌ها و انقلابیون السالوادور که تحت رهبری انقلابی متحد در آستانه کسب قدرت قرار دارند. آنها و تمامی کسانی که در تلاش برای ایفای نقش پیشاهنگی خود هستند، به ما قوت قلب می‌دهند و ما را به انجام وظیفه انقلابی خود ترغیب می‌کنند.

سخنرانی آندروس یاروس لویو

عضو کمیسیون سیاسی حزب کمونیست پرو

آندرس یاروس لویو در این سخنرانی پس از اشاره به دو مسئله عام الف) اهمیت تاریخی انقلاب‌های رهائی بخش ملی و کمک آنها به روند بازسازی سوسیالیستی جهان، و ب) استراتژی نواستعماری امپریالیسم و "نواستعمار جمعی" به بررسی مشخص مسائل آمریکای لاتین و بویژه کشور خود، پرو می‌پردازد.

سخنران ضمن تشریح روند انقلابی ۱۹۷۵-۱۹۶۸ در کشور خود، درس‌های ناشی از این تجربه را بر اساس نتایج کنگره هفتم حزب خود مورد تاکید قرار می‌دهد. این درسها و نتایج از جمله دال بر آن است که:

۱ - رهبری طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان تنها تضمین تداوم موفقیت‌آمیز روند انقلابی و گذار آن به انقلاب ضدامپریالیستی و ضدولیکارشی و بعد سوسیالیستی است.

۲ - وجود حزب طبقه کارگر، حزب کمونیستی دارای نفوذ توده‌ای و با سطح لازم تکامل ایدئولوژیک و تشکیلاتی پیش شرط مطلقاً ضروری برای تأمین اعمال رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی است.

۳ - آنچه حائز اهمیت قطعی است عبارتست از تشکیل جبهه متحد وسیعی که در آن همه نیروهای درگیر در مبارزه ضدامپریالیستی و ضدولیکارشی نمایندگی داشته باشند.

* * *

رفقای عزیز،

از سوی حزب کمونیست پرو باید از رفقای حزب سوسیالیست متحد آلمان و نشریه بررسی مارکسیستی جهان، به خاطر برگزاری این کنفرانس علمی تشکر کنیم و بمناسبت سازماندهی خوب آن به آنها شادباش بگوییم.

چون وقت من محدود است، در مورد جنبه‌های عام جنبش رهائی بخش ملی صحبت نخواهم کرد، بخصوص که رفیق اریش هونکر و رهبران انقلابی برجسته دیگر در اجلاس افتتاحیه و جلسات کار، قبلاً به تفصیل باین مسایل پرداخته‌اند. معذالک، اجازه دهید تا قبل از صحبت در مورد آمریکای لاتین و پرو بر دو جنبه عام تاکید ورزم.

امروزه جنبش رهائی بخش ملی توده‌های وسیع خلق و نیروهای مترقی گوناگونی را

دربار می‌گیرد. پرولتاریا در این جنبش محوری است که توده‌ها به گرد آن جمع می‌شوند و پشاهنگ آن در مبارزه‌شان بشمار می‌آید. آنها در فعالیتهای انقلابیشان اشکال متفاوت و غالباً نوینی را بکار می‌بندند که دامنه آن از مقاومت ضدامپریالیستی غیرفعال تا مبارزه مسلحانه کشیده می‌شود. جنبش‌رهائی‌بخش ملی از آنجا که با نیروهای ستمگر و همچنین با امپریالیسم و نظام استعماری آن مخالفت می‌کند، ابعاد بین‌المللی بخود می‌گیرد. خصیصه اخیر را همبستگی و فعالیت هماهنگ احزاب کمونیست و کاربست جهانی استراتژی عام مبارزه طبقاتی که به وسیله جنبش کمونیستی بین‌المللی تدوین شده است، تأیید می‌کند. این استراتژی مستلزم مبارزه علیه رهبران حزب کمونیست چین است، که با تنهایی پلید با امپریالیسم آمریکا آشکارا به امررهائی و سوسیالیسم خیانت کرده‌اند.

اهمیت تاریخی انقلابهای رهائی‌بخش ملی را بدون تردید می‌توان بر اساس کمکی که به انقلاب سوسیالیستی می‌کند، سنجید. در این رابطه دکتر برونتس با قاطعیت بیشتری اظهار می‌دارد که انقلابهای رهائی‌بخش "نه تنها به وسیله سوسیالیسم جهانی مورد یاری قرار می‌گیرند و تقویت می‌شوند، بلکه خود آنها نیز در تحکیم مواضع سوسیالیسم و شتاب بخشیدن به فرایند انقلابی جهانی سهم دارند. براتیک، این تر مارکسیستی - لنینیستی را کاملاً اثبات کرده است که جنبش‌رهائی‌بخش ملی به مبارزه برای تضمین پیروزی انقلاب سوسیالیستی در سراسر جهان بنحوی چشمگیر کمک می‌کند."

۲

امریکای لاتین، که در همسایگی نزدیک ایالات متحد آمریکا قرار گرفته، نه تنها بعزت قرار داشتن در محدوده "موزه‌های ایدئولوژیک" آن "حیات خلوت امپریالیسم" نام گرفته است، بلکه در عین حال مرکز استعمار نوین انحصارات ایالات متحد بشمار می‌آید.

بخش از ۲۲۰ میلیون نفر در کشورهای این بخش از قاره آمریکا که از نظر منابع طبیعی فوق‌العاده غنی است، زندگی می‌کنند. با این وصف از آنجا که امپریالیسم به اتفاق اولیگارش‌های بومی بر بخشهای استراتژیک سیم و مولدترین بخشهای اقتصادی امریکای لاتین کنترل دارد، آنها را به تصفای مادی و فرهنگی محکوم می‌سازد. امپریالیسم به منظور تأمین منابع طبیعی که برای صنعت خود لازم دارد به هر تلاشی دست می‌زند و این بخشی از استراتژی نو استعماری آن را تشکیل می‌دهد.

سرمایه انحصاری ایالات متحد از طریق صدور سرمایه به شکل سرمایه‌گذاری مستقیم، مواضع قدرت خود را تحکیم می‌کند. این، ابزار اصلی استعمار نوین امریکا بشمار می‌آید. مطابق تخمینهای موجود، این سرمایه‌گذارها در پیاپی دهه قبل از ۳۸۰۰۰۰ میلیون دلار فراتر می‌رفت. اما روشهای دیگری نیز برای سلطه بر کشورهای ما وجود دارد: ۱ - مشارکت در صنایع تولیدی که تا سال ۱۹۷۲ مبلغ ۶۰۰۰۰ میلیون دلار به آن تخصیص داده شده بود، دقت بسیار کرده‌اند تا کنترل تکنولوژیک و غرض ماشین‌آلات و تجهیزات صنعتی دیگر در انحصار امپریالیسم باقی بماند؛ ۲ - تطبیق امپریالیسم با روندهای اقتصادی جدیدی که در قاره آغاز میگردد، از طریق توسل به شیوه‌هایی نظیر اعطای اعتبار و کمک مالی به منظور کنترل دادن بورژوازی محلی مربوطه به مقام شریک کوچکتر "کمپانیهای مختلط"،

(کمپانیهای مزبور تا ۱۹۷۵ خودشان را در ۱۶ کشور جا انداخته و مبلغی بیش از ۸۰۰۰۰ میلیون دلار و نیروی کاری در حدود ۲۶۵۰۰۰ نفر را جذب کرده بودند) و کنترل امپریالیسم بر صدور کالاها ساخته شده و اقلام نیمه‌ساخته‌ای که به وسیله این "کمپانیهای مختلط" به ایالات متحد آمریکا و بازارهای دیگر صادر می‌شد.

در قسمتی از بیانیه احزاب کمونیست امریکای لاتین و حوزه دریای کارائیب در هاوانا (۱۹۷۵)، که در آن خصایص اساسی این سلطه اقتصادی خلاصه شده، چنین آمده است: "در اوایل حضور سرمایه‌داری در قاره ما، سرمایه‌گذارها عمدتاً در بنگاههای استخراج مواد معدنی یا کشاورزی صورت می‌گرفت، یعنی در شاخه‌هایی که به میزان کمی صنعتی شده بودند... بعدها امپریالیستها موفق شدند کنترل خدمات شهری، بویژه صنعت نیرو و ارتباطات را بدست آورند و بر مراکز مهم مالی مسلط گردند. امروزه آنها در حال اشغال مواضع کلیدی در صنعت و همینطور در تجارت داخلی و خارجی می‌باشند و وسایل عمده ارتباط جمعی را به کنترل خود درآورده‌اند."

اما امپریالیسم ایالات متحد همچنین بنحوی روزافزون در هماهنگی با دولتهای اروپای غربی و ژاپن در مواضع کلیدی اقتصاد امریکای لاتین نفوذ می‌کند. این همان باصطلاح "نواستعمار جمعی" است.

علاوه بر این امپریالیسم به روشهای سنتی دخالت نیز متوسل می‌شود، تحریکات و عملیات جاسوسی بوسیله سیا که غالباً با مشارکت عناصر ماوراء‌الاست و ماوراء‌چپ انجام میشود و تشکیل بلوکهای نظامی همچون معاهده کمک متقابل کشورهای امریکایی از آن جمله است.

بنابراین استراتژی سیاست نواستعماری امپریالیسم با خصایص زیر مشخص میشود: خنثی‌سازی تأثیر سوسیالیسم، بویژه تأثیری که انقلاب پیروزمند کوبا برجای گذاشته، تشدید استثمار بوسیله گسترش پایه‌های اجتماعی انحصارات ایالات متحد، حمایت از رژیمهای بورژوازی و دیکتاتوری و از آن طریق درگیر کردن آنها در بلوک نظامی - سیاسی "سیستم کشورهای امریکایی" که تحت نظارت ایالات متحد بوجود آمده، تضعیف فعالیتهای گروههای ضدامپریالیستی که به منظور ایجاد وحدت کوشش می‌کنند، بهره‌گیری از شبه انقلابیون تروتسکیست و مائوئیست، و جلوگیری از پیشرفت در جهت فعالیتهای متحدانه دولتهایی که برای آزادی می‌کوشند و غیره.

در امریکای لاتین، در برابر چپاول و ستم امپریالیسم، مبارزات حادی به منظور دستیابی به استقلال دوم یا نهایی آغاز شد. هدف این مبارزات کسب حاکمیت ملی کامل، دموکراسی و پیشرفت برپایه تغییرات عمیق در ساختهای اجتماعی - اقتصادی، رشد اقتصادی مستقل و متنوع، رهایی از بقایای فئودالی از طریق اصلاحات ارضی ریشه‌ای و رسیدن به سطح عالی پیشرفت علمی و فنی، است.

این مبارزات به ملی کردن روزافزون مالکیت انحصارات انجامید. در حالیکه بین ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، ۳۵ موسسه اقتصادی ملی شدند، این رقم در فاصله سالهای ۱۹۷۰ تا ۱۹۷۶ به ۱۶۳ موسسه افزایش یافت. جامعه‌ترین طرحهای ملی کردن، در صنایع معدنی و نفت تحقق یافت و بیش از هر جا در ونزوئلا، پرو، گویان و جامائیکا صورت گرفت. مدتها پیش از اقدامات فوق در مکزیکو، بولیوی و گواتمالا و جمهوری دومینیک نیز اقدامات ضد امپریالیستی بزرگی صورت گرفته بود.

در میان این مبارزات رهائی‌بخش، کوبا معرف گام تاریخی بزرگی است که بیشترین اهمیت را برای قاره ما دارد. انقلاب کوبا اثبات کرد که حتی در مناطقی که امپریالیسم ایالات متحد قدر قدرتی می‌کند، پیروزی بر امپریالیسم امکان‌پذیر است. و بعلاوه بوضوح نشان داد که انقلابات رهائی‌بخش که بطور پیگیر تحت رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست به پیش برده می‌شوند و از اندوخته تجارب جامعه کشورهای سوسیالیستی بهره می‌گیرند، الزاما اهداف سوسیالیستی را دنبال می‌کنند. به همین دلیل است که کوبا نماد سوسیالیسم پیرومند در امریکای لاتین بشمار می‌آید.

در امریکای لاتین بخشهای وسیع مردم در مبارزه ضد امپریالیستی شرکت می‌جویند. نقش رهبری این مبارزه به وسیله طبقه کارگر اعمال می‌شود و دهقانان متحد طبیعی آن بحساب می‌آیند. آنچه خصوصیت ویژه برخی از کشورهای امریکای لاتین به شمار می‌رود نقش ضد امپریالیستی تعداد بسیاری از افسران نیروهای مسلح و بخشهای مترقی روحانیون پیرو کلیسای کاتولیک رم، از جمله نمایندگان برجسته آن است.

پیدا است که فعالیتهای انقلابی مستلزم وحدت تمامی نیروهای اجتماعی است که امپریالیسم را دشمن مشترک خود می‌دانند که در آن میان وحدت طبقه کارگر در درجه اول اهمیت قرار دارد، چرا که این طبقه مرکز جبهه ضد امپریالیستی بشمار می‌آید. در درون این جبهه، وحدت نیروهای چپ که گرایشهای بسیار گوناگون دارند و خود را مارکسیست - لنینیست یا سوسیالیست می‌نامند، اهمیت اساسی را دارد. این امر آنها را از آن نیروهایی که مواضع ماجراجویانه، ضد کمونیستی یا ضد شوروی اتخاذ می‌کنند، متمایز می‌گرداند. در این رابطه باید متذکر شد که طبقه کارگر و پیشاهنگ سیاسی آن، احزاب کمونیست، تنها تا جایی می‌توانند نقش رهبریشان را اعمال کنند که پرولتاریا و کمونیستها برجسته‌ترین مبارزان در راه منافع خلق و همچنین منافع ملی و رهایی اجتماعی باشند، یعنی استراتژی و تاکتیک انقلابی صحیحی را تنظیم و تعقیب کنند، سیاست موتزی را برای ایجاد وحدت میان نیروهای ضد امپریالیستی دنبال کنند و در راه تغییرات انقلابی پیوسته تعمیق‌یابنده گام نهند.

وقایع کنونی در نیکاراگوئه - و قبل از آن در کوبا - نشان می‌دهد که وقتی وحدت بر برنامه واقع‌بینانه‌ای استوار باشد که حمایت طبقه کارگر، دهقانان، انشار میانی و بخشهای قابل‌توجهی از روشنفکران و بورژوازی را جلب کند، تا چه حد می‌تواند دارای پایه گسترده باشد. این وقایع نشان دادند که ایجاد وحدتی گسترده بدون آنکه در همان حال ناگزیر شویم وحدت چپ را قربانی کنیم، امکان‌پذیر است.

روندی که در امریکای لاتین جریان دارد توجه ما را به نوع جدیدی از پیشاهنگ جلب می‌کند، که تحت شرایط معینی در صورتیکه حزب سیاسی پرولتاریا نتواند نقش رهبریش را در میان توده‌ها و گروههای انقلابی بدرستی ایفا کند، جای آنرا خواهد گرفت. به گفته لنین تنها آن نیروهایی می‌توانند رهبری مبارزه را بدست آورند که با تمام نیرو می‌جنگند و قادرند از هر فرصتی برای ضربه وارد آوردن بر دشمن بهره‌گیرند و گفتارشان با کردارشان مطابقت دارد.

بررسی عمومی مبارزات رهائی‌بخش در قاره ما نشان می‌دهد که انقلاب کوبا بطور روزافزون تحکیم می‌شود و تاثیر و اقتدار کوبا، که رهبری جنبش کشورهای غیرمتعدد را بعهدہ دارد، در عرصه بین‌المللی افزایش می‌یابد. خلق نیکاراگوئه بعد از نابودی رژیم

خودگامه و خونخوار خاندان سوموزا، در حال تحکیم دستاوردهای انقلاب پیروزند خویش است. گرنادا و جامائیکا در راستای تغییرات دموکراتیک و رهایی نهایی پیش می‌روند. السالوادور به مبارزه مسلحانه قهرمانانه‌ای دست یازیده است. در تعدادی از کشورها توده‌ها علیه حکومت‌های سرکوبگر و الیگارشی‌های حاکم می‌روند و از این طریق جنبه‌های ضد امپریالیستی جدیدی بوجود می‌آورند. کوششهایی که در این جهت صورت می‌گیرد، بویژه در کاستاریکا، ونزوئلا، اکوادور و پرو در حال شدت‌یابی است. مکزیک، نیروهای ارتجاعی به رهبری امپریالیسم ایالات متحد و پشتیبانی مالی آن، حمایت خود را به رژیم‌های دیکتاتوری در برزیل، شیلی، اروگوئه، آرژانتین، بولیوی، پاراگوئه و برخی از کشورهای امریکای مرکزی ارزانی می‌دارند.

وجود دیکتاتوری‌های فاشیستی در امریکای لاتین صرفاً بمعنای گام تاسف‌باری به عقب در راه رهایی ملی - ولو عقب‌گردی موقت - بحساب نمی‌آید، بلکه همچنین نشان می‌دهد که ضدانقلاب می‌تواند چه اشکالی بخود گیرد. در بررسی این واقعیت تراژیک، باید در نظر بگیریم که امپریالیسم ایالات متحد، که بطور جدی درگیر بحرانهای اقتصادی در آسیا و افریقا بوده است و در آن بخش از جهان متحمل شکستی فاحش گردیده، اکنون از قاره فا پس رانده می‌شود و آماده است تا با آتش و شمشیر از آنچه می‌تواند آخرین پایگاه استعمار نو بشمار آید، دفاع کند. از این واقعیت می‌توان نتایج ارزشمندی بمنظور تکامل بیشتر استراتژی و تاکتیک‌هایی که باید دنبال شود و بالاخص در رابطه با روش‌هایی که مطابق شرایط ویژه هر کشور باید بکار بسته شود، بدست آورد، نتایجی برای نیل به کیفیتی نوین در تحقق‌بخشیدن به وسیع‌ترین وحدت ضدامپریالیستی ممکن در سطح ملی، برای هماهنگ‌ساختن پیویاتر مبارزات رهایی‌بخش در امریکای لاتین و برای قرار دادن این مبارزات بر پایه همستگی شکوهمندی که از سوی نیروهای مترقی و انقلابی سراسر جهان ابراز می‌شود.

۳

در رابطه با پرو مایلیم تاکید کنیم که بین ۱۹۲۳ و ۱۹۳۰، خوزه کارلوس ماریا ته‌گی که از دیدگاه مارکسیست - لنینیستی به مسائل توجه می‌کرد نه تنها خواستار مبارزه رهایی‌بخش ضدامپریالیستی با سنگبری روشن سوسیالیستی بود و آنرا به بحث می‌گذاشت، بلکه او همچنین اقدامات سازمان‌یافته‌ای را در مراکز استعمار امپریالیستی کشورمان آغاز کرد و حزب کمونیست پرو و کنفدراسیون عمومی اتحادیه کارگری کارگران پرو را بنیان گذاشت. در دهه ۱۹۶۰ مبارزات ضدامپریالیستی در کشور ما به سبب نفوذ انقلاب کوبا جان تازه‌ای گرفت. مطالباتی برای ملی کردن صنعت نفت، اصلاحات ارضی، برقراری مناسبات دیپلماتیک با کشورهای سوسیالیستی و غیره مطرح می‌شد. جنبه ملی برای دفاع از نفت، جنبه رهایی‌بخش ملی و اتحاد چپ با ساختی وسیع و متحد که از سوی حزب کمونیست پرو حمایت می‌شد و اتحادیه‌های کارگری مبارز متوالیا پای به عرصه وجود گذاشتند. جنبه ملی برای دفاع از نفت و جنبه رهایی‌بخش ملی به وسیله ژنرال سزارا. پاندو رهبری می‌شدند و تنها برای زمانی نسبتاً کوتاه داوم آوردند و بعداً در معرض سرکوب شدید قرار گرفتند. شرکت ژنرال پاندو بیانگر این امر بود که برخی از نمایندگان رهبری عالی نظامی به کرایشات ملی متمایلند و ضرورت تحولات اجتماعی - اقتصادی را تشخیص می‌دهند. این

تجارب که از فعالیتهای چریکی در ۱۹۶۵، از تحول مفهوم امنیت ملی و از اوجگیری مبارزه طبقاتی ناشی می‌شد، ژنرال ژان ولاسکو آلوارادورا بر آن داشت که علیه حکومت ضدخلقی و طرفدار امپریالیسم آرشیستک بلونده به کودتای نظامی - نهادی دست بزند.

از اکتبر ۱۹۶۸ تا تابستان ۱۹۷۵ حکومت نیروهای مسلح به پاره‌های اقدامات ضدالگاشی و ضدامپریالیستی دست زد؛ ملی کردن نفت، انحصارات معدنی کرود پاسکو و مارکونا ماینینگ، ملی کردن بخش بزرگی از موسسات بانکی، صنعت ماهیگیری، تولید سیمان، صنعت کاغذ و نیروی برق؛ اصلاحات ارضی ریشه‌ای، سلب مالکیت از روزنامه‌های مهم، و ایستگاههای رادیو تلویزیون؛ ایجاد گروههای کار و ایجاد بخش موسسات اقتصادی متعلق به دولت، از آن جمله بود. علاوه بر این در آموزش و پرورش و امور قضایی نیز اصلاحاتی صورت گرفت، روابط دیپلماتیک با کشورهای سوسیالیستی برقرار و اقدامات بسیار مهم دیگری نیز اجرا شد.

بوضوح برای اولین بار در پرو گروهی از نمایندگان نظامی در رده بالا دیگر ابزار دست امپریالیسم و اولیگارش‌ی نبودند. آنها از منافع ملی پشتیبانی می‌کردند. همانطور که رفیق جرج دلبرادو در هفتمین کنگره حزب کمونیست پرو یادآور گردید، "در تحلیل نهایی این جریان تنها تجلی دیگری بود از جنبش ضدامپریالیستی جدیدی که با انقلاب کوبا در امریکای لاتین آغاز گردید". علاوه بر این او گفت که تمامی تحولاتی که از طریق قانون تحقق یافت، بسیار فراتر از الگوی کلاسیک یک نظام بورژوا - دموکراتیک و انقلابی پیش رفت و تا حدی با روندهای ضدامپریالیستی کنونی مطابقت داشت. از اینرو تحولات مذکور به نحوی روزافزون خصایص اعمال یک حکومت انقلابی و دارای ذهنیت ملی را بخود گرفت. معذالک، باید اذعان کرد که همه اقدامات به یک اندازه موثر نبودند، و برغم تغییراتی در مناسبات تولید، محدود کردن استثمار اولیگارش‌ی و امپریالیسم و تغییر در خصلت اولیگارشیک دولت، ماهیت سرمایه‌داری وابسته جامعه ما دست‌نخورده باقی ماند. این امر پایه‌های مادی موفقیت عملیات ارتجاع را که در درجه اول هدف آن متوقف کردن و سپس برگرداندن روند انقلابی بود، فراهم ساخت. این کار بتدریج در دوره موسوم به "مرحله دوم" روند انقلابی تحت رهبری ژنرال فرانسیسکو مورالز برمودز انجام شد و استراتژی ویژه‌ای که از سوی امپریالیسم برای این مورد مشخص طرح‌ریزی شده بود، دنبال گردید و امپریالیسم در انجام این کار به تمامی وسایل ممکن متوسل شد - فشار اقتصادی، قطع کمک نظامی، باج‌خواهی از طریق تهدید پینوشه به جنگ با ما، فعالیتهای مربوط به ایجاد بی‌ثباتی از سوی سیا، سوءاستفاده از محدودیتهای ایدئولوژیک حکومت نظامی، تغییر سمت نظامیان دست‌چینی، کنار زدن نمایندگی مترقی نیروهای مسلح از سازمانهای توده‌ای، بهره‌گیری از احساسات ضد نظامی خلق، استفاده از احزاب دست‌راستی و ماوراچپ برای وارد آوردن ضربات ضدانقلابی و غیره.

وقتی دلایل شکست "پدیده پرو" را تحلیل می‌کنیم باید آثار بسیار مخربی را که بحران سرمایه‌داری بر ساخت اقتصادی پرو داشت، به حساب آوریم، اقتصادی که همچنان در جهت تولید مواد اولیه و کالاهای نیمه‌ساخته برای بازار امپریالیستی و همچنین در جهت واردات مواد غذایی و وسایل تولید برای صنایع تولیدی و مونتاژ کار می‌کرد. عدم توازن موازنه پرداختها، افزون بر میزان وامهایی که از کشورهای سرمایه‌داری با شرایط نامناسب اخذ می‌شد و اخذ قرضه روزافزون خارجی از انحصارات از سوی ژنرال مورالز برمودز

برنامه‌ریزی شده بود و اینکار به دلیل اشغال مواضع کلیدی از سوی حکومت عملی می‌شد. بالاخره این امر به تسلیم به برنامه‌های نواستعماری امپریالیسم با دستکاری صندوق بین‌المللی پول انجامید.

تغییراتی هم که از ۱۹۶۸ به بعد رخ داده سبب رهایی از سیاست صنعتی کردن وابسته که بر پایه جانشینی واردات قرار دارد، نشده است. دولت در زمینه صنایع تولیدی و تجارت داخلی تدابیری اتخاذ نکرده و لذا درها را برای خرابکاری صنعتی موسسات اقتصادی خصوصی باز گذاشته است.

گرچه بازگشت به عقب بعد از سرنگونی ولاسکو مورالز سرعت گرفت، حکومت سعی نکرد تغییراتی را که رخ داده بود کاملاً از بین ببرد و به وضعی بازگردد که قبل از ۱۹۶۸ حاکم بود. مهمترین گامی که به عقب برداشته شد، عبارت بود از تأمین مواضع قدرت مناسبتر برای امپریالیسم و بورژوازی بزرگ که از طریق ادامه مزایای فوق‌العاده برای سرمایه‌گذاریهایی جدید سرمایه‌داران انجام گرفت. الگوی برنامه‌ریزه شده در این حالت با الگوی سرمایه‌داری وابسته تحت تسلط شرکتهای فراملی و موسسات مالی امپریالیسم ایالات متحد مطابقت داشت.

روند عقب‌گرد در "مرحله دوم" که در دوره حکومت بلوند تیری تعمیق گردید، بحران اقتصادی کشور را وخیمتر کرد و به بدتر شدن شرایط کار و زندگی و همبسیای آن اوج‌گیری مبارزه طبقاتی انجامید. این مبارزه در پنج اعتصاب عمومی مهم در سطح ملی که بین سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۹ به درخواست کنفدراسیون عمومی اتحادیه‌های کارگری کارگران پرو برپا شد، تجلی یافت. برغم شکست نیروهای چپ در انتخابات، در این شرایط جدید، مبارزه ضدامپریالیستی و ضداولیگارش دوپاره حمایت توده‌ها را بدست می‌آورد. این امر به خاطر مشارکت کارگران و دهقانان و به خاطر هماهنگی همان و روزافزون سازمانهای سیاسی انقلابی و مترقی است که نیروهای خود را به مناسبت شرکت در انتخاباتی که در پیش است در یک "اتحاد چپ" متحد ساخته‌اند.

بر پایه نتایج هفتمین کنفرانس حزب کمونیست پرو می‌توان گفت، روند انقلابی که در ۱۹۶۸ آغاز شد و اولین علائم شکست خود را در ۱۹۷۵ بروز داد، تجربه زیر را بدست می‌دهد:

- ۱ - رهبری طبقه کارگر در اتحاد با دهقانان تنها تضمین مداوم موفقیت‌آمیز روند انقلابی برگذار آن به انقلاب ضدامپریالیستی و ضداولیگارش و بعد سوسیالیستی است.
- ۲ - وجود حزب طبقه کارگر، حزب کمونیستی دارای نفوذ توده‌ای و با سطح لازم تکامل ایدئولوژیک و تشکیلاتی پیش‌شرط مطلقاً ضروری برای تأمین اعمال رهبری طبقه کارگر در جنبش انقلابی است.
- ۳ - آنچه حائز اهمیت قطعی است عبارتست از تشکیل جبهه متحد وسیعی که در آن همه نیروهای درگیر در مبارزه ضدامپریالیستی و ضداولیگارش نمایندگی داشته باشند.
- ۴ - جلب نیروهای میهن‌پرست و چپ در ارتش به مواضعی که انجام انقلاب و سوسیالیسم را آسانتر می‌سازد، پیش‌شرط مهمی برای پیروزی است.
- ۵ - پیروزی تحولات ضدامپریالیستی و ضداولیگارش ممکن نیست مگر آن که به ساختمان جامعه‌ای سوسیالیستی بر پایه اصول سوسیالیسم علمی بیانجامد.
- ۶ - درست به همین دلیل، انقلابی که در صدد پیروزی بر امپریالیسم است باید

کاملاً به انترناسیونالیسم پرولتری و به جامعه کشورهای سوسیالیستی بویژه اتحاد شوروی متکی باشد.

۷ - به تناسب شرکت نیروهای اجتماعی جدید در مبارزه، پایگاه اجتماعی مبارزه ضدامپریالیستی وسعت می‌یابد.

۸ - در دوران ما تلفیق تحولات ضدامپریالیستی و ضداولیکارشی با تحولات ضد سرمایه‌داری (همانگونه که در مورد "گروه کار" و بخش مالکیت دولتی چنین است) ضرورت دارد.

اینها درسهای مبرمی است که می‌توانیم از "پدیده" پرو و فعالیتهای متناقض نیروهای مسلح فراگیریم. در شروع کار آنها توانستند وظایف میهن پرستانه و رهائی بخش را انجام دهند. این تحولی بود که با روندهای ضدامپریالیستی "جبهه خلق" در شیلی و حکومتهای نظامی خوان خوزه تورز در بولیوی و عمر توریخوس در پاناما همزمان گردید. عقب‌گرد تحولات پرو که بنحوی از وقایع شیلی و بولیوی متفاوت است، تنوع شیوه‌های ضدانقلابی را که امپریالیسم ایالات متحد هنوز در اختیار دارد اثبات می‌کند.

وظیفه این کنفرانس بین‌المللی است که روند ملی - انقلابی پرو و شکست کنونی آنرا تحلیل کند و به این ترتیب در چارچوب کلیت مبارزات انقلابی و رهائی بخش قاره، ما به آن نگاه کند

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق

نزیبه دولایی، یکی از اعضای هیئت نمایندگی حزب کمونیست عراق در کنفرانس برلین در سخترانی خود شکست تجربه جبهه ملی مترقی در عراق را مورد بحث قرار می‌دهد و بر مبنای آن بخشی از نتایج جدید حزب خود را تشریح می‌کند.

سختران خاطر نشان می‌سازد که درحالیکه از جمله اهداف تشکیل این جبهه اجتناب از راه رشد غیر سرمایه‌داری و آفرینش شالوده گذار به انقلاب سوسیالیستی بود، بخاطر ضعف‌های ماهوی خرده‌بورژوازی، عملاً سرمایه‌داری رشد کرد و علاوه با دست‌شستن نمایندگان سیاسی از مواضع مترقیانه اولیه خود "بخش دولتی به بخش سرمایه‌داری دولتی بوروکراتیک و در خدمت سرمایه خصوصی تبدیل شد. یک بورژوازی انگل و بوروکراتیک با سرعتی باور نکردنی شکل گرفت و نه فقط آغاز به کنترل رشد اقتصادی کرد بلکه هم‌چنین این کنترل را به عرصه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی گسترش داد. بورژوازی کشاورزی نیز به سرعت توسعه یافت؛ تعاونی‌های کشاورزی به بنگاههایی تحت اداره این بورژوازی کشاورزی تبدیل شد. خودگردانی خلق کرد محدود گردید."

ن. دولایی ضمن اشاره به این نکته که "رادیکال‌ترین اقشار میانی جامعه در شرایط مشخص معینی به مواضع طبقه کارگر نزدیک می‌شوند و اهداف او - یعنی تکمیل وظایف انقلاب دموکراتیک و آفرینش شرایط مناسب برای گذار به انقلاب سوسیالیستی - را بعنوان هدف خود بی می‌گیرند." بر این مسئله تأکید می‌ورزد که "انقلاب دموکراتیک ملی تا آنجا پیش رفته است که تلفیقی مبارزه ضد امپریالیستی با مبارزه برای رهائی اجتماعی بدون آنکه قبل از هر چیز دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی دامنه‌دارتری انجام گیرد، بدون امتناع عملی از رشد سرمایه‌داری، بدون تضمین وسیع‌ترین حقوق دموکراتیک برای توده‌های زحمتکش و دفاع از منافع آنها، بدون پذیرش مواضع سوسیالیسم علمی، یعنی مواضع طبقه کارگر، و تقویت اتحاد با کشورهای سوسیالیستی دشوار است."

رفقا،

ما به‌خاطر فرصتی که دست داده است تا بتوانیم بی‌امون مسائل مربوط به جنبش رهائی ملی و اجتماعی تبادل نظر کنیم و تجربه‌های مشخص بسیاری از جنبش‌های انقلابی در کشورهای گوناگون را به بحث گذاریم، خود را بسیار سپرده‌مند می‌دانیم. ما مایلیم که شکرکات

خود را از حزب سوسیالیست متحد آلمان و ناشران بررسی مارکسیستی جهان به عنوان
مبتکران و سازماندهان این کنفرانس ابراز نماییم.

بعد جدید جنبش رهایی بخش ملی ضد امپریالیستی که به واسطه دگرگونی های بنیادی
اجتماعی - اقتصادی پدید آمده و رهایی اجتماعی را هدف قرار داده، یکی از مهم ترین
نقاط عطف روزگار ما یعنی دوران گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم است که طی آن خود
از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر بدیدار نده است. این مضمون اجتماعی معیفر به معنی
وظایف جدیدی است که باید به منظور پیشبرد انقلاب دمکراتیک و آفرینش ثالوده مادی
حصول به انقلاب سوسیالیستی انجام شود. در عین حال تجربه غنی انقلابی پیروزی
سوسیالیسم در بسیاری از کشورها خود دلیلی است بر اعتبار جهانی قوانینی که حاکم بر
این گذارند، حتی اگر اشکال این گذار متفاوت باشد.

در این واقفیت جای هیچگونه بحثی نیست که مبارزه در راه پیشبرد پیشتر انقلاب
دمکراتیک ملی و زرفش آن مبارزه ای ساده نیست، بلکه مبارزه طبقاتی سختی را احاط می کند
که با نزدیکتر شدن پیروزی انقلاب دمکراتیک این مبارزه نیز حادث می گردد. این مبارزه متحد
طبقاتی نه فقط بین نیروهای دمکراتیک و نیروهای عواقق امپریالیسم بلکه هم چنین بین
نیروهایی که تا چندی پیشتر در مبارزه با سرمایه داری با هم متحد بودند، صورت می گیرد.
به دلیل بعد جدید انقلاب دمکراتیک و در نتیجه وظایف جدید رهایی اجتماعی، سروهای
بورژوازی به سوی اردوی ضدانقلاب حرکت می کنند. آنها تا حد معینی که مافع مالکیت
خصوصی مستقیم شان به خطر نیافتد به اقدامات انقلابی رضایت می دهند. این روند در
سراسر همه مراحل تکامل انقلاب دمکراتیک و گسترش محتوای آن ادامه دارد. اما، حرکت به
سخت اردوی ضدانقلاب همواره به صراحت انجام نمی شود بلکه اغلب در پوشش و همراه با
توجیحات عوام فریبانه و شعارهای به ظاهر "انقلابی" صورت می گیرد.

از سوی دیگر، رادیکال ترین اقتدار میانی جامعه در شرایط مشخصی به مومع
طبقه کارگر نزدیک می شوند و اهداف او - یعنی تکمیل وظایف انقلاب دمکراتیک و آفرینش
شرایط مناسب برای گذار به انقلاب سوسیالیستی - را بعنوان هدف خود بی گیرند.

در جریان دگرگونی های اجتماعی اقتصادی ریشه ای که با این مبارزه حادث طوقی همراه
است، موازنه قدرت طبقات در جامعه پیوسته تغییر می کند و این به نوبه خود بر مبارزه
طبقاتی تاثیر می گذارد و به پیروزی ها یا شکست ها، پیش رفت یا سرفوت در روند انقلابی
دمکراتیک می انجامد.

رفقا، اگر اجازه دهید من مایلم که درباره تجربه عملی انقلاب دمکراتیک ملی در
عراق بحث کنم تا اینکه بررسی مسائل موجود به یاری نمونه های مشخص صورت پذیرد.

جبهه نیروهای ضد امپریالیستی و ضد فئودالی که انقلاب ۱۹۵۸ را رهبری کرد علاوه
بر حزب کمونیست عراق، احزاب بورژوازی ملی و خرده بورژوازی را دربر می گرفت. این
جبهه انقلاب را به پیروزی رساند، جمهوری عراق را بنیان نهاد، عراق را از بیچاره عداد
و از حوزه نفوذ لیره استرلینگ بدر آورد و روابط دیپلماتیک با اتحاد شوروی و کشورهای
اردوگاه سوسیالیستی را آغار کرد، تا اینکه تضادهای بین نیروهای متحد در جبهه بندگان
گشتند. این تضادها حول مسائلی بود از این قبیل که دامنه اصلاحات ارضی نا کجا ماند
باشد، چه راه رشدی باید طی شود و نیز دیگر مسائل اساسی مربوط به دمکراسی سیاسی.
این تضادها به سرعت باعث پاشیدگی وحدت سیاسی شد که پیش از انقلاب استمرار نامند

از آنجا که گامهای صدامبرالیستی در ادامه خود به دگرگونی‌های اجتماعی اقتصادی دامنه‌دار کانی نیانجامید، و مبارزه برای ایجاد یک دمکراسی فراگیر در جهت توده‌های مردم و ایجاد قدرت دولتی بر شالوده‌ای واقعا دمکراتیک کاملاً موفقیت‌آمیز نبود، عوامل ضدانقلابی در پایان نخستین سال پس از انقلاب قدرت را بدست آوردند. به‌جای سرکوب نیروهای ارتجاعی و بازمانده‌های طبقه فئودال، از فعالیت‌های حزب کمونیست عراق و دیگر نیروهای میهن‌پرست جلوگیری‌هایی شد. سپس این روند به واژگونی نهایی انقلاب در سال ۱۹۶۲ انجامید که با کشتار کمونیست‌ها و سرکوب دیگر میهن‌پرستان آغاز شد و با به‌قدرت رسیدن رژیم ارتجاعی راست پایان یافت.

نیروهای انقلابی به مبارزه خود ادامه دادند و در سال ۱۹۶۸ حزب سوسیالیست بعث عرب که حزبی متعلق به خرده‌بورژوازی بود به دنبال یک کودتای نظامی به قدرت رسید.

این حزب در ابتدای کسب قدرت نظر به مبارزه نیروهای مترقی و میهن‌پرست و نظر به مبارزه توده‌های مردم دگرگونی‌های اجتماعی اقتصادی همه‌جانبه‌ای را انجام داد. این حزب قانون رادیکال‌تری را نسبت به قانون قبلی درباره اصلاحات ارضی تصویب کرد و برای بخش دولتی در اقتصاد ملی تقدم قائل شد. او اتحاد با ا.ج.ش.س. را اتحادی استراتژیک اعلام کرد و یک پیمان دوستی و همکاری با این کشور منعقد ساخت. عراق نخستین کشور غیرسوسیالیست بود که جمهوری دمکراتیک آلمان را به رسمیت شناخت و دیری نگذشت که پیوندهای خود را با دیگر اعضای جامعه سوسیالیستی توسعه بخشید. منابع نفت خام ملی شد. حزب بعث به فراخوان حزب ما مبنی بر پی‌ریزی یک جبهه ملی مترقی پاسخ داد و پیش‌نویس برنامه‌ای را برای این جبهه ارائه نمود.

حزب ما این اقدامات را به‌عنوان زرفش انقلاب دمکراتیک ملی ارزیابی کرد. جبهه مذکور در واقع با اهداف ذیل تشکیل شد: تحکیم روند انقلابی، اجتناب از راه رشد سرمایه‌داری، تحقق دمکراسی فراگیر برای توده‌های مردم، حل مسئله ملی کرد از طریق خودگردانی و آفرینش شالوده‌های گذار به انقلاب سوسیالیستی. این‌ها و اهداف دیگر در منشور ژوئیه ۱۹۷۲ جبهه منظور شده‌اند.

حزب ما به خوبی آگاه بود که توافق در منشور فقط نخستین گام در راه پرستگلاخ تحقق عینی آن است و نیز می‌دانست که وسیع‌ترین توده‌های مردم بویژه توده‌های کارگر و دهقان و همه دیگر نیروهای میهن‌پرست و مترقی از طریق تضمین آزادیهای دمکراتیک برای آنها باید در این مبارزه درگیر شوند.

رودررویی که پس از تشکیل جبهه پدید آمد، عمدتاً مربوط بود به انجام عملی نکاتی که در منشور آمده بود. یکی از نمونه‌های این رودررویی مسئله حقوق ملی کردها بود، موردی که مبارزهای طولانی و سخت را در بحث راجع به لایحه خودگردانی به دنبال داشت و در جریان آن نظرات ناسوسیالیستی یک‌سویه‌گر در حزب بعث پدید آمد. این رودررویی هم‌چنین دربرگیرنده مسئله نقش بخش‌های دولتی و خصوصی در اقتصاد و اهمیت نظام برنامه‌ریزی مرکزی مبنی بر علم بود. این رودررویی افزون دربرگیرنده نقش جبهه ملی در زندگی سیاسی، اهمیت آزادیهای دمکراتیک و بنای قدرت بر پایه‌های دمکراتیک و فعالیت سیاسی در نیروهای مسلح که حزب حاکم مشتاق به انحصار درآوردن آن برای خود بود و هم‌چنین بسیاری از مسائل مربوط به سیاست خارجی را شامل می‌شد.

وجود نظرات رویاروی پدیده‌های طبیعی است. اما جدال نظری ما در درون چهارچوب بسیار تنگی واقع بود، چراکه آزادیهای دموکراتیک محدود شده بود و از فعالیت‌های حزب ما میان توده‌ها گام به گام جلوگیری می‌شد.

اگر بخواهیم بدانیم که چگونه چنین شد که حزب حاکم قادر بود این رویارویی را به کمک اتخاذ اقداماتی در شکل قوانینی جامع و عملی به نفع خود تمام کند، باید از اهمیت تعیین‌کننده نکته فوق‌الذکر عامل نیاشیم. گرایش حزب بعث به انحصار قدرت در دست خود و کاهش نقش جنبه به‌طور فزاینده‌ای موکد و ریشه‌دار شد. این امر از همان سال ۱۹۷۴ که بزحمت یکسال از تشکیل جنبه می‌گذشت، در قطننامه‌های کنگره هشتم آشکار بود.

این وضع موجب نگرانی واقعی ما درباره منشور و درباره آینده روند انقلابی در عراق و دست‌آوردهای توده‌ها بود. از اواسط دهه هفتاد، یک روند تغییر منفی در مواضع حزب بعث نسبت به آنهایی که بر اثر اقدامات مترقی اتخاذ شده در آغاز دهه هفتاد در اتحاد با این حزب قرار گرفته بودند، نمایان شد.

در نتیجه افزایش درآمدهای نفت، بخش خصوصی از یک جهش بزرگ برخوردار شد. بخش دولتی به بخش سرمایه‌داری دولتی بوروکراتیک و در خدمت سرمایه خصوصی تبدیل شد. یک بورژوازی انکل و بوروکراتیک با سرعتی باورنکردنی شکل گرفت و نه فقط آغاز به کنترل رشد اقتصادی کرد بلکه هم‌چنین این‌کنترل را به عرصه‌های زندگی سیاسی و اجتماعی گسترش داد. بورژوازی کشاورزی نیز به سرعت توسعه یافت؛ تعاونی‌های کشاورزی، به بنگاههایی تحت اداره این بورژوازی کشاورزی تبدیل شد. خودگردانی خلق کرد محدود گردید.

حزب بعث به‌جای اتحاد با نیروهای میهن‌پرست، در سال ۱۹۷۸ مبارزه‌ای را با حزب کمونیست عراق، سازمانها و اعضای آن براه انداخت. تلاش برای "بعثی کردن" به کمک قوانین جدید آغاز شد.

این تغییرات در سیاست داخلی با تغییرات مشابهی در سیاست خارجی همراه شد. هرچند در آغاز دهه هفتاد اعلام شده بود که اتحاد با ا.ح.ش.س. اتحادی استراتژیک است، اما اکنون درباره شعار "استقلال از دوا بر قدرت" سخن‌برکنی می‌شد و ایالات متحده آمریکا با اتحاد شوروی در یک سطح قرار داده می‌شد. این شعار در منشور به‌اصلاح ملی شکل عملی به خود گرفت و کونسر شد که حبش غیرمتعهدها به آن حلب نمود. به‌جای محدود کردن روابط با بازار جهانی سرمایه‌داری و تقویت استقلال اقتصادی عراق، پیوندهای اقتصادی با کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته افزایش یافت و شرکت‌های بین‌المللی برای راه‌اندازی پروژه‌های اقتصادی در عراق اختیار تام بدست آوردند.

به‌جای روابط همسایگی خوب و حل مسائل مورد مناقشه از طرق صلح‌آمیز، در مسائل همسایگی تنش‌هایی توسعه یافت که در اوج خود به جنگ با ایران انجامد و آهم در زمانی که این کشور مورد سب‌های بزرگویی‌های امپریالیسم بود و در زمانی که حضور نظامی امپریالیسم در منطقه خلیج، سه جزیره عرب و افسوس‌هنگامی حدی برای صلح، به‌وقف در منطقه، بلکه در کل جهان اتحاد می‌کرد.

این واقعت‌ها نشان می‌دهد که چه پی‌وفتهایی صورت گرفته است.

عوامل زیادی موجب ترس بین‌رست‌ها می‌شود، بویژه این واقعت که اغلات دموکراتیک ملی تا آنجا پیش رفته است که تسلیم مبارزه صدامپریالیستی با صابره برای رهایی اجتماعی

بدون آنکه سل از هر چیز دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی دامنه‌دارتری انجام شود، بدون امتناع عملی از رشد سرمایه‌داری، بدون تضمین وسیع‌ترین حقوق دمکراتیک برای توده‌های زحمتکش و دفاع از منافع آنان، بدون پذیرش مواضع سوسیالیسم علمی، یعنی مواضع طبقه کارگر، و تقویت اتحاد با کشورهای سوسیالیستی دشوار است.

تغییرات اجتماعی اقتصادی بی‌کی که ما شاهد آن بوده‌ایم نه فقط به رشد طبقه کارگر بلکه هم‌چنین به رشد طبقه متوسط مرفه انگل و گسترش خرده‌بورژوازی شهری انجامیده است. ذهنیت خرده‌بورژوازی با هر تغییر اجتماع اقتصادی دامنه‌دار که مالکیت خصوصی او را تهدید کند و خواستار دمکراسی پیشتر باشد، مخالف است زیرا در مورد حفظ مواضع قدرت که به زور به چنگ آورده نگران است.

ما که در عراق هستیم باید بر تمام دشواری‌های موجود در راه تکامل انقلاب دمکراتیک ملی و تحکیم آن غلبه کنیم و از طریق برپایی یک دولت دمکراتیک انقلابی - دولتی که می‌تواند متکی به پشتیبانی اتحاد نیروهای میهن‌پرست مترقی در یک جبهه متحد باشد و وسیع‌ترین حقوق دمکراتیک را برای زحمتکشان تضمین می‌کند - شرایط گذار به انقلاب سوسیالیستی را بیافریم.

تحت شرایط عملی موجود در عراق، این وظیفه مستقیماً بر دوش حزب کمونیست عراق، حزب طبقه کارگر عراق قرار دارد.

عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست آرژانتین

خولیو لاپورده، یکی از اعضای هیئت نمایندگی حزب کمونیست آرژانتین به تشریح جوانبی از برنامه حزب خود می‌پردازد. او به این واقعیت مندرج در این برنامه اشاره می‌کند که همه حکومت‌های پیشین آرژانتین و از جمله حکومت نظامی کنونی، "کم و بیش و با درجات و انواع مختلف، سیاست ارتجاعی انحصارات امپریالیستی، اولیگارش مالکان، و بورژوازی کمپرادورها را دنبال کرده‌اند" و اضافه می‌کند که "این امر تنها بدین دلیل ممکن شده است که نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیست هنوز موفق به برپائی جبهه‌های متحد نشده‌اند و طبقه کارگر بعنوان بخشی از نیروهای اجتماعی ذینفع در تحولات بنیادی، هنوز به هژمونی دست نیافته است."

سخنران در تشریح استراتژی حزب خود اظهار می‌دارد که "تحولات انقلابی اجتناب‌ناپذیر برای درهم‌شکستن بنیان مادی حاکمیت امپریالیستی، اولیگارش مالکان و سوداگران بزرگ در کشور ما، تنها می‌تواند کار ائتلاف وسیع نیروها و تمام طبقاتی در جامعه ما باشد که مخالفشان در تضاد با مخالف ضدطبی و ارتجاعی قرار دارد." و اینکه "این تجمع قدرتمند و فراگیر باید به شکل جبهه‌های سیاسی باشد که هدفش تصرف قدرت به منظور ایجاد حکومت دموکراتیک طراز نوینی است که واقعا قادر به رهبری اقتصادی و سیاسی باشد."

خ. لاپورده درباره نقش و جایگاه طبقه کارگر در این جبهه سیاسی و ایسین حکومت با صراحت خاطر نشان می‌کند که "جنبش حکومتی، بدون رهبری طبقه کارگر که باید موضع طبقاتی روشنی اتخاذ کند و خود را در رأس نیروهای قرار دهد که به شکلی از اشکال مخالف حاکمیت امپریالیستها و اولیگارش هستند، غیرممکن است. هدف استراتژیک حزب ما انقلاب ضد امپریالیستی و دموکراتیک... با چشم انداز سوسیالیستی است."

سخنران در ادامه بحث خود از جمله به پیروزی‌ها و شکست‌های طبقه کارگر و مردم کشور خود اشاره دارد.



رفقا،

در ابتدا ما بایم تشکرات قلبی خود را از حزب سوسیالیست متحد آلمان بخاطر توجه حاکی از لطفی که طی چند روز گذشته نسبت به ما نشان داد ابراز دارم
سه جریان عمده جنبش انقلابی در این کفرافس حضور دارند و ما برای این رویداد

بین‌المللی اعتبار والایی قائل هستیم. به اعتقاد ما این ابتکاری بجا و بسیار خوب است. واقعا لازم بود که چنین کنفرانسی برگزار شود تا با تحریکات امپریالیستی و تبلیغات بیمارگونه علیه جنبش کمونیستی و کشورهای سوسیالیستی مقابله به عمل آید و با جریانات زرفرمیستی نیز مخالفت صورت گیرد. این گردهم‌آیی جنبش‌های انقلابی برای مبادله تجارب، تقویت صوف و پیشبرد مبارزه گسترده مشترک علیه امپریالیسم و بخاطر صلح و سوسیالیسم ضرورت داشت.

رفقای دیگری از هیئت نمایندگی حزب من در بخش‌های دیگر سخن می‌گویند. به این دلیل تنها به یک جنبه خواهیم پرداخت، به تشریح برنامه حزب ما.

برای اینکه بتوانیم تحلیلی از تجربه و مسایل مبارزه طبقه کارگر و مردم آرژانتین علیه وابستگی و بخاطر رهایی اجتماعی و ملی واقعی ارائه دهیم، باید از این فرض آغاز کنیم که کشور ما دارای چنان ساخت اجتماعی و اقتصادی است که مانع رشد نیروهای تولیدی می‌شود.

آرژانتین کشوری سرمایه‌داری است که املاک بزرگ غیرمولد در نظام کشاورزی غالب و وابستگی به سرمایه امپریالیستی - بخصوص سرمایه‌های ایالات متحده آمریکا بس عظیم است.

برنامه حزب کمونیست آرژانتین توجه دارد که تمام حکومت‌های پیشین کشور ما کم و بیش، با درجات و انواع مختلف، سیاست ارتجاعی انحصارات امپریالیستی، اولیگارشی مالکان، و بورژوازی کمپرادور را دنبال کرده‌اند.

باید افزود که حکومت نظامی فعلی سیاست‌های متمایل به امپریالیسم را حتی با شدت بیشتری دنبال می‌کند و این مشی ارتجاعی در تضاد با منافع اکثریت اعظم مردم قرار دارد. این امر تنها بدین دلیل ممکن شده است که نیروهای دموکراتیک و ضد امپریالیست هنوز موفق به برپایی جبهه‌ای متحد نشده‌اند و طبقه کارگر بعنوان بخشی از نیروهای اجتماعی دینفع در تحولات بنیادی، هنوز به هژمونی دست نیافته است.

تلاش‌هایی برای غلبه بر بحران ساخت اجتماعی در کشور ما صورت گرفته که همگی در مسیر زرفرمیستی کلاسیک احزاب بورژوازی و خرده‌بورژوازی بوده است، اما این کوشش‌ها راه به جایی نبرده‌اند. زیرا بورژوازی ملی حاکم علیرغم عدم توافق‌هایی با انحصارات امپریالیستی، در نهایت تن به فشار ارتجاع داده است. راه به جایی نبرده‌اند زیرا بورژوازی در صدد کسب حمایت توده‌ها نبود و بیم داشت چنین پیوندی همراه با مبارزه کارگران و کشاورزان کوچک زنجیر برنامه زرفرمیستی را پاره کند و منجر به خواست تحولات بنیادی در ساخت اقتصادی و اجتماعی کشور شود.

همچنانکه در برنامه حزبمان گفته‌ایم، تجربه ثابت می‌کند که این طبقات دیگر در موضعی نیستند که مبارزه علیه اولیگارشی و امپریالیسم را پیش برند. تحولات انقلابی احتساب‌ناپذیر برای درهم شکستن بنیان مادی حاکمیت امپریالیستی، اولیگارشی مالکان و سوداگران بزرگ در کشور ما، تنها می‌تواند کار ائتلاف وسیع نیروها و تمام طبقاتی، در جامعه باشد که منافعتشان در تضاد با منافع محافظ ضدملی و ارتجاعی قرار دارد. اعضای دموکرات و مترقی نیروهای مسلح نیز به این ائتلاف تعلق دارند.

این تجمع قدرتمند و فراگیر نیروهای ملی باید به شکل جبهه‌ای سیاسی باشد که هدفش تصرف قدرت به منظور ایجاد حکومت دموکراتیک طراز نوینی است که واقعا قادر به

اعمال رهبری اقتصادی و سیاسی باشد. چنین حکومتی، بدون رهبری طبقه کارگر که باید موضع طبقاتی روشنی اتخاذ کند و خود را در رأس آن نیروهای قرار دهد که به شکلی از اشکال مخالف حاکمیت امپریالیست‌ها و اولیگارش‌ها هستند، غیرممکن است. هدف استراتژیک حزب ما، انقلاب ضدامپریالیستی و دموکراتیک، از جمله حل مسئله ارضی، با چشم‌انداز سوسیالیستی است.

خصلت دموکراتیک، ضدامپریالیستی و ارضی انقلابی که بخاطرش تلاش می‌کنیم، نه تنها بوسیله نوع وظایف انقلاب، بلکه همچنین بوسیله نوع نیروهای اجتماعی دینفع در انجام آن، تعیین می‌شود. خط مقدم این نیروها را طبقه کارگر تشکیل می‌دهد زیرا این طبقه پیگیرترین نیروی انقلابی و از نظر کمی قوی‌ترین آنها را نمایندگی می‌کند. به غیر از کشاورزان که البته بیشترین علاقه را نشان می‌دهند، بخش‌های دیگری از جمعیت در حل مسئله ارضی دینفع هستند. دلیل این امر آن است که بحران در کشاورزی بر کل اقتصاد اثر می‌گذارد؛ این مسئله می‌تواند پای انحصارات و مالکان را نیز به میان کشد.

سیاست‌های متقابل به اولیگارش‌ها و امپریالیسم، همچنین بر طبقات میانی تاثیر می‌کند؛ این طبقات از جمله بخش‌های معینی از بورژوازی ملی را که زیر ضرب انحصارات خارجی قرار دارد و به این سبب از نظر عینی مجبور است برای دفاع از منافع خود به دیگر نیروهای جامعه بپیوندد، دربر می‌گیرد. اکثر اعضای مشاغل آزاد، مهندسان و روشنفکران در کل، دارای موقعیت مشابهی هستند. همانگونه که رفیق ویکتوریو کودوویلا اشاره کرد، برنامه حزب ما با شیوه علمی مارکسیسم - لنینیسم علت بحرانی را که دامنگیر کشور ما شده است، تحلیل می‌کند. استنتاج برنامه چنین است که علل اصلی بحران در وجود دامنه‌دار ثروت متکی به زمین، نقش انحصارات خارجی و ستم ملی توسط امپریالیسمی است که مراکز اقتصادی اصلی و بدین ترتیب سیاست‌های کشور را کنترل می‌کند.

در اینجا می‌توان مشاهده کرد که این ساخت اقتصادی کشور و در نتیجه روساخت سیاسی است که در وضعیت بحرانی قرار دارد. برنامه حزب ما می‌گوید که راه‌حل واقعی تنها زمانی پیدا می‌شود که تضاد اصلی یعنی تضاد بین نیروهای تولیدی که در تقلائی تکامل بیشتر است با روابط تولیدی که بر سر راه آن سد ایجاد کرده، برطرف گردد. به بیان دیگر: تضاد بین طبقه کارگر و توده‌ها از یک سو و اولیگارش‌ها مالکان، دلال‌های بورژوازی کمپرادور و انحصارات خارجی از سوی دیگر.

اگر این تضاد حل نشده باقی بماند، انحطاط فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کنونی پستاب بیشتری خواهد گرفت. بنابراین راه دیگری بحر انقلاب ارضی و دموکراتیک ضدامپریالیستی - صلح‌آمیز یا غیرصلح‌آمیز، یعنی با اسلحه یا بدون آن، بنا به شرایط موجود - وجود ندارد.

ما در گستره حزب خود تصمیم گرفتیم که شرط اساسی، آمادگی ما برای تمام اشکال مبارزه و استفاده از آنها بنا بر شرایط واقعی و مشخص کشورمان است.

بخوبی می‌دانیم که انقلاب یک عمل منفرد نیست بلکه روندی است که همیشه طبق شرایط عینی و ذهنی در زمان معین و در کشور مورد بحث و در مراحل مختلفی صورت می‌پذیرد.

بعنوان مثال در حال حاضر ما در حال مبارزه برای ایجاد ائتلاف گسترده نیروهای

هستیم که حکومت دموکراتیک موقت را شکل خواهد داد و به روند انقلابی و دموکراتیک کشور یاری خواهد رساند. تحلیل از واقعیت بین‌المللی ما را به این درک می‌رساند که برای حصول سوسیالیسم در آرژانتین باید از مرحله انقلاب دموکراتیک و ضدامپریالیستی بگذریم که طی آن، زمینه از دست دشمنان اصلی ترقی ملی - امپریالیسم و اولیگارش مالکان - خارج می‌شود.

در این راه، طبقه کارگر می‌تواند در طول مبارزه به شالوده گسترده‌ای از متحدین تکیه کند. البته رفتار اشرار و طبقات مختلف طی روند انقلابی تغییر خواهد کرد، زیرا هر یک در صدد رسیدن به هدف خود خواهند بود.

در کشور ما محافل اقتصادی قابل‌توجهی وجود دارند که در تضاد جدی با انحصارات امپریالیستی هستند. لیکن شرکت آنها در مبارزه، از تلاش برای آزاد ساختن خود از قید انحصاراتی که آنها را تا حد نامودی در فشار قرار داده‌اند، و برای گسترش بازارهای داخلی و خارجی فراتر نمی‌رود. اما آیا عدم استفاده از تضاد بین بورژوازی ملسی و امپریالیست‌ها، اشتباهی جدی نیست؟ اگر سوسیالیسم را بدون هیچ مراحل اولیه‌ای بعنوان هدف بلاواسطه قرار دهیم، پرولتاریای ما از بخش‌های گسترده جمعیت منزوی شده و موضع امپریالیست‌ها و اولیگارش تقویت خواهد شد. از اینرو ما معتقدیم که در هر لحظه معین پرولتاریا باید وسیع‌ترین بخش‌های ممکن جمعیت را در پشت سر خود جمع کند تا بتواند ضربه خردکننده را بر دشمن اصلی وارد آورد. خصالت دموکراتیک و ضدامپریالیستی انقلابی که برایش کوشش می‌کنیم، رسیدن به اهداف سوسیالیستی را به تاخیر نمی‌اندازد، بلکه آنها را نزدیک‌تر آورده و تحقق‌شان را ممکن می‌سازد.

تجارب بین‌المللی مانند انقلاب کوبا بروشنی نشان داده‌اند که مرحله سوسیالیستی پیروزمند در قاره ما می‌تواند با سرعت جایگزین مرحله تحولات دموکراتیک گردد.

مفهوم لنینیستی نقش طبقه کارگر بعنوان نیروی رهبری‌کننده اتحادهای انقلابی، در این پروسه معنای اساسی کسب می‌کند. این نقش در جایی که شرایط سرمایه‌داری رشد کمی کرده‌اند نیز به همان اندازه صادق است: این امر در آمریکای جنوبی دارای اهمیت خاصی است زیرا پرولتاریا در اینجا چه از نظر کیفی و چه از لحاظ کمی نیروی قدرتمندی است و ما مراکز صنعتی قابل‌ملاحظه‌ای داریم. مثلا در آرژانتین ۹۰۰ کمپانی اصلی وجود دارد که ۴۷٪ درصد کل شرکت‌ها را تشکیل می‌دهد. لیکن ۵۰ درصد کل مزدبگیران را در استخدام دارند. از ده میلیون زحمتکش کشور ما، هفت میلیون مزدبگیر یا حقوق‌بگیر و اکثرا کارگر هستند.

طبقه کارگر آرژانتین مبارزات هدفمندی را پیش برده و به دفعات در جبهه مقدم مبارزه علیه امپریالیسم و دیکتاتورهای ارتجاعی قرار داشته است. هنگام حمله امپریالیست‌ها به کره، این طبقه کارگر ما بود که نقش قاطعی در مبارزه علیه ارسال قوا برای کمک به متجاوزین بازی کرد. در سالهای بعد پرولتاریا در خط مقدم رزم علیه دیکتاتوری نظامی بود که از ۱۹۶۶ تا ۱۹۷۳ سلطه داشت. علیرغم شیوه‌های خشن سرکوب، طبقه کارگر در پیشاپیش توده‌ها و مبارزه آنها در مراکز صنعتی مانند کوردوبا، روساریو و دیگر شهرهای مهم این منطقه قرار گرفت. نه عملیات فردی بلکه این مبارزه مسلحانه توده‌ها بود که حاکمیت نظامی را تضعیف و آنها را وادار به برگزاری انتخابات کرد و از طریق دموکراتیک، حاکمیتی تازه بوجود آورد.

همچنین در حال حاضر این طبقه کارگر است که مبارزه فعلی علیه طرح اقتصادی - اجتماعی حکومت را که از طرف نمایندگان نیروهای امپریالیستی ارائه شده بود، آغاز کرد. اعتراضات علیه این طرح ضدملی و ضداجتماعی، از طرف بخش‌های وسیع جمعیت - در واقع از طرف کل مردم - بالا گرفته است.

طبقه کارگر آرژانتین به دستاوردهای بزرگی رسیده است، لیکن دارای ضعف‌هایی نیز هست. انشقاق در مرکز بین رهبران جناح راست و رفرمیست اتحادیه کارگری بر وحدت توده‌های وسیع پرولتاریا تأثیری ندارد. ضعف عمده‌ای که مایلیم به آن اشاره کنیم، عبارت از فقدان آگاهی طبقاتی کافی اکثریت پرولتاریا برای رهبری رهایی ملی و اجتماعی است، اگرچه آگاهی طبقاتی آنها بطور محسوسی رو به فزونی است.

زمانیکه رهبران حزب کمونیست تاکتیک‌های خود برای مبارزه علیه حاکمیت نظامی کنونی را تعیین می‌کنند، کل وضعیت ملی را در نظر می‌گیرند: یعنی تناسب قوا بین نیروهای سیاسی و اجتماعی، وضعیت ذهنی توده‌ها، ماهیت ناتجاس نیروهای مسلح که قدرت را بدست گرفته‌اند و لزوم به مبارزه طلبیدن دشمن اصلی، یعنی فاشیسم.

مدتی است که در کشورمان سخن از "پروچسالم" می‌گویم. با عنوان کردن این نمونه شیلهایی می‌توانیم ماهیت ارتجاعی و جنایتکارانه این نیروها را ست کردانیم. تاکتیک حزب ما، که ضمناً عاطلی بسیار مهم است، در منزوی و نابود کردن دشمن اصلی بیان می‌شود؛ و این تاکتیک تاکنون حمایت احزاب دیگر را بدست آورده است. طبعاً مبارزه همچون گذشته پیچیده و دشوار است. هزاران آرژانتینی قربانی اختناق هستند و ما هنوز نمی‌دانیم چه بر سر "نایدیدشدگان" آمده است. تعداد آنها اکنون حدود ۸۰۰۰ نفر است. تعداد بی‌شماری زندانیان سیاسی که محاکمه نشده‌اند وجود دارد. مردان و زنان و کودکان از شکنجه‌های وحشیانه رنج‌ها برده‌اند. حزب ما همواره در خط مقدم مبارزه برای آزادی زندانیان و "نایدیدشدگان" بوده است. یک جنبش حقوق بشر فراگیر در کشور ما رشد کرده است که سیاستمدارات برجسته، نمایندگان کلیسا و دیگر جنبش‌های مذهبی، روشنفکران، فعالین اتحادیه‌های کارگری و بستگان زندانیان، فعالان در آن شرکت دارند. همستگی بین‌المللی - که بسیار مورد امتنان ماست - به نیروهای انساندوست و دموکراتیک یاری رسانده است.

کمونیست‌ها علیرغم تمام مشکلات، سخت زحمت می‌کنند تا تنگاتنگ‌ترین ارتباط ممکن را با طبقه کارگر، کشاورزان، طبقات مانی و نیروهای دموکرات و انقلابی برقرار سازند. ما بر این عقیده‌ایم که تاکتیک‌های ما که در شرایط ویژه‌ای تکامل یافته، پرولتاریا و دیگر محافل اجتماعی و سیاسی را قادر ساخته است تا توانایی و سازنده‌ی مبارزه برای خواست‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را حفظ کند.

پینوشه‌ایم شکست‌هایی متحمل شده و زمینه را از دست داده است، اگرچه هنوز از موضع قدرت برخوردار است و از اندیشه استفاده از کودتا بعنوان وسیله‌ای برای تغییر وضعیت کشور به نفع خود، دست برداشته است.

مرحله تازه‌ای در حال حاضر در آرژانتین بوجود می‌آید. سازرات طبقه کارگر از نظر کمی در حال افزایش است. می‌توان گفت در حال حاضر هیچ شرکتی نیست که از فعالیت و انحصارات صنعتی در امان باشد. کشاورزان تظاهرات براه می‌اندازند، ابزار کار را در نواحی وسیعی به زمین می‌گذارند؛ آنها با ماشین‌ها و وسایط کشاورزی‌شان به تظاهرات

می‌پردازند و کنگره‌هایی ترکیب می‌دهند. در آخرین کنگره، نقشه اعتصابات در سراسر کشور ریخته شد. شرکت‌ها خواستار تغییر سیاست‌های اقتصادی هستند.

روحیه بیکارجویانه در بین روشنفکران و دانشجویان، اکنون قابل توجه است. در واقع، احزاب سیاسی شرایط تحمیلی توسط حکومت را درهم شکسته‌اند. آنها همگی خواستار یک راه‌حل دموکراتیک، احترام به حقوق انسانی و مدنی و همگی مخالف طرح اقتصادی کمپانی‌های فراملیتی هستند. حتی افسران عالی‌رتبه نیروهای مسلح خاطرنشان ساخته‌اند که سیاست‌های اقتصادی کنونی بخاطر تخریب مراکز تولیدی بخصوص در صنایع اصلی، استقلال کشور را به مخاطره انداخته‌اند.

نمایندگان ۱۴ جریان سیاسی اصلی آرژانتین - همراه با خود ما - سندی را امضاء کرده‌اند که در آن خواستار اطلاع از وضعیت رفیق آتونویو میدانا، دبیرکل حزب کمونیست پاراگوئه شده‌اند. همین نمایندگان بعداً در ملاء عام قدرت مطلق رئیس‌پلیس فدرال را محکوم کردند.

شک نیست که مبارزه برای دموکراسی نقطه‌ای است که تمام دموکرات‌ها و ترقیخواهان بر سر آن اتفاق نظر کامل دارند.

اخیراً، مبارزه برای صلح، ابعاد تازه‌ای یافته است. تا جایی که به ما مربوط می‌شود، این مبارزه بطور خاص در صدد یافتن راه‌حل صلح‌آمیز در اختلافات موجود بین آرژانتین و شیلی است.

این اختلافات توسط امپریالیست‌ها و محافظ ارتجاعی آرژانتین و شیلی ترقیب و تغذیه می‌شود تا توجیهی برای اقدامات سرکوبگرانه باشد و به طرح‌های شرکت‌های فراملیتی امپریالیستی یاری رساند.

در هر دو کشور ما، کلیسا نقش شایسته‌تری در مبارزه برای صلح بازی می‌کند: در اینجا تمام نیروهای مترقی و دموکراتیک توافق دارند.

رفقا، در مبارزه دشواری که طبقه کارگر و مردم آرژانتین باید برای رهایی کامل ملی و اجتماعی به انجام رسانند، وجود و رشد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و علمی اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی دارای اهمیت بسزایی است. نمونه دستاوردهای آنها، صدای اوج‌گیرنده‌شان در سیاست‌های بین‌المللی و کمکی که در چارچوب روابط تجاری به کشور ما می‌کنند، حمایتی از مبارزه ما و انگیزه‌ای برای ماست. از اینرو بر این عقیده‌ایم که همستگی و یاری اتحاد شوروی به افغانستان از هر نظر برحق بوده و ما کاملاً با آن اقدام موافقیم.

نمونه کوبای سوسیالیست برای توده‌های زحمتکش شهر و روستا، دانشجویان، روشنفکران مترقی و جوانان در کل در سراسر آمریکا، شورانگیز است.

پیروزی انقلاب ساندنیستی در نیکاراگوئه و تحولات فراگیر در گرنادا تأثیرات عظم و بسیار مثبتی بر مردم ما بجای گذاشته است. از سوی دیگر، موضع ضدانقلابی و متمایل به امپریالیسم رهبری حزبی و دولتی چین تنها می‌تواند از طرف ما و دیگر نیروهای مترقی و دموکراتیک مردود شمرده شود.

بیکار طولانی طبقه کارگر و مردم ما، تجارب، پیروزیها و شکست‌هایشان، لزوم عینی و اهمیت حزبی را که اقداماتش سبندی استوار با مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم

پرولتری داشته اند و بتواند نقش ستاهنگ رهبری کننده و کنترل کننده، کل پیروان انقلابی را بازی کند. اسات کرده است.

در کشور ما نیروهای چپ دیگری نیز ی‌دگذار گشته‌اند. حزب ما همیشه بسا چپ سوسالست، با جناح چپ حزب رادیکال و دموکرات مسیحی و بخصوص با اعضای چپ جنبش پروتست، همکاری داشته است. چند سالی است که امکان گردش به چپ پروتست‌ها را برای اتحاد حزب متحد طبقه کارگر بر پایه مارکسیسم - لنینیسم، در ذهن داشتیم. ما در این جهت با نیروهای چپ کار می‌کنیم. ما بر این اعتقادیم که این نفع مشترک، یعنی فراموش نکردن سهم پیوستن و اتحاد حزب متحد طبقه کارگر، که در عین حال برای انقلاب خواهد بود، سهم عظیمی در امر گردآوری نیروهای انقلابی و دموکراتیک، به منظور رسانیدن آرمانش به انقلاب دموکراتیک و ضدامپریالیستی و از این طریق به سوسالسم، ادا خواهد کرد.

مشکریم.

عضو مشاور کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان

هلموت کوزیولک در گزارش خود اطلاعاتی درباره جریان پیشرفت و کلی‌ترین نتایج حاصله از کاربرد بخش دو کنفرانس، یعنی بخش مربوط به "مبارزه علیه استعمار نو و ضرورت بازسازی دموکراتیک روابط اقتصادی بین‌المللی" بدست می‌دهد. او بدوا بر این واقعیات اشاره دارد که "ارائه گزارش مختصر ولی جامع در مورد مباحث جالب و رفیقانه ما کاری دشوار است." و "متأسفانه در اینجا پرداختن به نتایج تئوریک مطرح شده و تجارب مربوط در تمامی گوناگونی‌هایشان امکانپذیر نیست." به همین دلیل در گزارش فوق تنها برخی از کلی‌ترین جوانب مباحث مطروحه در بخش ۲ برشمرده می‌شود.

گزارشگر اظهار می‌دارد که "ضمن اینکه نظریات ارائه شده در جریان بحث گوناگون بود و طیف وسیعی از موضوعات را دربر می‌گرفت، و اگرچه در تأکیدات و تجارب بدست‌آمده اختلاف وجود داشت، لیکن این امر مورد قبول عام بود که پس از اینکه اکثریت خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به استقلال سیاسی دست یافتند، مسئله رشد و استقلال اقتصادی به طور فزاینده‌ای به پیش کشیده شد و به کانون مبارزه، هم در عرصه ملی و هم در عرصه بین‌المللی، تبدیل گشت." علاوه بر این او خاطرنشان می‌کند که "سخنرانان بکرات بر این نکته که راه تکامل سرمایه‌داری هیچ چشم‌اندازی برای حل مسائل به‌ریمی که مردمشان با آن روبرو هستند ارائه نمی‌دهد، تأکید داشتند." و اضافه می‌کند که "این امر، این نتیجه‌گیری را کسه استقلال ملی بدون رهائی اجتماعی خلق‌ها از استثمار سرمایه‌داری شیرمکن است، دوباره تأکید می‌کند."

د. کوزیولک در ادامه گزارش خود مسائل مهم مطروحه در بخش ۲، نظیر: پیوند عمیق میان مبارزه برای دستیابی به استقلال سیاسی و اقتصادی و محو بقایای استعمار و کنار زدن دیکتاتورهای فاشیستی و ارتجاعی در کشورهای حوزه جنبش رهائی‌بخش ملی از یکو و مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار نو از سوی دیگر، اهداف اصلی استعمار نو، اشکال "نو استعمار جغی"، نقش انحصارات بین‌المللی به‌مثابه موتور استعمار نو معاصر، ضرورت گسترش مبارزه، توده‌ای برای بازسازی دموکراتیک روابط اقتصادی بین‌المللی و نقش اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در این زمینه، پیوند میان پیکار در راه حفظ و تحکیم صلح جهانی و همزیستی صلح‌آمیز و مجاهدت در راه تجدید بنای دموکراتیک روابط اقتصادی بین‌المللی را برمی‌شمارد و توضیح مختصری درباره هرکدام ارائه می‌دهد.

او هم چنین اشاره می‌کند که "تجارب نمایندگان کشورهایی که راه سوسیالیستی تکامل را دنبال می‌کنند بسیار جالب بود. آنان مشخص ساختند که بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری راه سومی وجود ندارد و هر کشور باید بر سبج منابع و توانایی‌های خود تاکید کند."

ه. کوزبولک در پایان اظهار تمایل بسیاری از شرکت‌کنندگان بر ادامه این مباحث به شکل مناسب را به اطلاع کنفرانس می‌رساند و اعلام می‌دارد که در بخش ۲ نیز "بر این عقیده تاکید شد که حاصل این کنفرانس تحرک تازه‌ای به نیروهای صلح و پیشرفت اجتماعی و اتحاد رفیقانه‌شان خواهد بخشید."



شرکت‌کنندگان در کاربخش ۲ کنفرانس علمی و بین‌المللی ما، پس از چهار روز بحث شدید صادقانه و سازنده، به تبادل نظریاتشان خاتمه داده‌اند.

در مجموع ۶۳ شرکت‌کننده در مشاوره شرکت کردند. سؤالاتی پس از برخی سخنرانها مطرح می‌شد که موجب توضیح جالب توجه نظریات می‌گردید.

ارائه‌گزارشی مختصر ولی جامع در مورد مباحث جالب و رفیقانه ما کاری دشوار است. متأسفانه در اینجا پرداختن به نتایج تئوریک طرح‌شده و تجارب مربوطه در تماسی گوناگونی‌هاشان، امکانپذیر نیست.

ضمن اینکه نظریات ارائه‌شده در جریان بحث گوناگون بود و طیف وسیعی از موضوعات را دربر می‌گرفت، و گرچه در تاکیدات و تجارب بدست‌آمده اختلاف وجود داشت، لیکن این امر مورد قبول عام بود که پس از اینکه اکثریت خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به استقلال سیاسی دست یافتند، مسئله رشد و استقلال اقتصادی بطور فزاینده‌ای به پیش کشیده شد و به کانون مبارزه، هم در عرصه ملی و هم در عرصه بین‌المللی، تبدیل گشت. بسیاری از سخنرانان تصویری از اقدامات دولت‌ها و خلق‌هایشان برای غلبه بر شرایط حاد که میراث استعمار بود، ارائه دادند. نشان داده شد که حاکمیت بر منابع طبیعی و استقلال اقتصادی تنها در مبارزه شدید علیه مترجمین داخلی و خارجی و بویژه علیه انحصارات بین‌المللی می‌تواند حاصل شود.

سخنرانان بکرات بر این نکته که راه تکامل سرمایه‌داری هیچ چشم‌اندازی برای حل مسائل بمرمی که مردشان با آن روبرو هستند ارائه نمی‌دهد، تاکید داشتند. این امر، این نتیجه‌گیری را که استقلال ملی بدون رهائی اجتماعی خلق‌ها از استثمار سرمایه‌داری غیر ممکن است، دوباره تایید می‌کند. تجارب جالب و بسیار غنی حاصله بوسیله خلق‌های آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که راه تکامل سوسیالیستی را دنبال می‌کنند، در این زمینه مبادله گردید. و تاکید شد که روند تحول اجتماعی و اقتصادی روند اقدام انقلابی توده‌ای است که تحت رهبری احزاب انقلابی انجام می‌گیرد.

بسیاری از سخنرانان در این رابطه که مبارزه جاری خلق‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین برای دستیابی به استقلال سیاسی و اقتصادی، و محو بقایای استعمار و کنارزدن دیکتاتوری‌های فاشیستی و ارتجاعی عمیقاً با مبارزه علیه امپریالیسم و استعمار پیوند دارد، شواهدی برجسته ارائه دادند. تاکید شد که امپریالیسم در تلاش است تا خود را با توازن تغییر یافته نیروهای بین‌المللی تطبیق دهد. امپریالیسم در عین اینکه روش‌های

سنتی برای حفظ منافعش را ترک نگفت. می‌خواهد سلطه خود را با توسل به اشکال و روش‌های استعمار نو حفظ نماید.

اهداف اصلی استعمار نو

در مورد ماهیت و اهداف استعمار نو تجارب و نظریات وسیعی متبادل گشت. تئوری‌ها و مفاهیم متعدد نواستعماری مورد تجزیه و تحلیل کامل قرار گرفت. در میان همه آنها موارد زیر بعنوان اهداف اصلی استعمار نو برگزیده شد.

— حفظ وابستگی کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به امپریالیسم و تحمیل زاد تکامل سرمایه‌داری به این کشورها.

— قطع کردن تشریک مساعی و همکاری ضد امپریالیستی میان این کشورها.

— جدا کردن پیوندهای بین کشورهای نو استقلال و کشورهای سوسیالیستی.

— تابع کردن تکامل اقتصادی این کشورها به منافع سرمایه انحصاری بین‌المللی که

دنیال سود است.

سخنرانان بسیاری به این مطلب اشاره کردند که امپریالیسم به هر تلاشی دست می‌زند تا اثرات بحران عمومی رو به تزاید جهان سرمایه‌داری را بد توده‌های زحمتکش در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی و کشورهای سوسیالیستی انتقال دهد. بسیاری از سخنرانان با تکیه بر تجربه مشخص، آشکار ساختند که غارت و استثمار کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین بوسیله عملکردهای نواستعماری به ابعاد عظیمی رسیده است و از سطح "کمک برای رشد" جهان در حال رشد، که بوسیله کشورهای امپریالیستی ارائه شده، بسیار فراتر رفته است. سخنرانان بویژه از فعالیت‌های انحصارات نفتی بین‌المللی که به حفظ موقعیت تعیین‌کننده در بازار بین‌الملل نفت و جمع کردن سود کلان ادامه می‌دهند، به شدت انتقاد کردند.

پاره‌ای از سخنرانان به اشکال "نواستعمار جمعی" در چهارچوب استراتژی امپریالیسم پرداختند و به اقدامات امپریالیسم ایالات متحد برای هماهنگ کردن برخورد محافل امپریالیستی با جنبش‌رهای بخش ملی در جدی وسیع‌تر و تضمین اتحاد عمل اشاره کردند. در غیر حال برخی از سخنرانان بویژه از آفریقا و آمریکای لاتین به نقش رو به تزاید امپریالیسم آلمان فدرال و ماهیت بطور فزاینده خطرناک آن، بعنوان یکی از استثمارکنندگان کشورهای در حال رشد اشاره کردند.

در رابطه با عملکرد نواستعماری امپریالیسم فرانسه و ژاپن و همچنین برخی کشورهای کوچکتر مانند سوئد و سوئیس که بوسیله سرمایه انحصاری اداره می‌شوند و به مثابه "کشورهای سرمایه‌داری کوچک و گرسنه" در چهارچوب استعمار نو عملکرد مهمی را دارا هستند، حقائق و ارزیابی‌های بسیار شگفت‌آوری ارائه گردید. برخی از نمایندگان به بحث در مورد مفهوم نواستعمار "مدرن‌شده"، بخصوص در مورد گزارش شمال - جنوب کمیسیون برانت پرداختند.

انحصارات بین‌المللی در محکمه

در رابطه با استعمار نو و مسائل مربوط به بازسازی دموکراتیک روابط اقتصادی، بین‌المللی، سخنرانان بسیاری بر نقش معنی انحصارات فراملی تأکید کردند. انحصارات

بین‌المللی به مثابه، خطت ویژه، امپریالیسم امروزی توصیف نند. آنها در تمامی جوانب اقتصادی، سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی و فرهنگی نظام سرمایه‌داری نفوذ کرده و تأثیری قاطع بر سیاست داخلی و خارجی کشورهای امپریالیستی می‌گذارند. انحصارات امپریالیستی محرک مسایف طبیعیاتی هستند و از آن استفاده می‌برند. این انحصارات به منظور حفظ منافع استراتژیک خود و بدست آوردن سود کابیل و محافظت از عرصه‌های سودمند سرمایه‌گذاری و منابع مواد خام، دولت‌های خود را مجبور می‌کنند تا سیاست خارجی تجاوزکارانه و توسعه‌طلبانه‌ای در پیش گیرند.

در مباحث اشاره شد که انحصارات بین‌المللی به مثابه، موتور انستعمار نو معاصر عمل می‌کنند. آنها مداخلات بسیاری در مسائل داخلی کشورهای در حال رشد می‌کنند. مثال‌های برجسته، بسیاری که عمل‌کرد نواستعماری این انحصارات را روشن می‌کند، ارائه شد و تأثیر مخرب آنها بر اقتصاد کشورهای مورد بحث شان داده شد. سخنرانان کشورهای پیشرفته، سرمایه‌داری صنعتی تأکید داشتند که تدابیر انحصارات بین‌المللی مستقیماً علیه منافع زحمتکشان کشورهای خودشان نیز می‌بایند. مبارزه علیه انحصارات فراملی به مثابه، وظیفه، مشترک تمامی نیروهای انقلابی توصیف گردید.

سادل نظر وسیعی در مورد مسائل عریح سیاسی و اقتصادی مورد بحث در بازسازی روابط اقتصادی بین‌المللی احام گرفت. بسیاری از سخنرانان وظائف و مشکلات بیناروی احزاب و جنبش‌هایشان را مطرح ساختند. این مسئله مورد توافق بود که روابط اقتصادی بین‌المللی نمی‌تواند به‌سادگی از مذاکرات منح گردد. بلکه باید گام به گام از طریق مبارزه، توده‌ای برپایه، اتحاد عمل وسیع تقویت شود. در این مورد چندین سخنران اشاره کردند که این امر مستلزم آن است که همستد تصویر روشنی از دشمن اصلی بشریت یعنی امپریالیسم و شیوه‌های آن داشتد باشیم.

مکرراً تأکید شد که مبارزه برای روابط بین‌المللی دمکراتیک بطور جدائی‌ناپذیری به وجود و فعالیت اتحاد شوروی و نقش رو به رشد کشورهای سوسیالیستی در اقتصاد جهانی بستگی دارد. توجه به ملاحظاتی جلب شد که لنین در رابطه با کنفرانس ۱۹۲۲ جنوا ابراز داشته بود. در آن کنفرانس برای نخستین بار اصول روابط اقتصادی بین‌المللی مثبتی بر موقیعت برابر و بدور از تبعیض تدوین شد که هنوز اعتبار دارد. سخنرانان متعددی گفتند که تحت شرایط همزیستی صلح‌آمیز پیشرفت‌های مثبتی به سوی سازماندهی روابط اقتصادی نوین به تکاپو درآمده است. آنان با اطمینان اظهار داشتند که امپریالیسم در برگرداندن زمان به عقب موفق نخواهد شد. در این مورد که برای حامد دادن به استعمار و عارت کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین که تحت ستم انحصارات بین‌المللی می‌باشند، بازسازی روابط اقتصادی بین‌المللی ناگزیر است، اتفاق نظر وجود داشت. مواضاهای قانونی برای تغییر شکل نظم اقتصادی بین‌المللی همانطور که دو مرتب در یازدهمین اجلاس، ویژه مجمع عمومی سازمان ملل مطرح گردید، با منافع زحمتکشان تمام کوره‌ها انطاق دارد. این نظر ارائه گردید که با توجه به تغییر توازن نیروهای بین‌المللی خواسته‌های اساسی صدامپریالیستی مدرج در ستمین قطعنامه، اجلاس، ویژه مجمع عمومی سازمان ملل و در دستور حقوق اقتصادی و وظائف دولت‌ها واقع‌بینانه بوده و باید مورد حمایت قرار گیرد.

در بخش ما نیز مانند جاهای دیگر، تأکید شد که بازسازی دموکراسی روابط اقتصادی بین‌المللی به‌طور تگاتگک به مسئله، شمار، یک روزگار ما یعنی حفظ صلح و خلع سلاح موثر

مربوط است. به این واقعت توجه شد که امروزه این مبارزه از موضعی بسیار قوی‌تر از آنچه که قبلا بود در جریان است. بسیاری از سخنرانان اظهار داشتند که بیانیه منتشره بوسیله کمیته مشورتی سیاسی کشورهای پیمان ورشو در ماه مه ۱۹۸۵ پیشنهادهای موضوع روز و قابل قبولی را شامل می‌شود که جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی را هدف دارد. کاربرد این پیشنهادها به ایجاد منابع اضافی قابل حصول برای از میان بردن عقب‌ماندگی کمک می‌کند. برخی از سخنرانان به نتایج حاصله در ششمین کنگره کشورهای غیرمتصل در هاوانا اشاره صریح کردند. در رابطه با سیاست امپریالیستی غارت منابع مواد خام جهان در حال رشد، این تقاضا مطرح گردید که مدمات وارده از طریق استثمار استعماری و نواستعماری به کشورهای در حال رشد حیران می‌شود.

چندین سخنران گفتند که پذیرش یک نظام نامه رفتاری برای انحصارات فراملی می‌تواند راهی مناسب برای کنترل و تنظیم موثرتر فعالیت‌های آنان باشد.

تجارب نمایندگان کشورهایی که راه سوسیالیستی تکامل را دنبال می‌کنند بسیار جالب بود. آنان متخص ساختند که بین سوسیالیسم و سرمایه‌داری راه سومی وجود ندارد و هر کشور باید بر بسیج منابع و توانایی‌های خود تاکید کند. در این زمینه آنان اطلاعاتی ارائه دادند مبنی بر اینکه تغییرات ساختی چگونه آغاز شد تا تکامل اجتماعی اقتصادی منطبق با نیازهای زحمتکش را تضمین کند. نمایندگان آمریکای لاتین به اقدامات امپریالیسم ایالات متحد که با کمک جمهوری فدرال آلمان برای استقرار رژیم‌های فاشیستی و تروریستی به منظور جلوگیری از یک‌چنین پیشرفت‌هایی صورت می‌گیرد، اشاره کردند.

در این زمینه آنان نقش توده‌ها را که مبارزه آنان تنها تضمین برای از میان برداشتن چنین نظام‌های سیاسی و ایجاد نظام دمکراتیک اقتصادی است، مورد بررسی قرار دادند. بر این باور تاکید شد که چنانکه تجربه نشان داده است، توده‌ها در همه جا در نهایت از این مبارزه پیروز بیرون خواهند آمد.

و بالاخره مسئله تربیت کادرها با خبرگی لازم سیاسی، ایدئولوژیک و فنی بررسی شد. سخنرانان متعددی به نقش اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در حل مسائل بغرنج تاکید کردند. آنان بر ضرورت تربیت افراد متخصص در زمانی کوتاه که قادر به گرداندن موسسات صنعتی و پروژه‌های کشاورزی و آبیاری و برگردن پست‌های کلیدی پزشکی و سایر خدمات باشند تاکید ویژه‌ای داشتند.

بحث به بسیاری روش‌بینی‌های تئوریک نوین منجر گردید که از مبارزه روزمره جنبش انقلابی علیه استثمار و نواستعمار و همچنین تجارب عملی حاصله از آن و از تلاش برای ایجاد یک نظم نوین دمکراتیک و عادلانه اقتصادی ناشی می‌شد.

تبادل خلاقانه نظریات و تجارب در بخش ۲ بطور قانع‌کننده‌ای گستره و گوناگونی جنبش انقلابی را منعکس کرد. پیوندهای هرچه محکم‌تر بین سه جریان انقلابی اصلی دوران ما در مبارزه برای صلح، خلع سلاح، تشنج‌زدائی و پیشرفت اجتماعی به‌طرزی موثر نشان داده شد. در جریان مباحث، بسیاری از سخنرانان اظهار داشتند که در شرایط نوین سیاسی و اقتصادی جهان و حادث شدن مبارزه طبقاتی بین‌المللی یک‌چنین کفرانسی به‌موقع، ضروری و سودمند است. بسیاری از احزاب و جنبش‌ها احساس می‌کنند که بحث حول این مطالب باید در اشکال مناسب ادامه یابد. بر این عقیده تاکید شد که حاصل این کفرانس تحریک تازه‌ای به نیروهای صلح و پیشرفت اجتماعی و اتحاد رفیقانه‌شان خواهد بخشید.

عضو کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان

یوهانا تویفر در این گزارش اطلاعاتی را درباره کار بخش سوم کنفرانس یعنی بخش "تجارب و مسائل مبارزه برای رهائی ملی و اجتماعی" بدست می‌دهد. سخنران بر این واقعیت اشاره دارد که "بخاطر شرایط کاملا متفاوت حاکم بر کشورهای مختلف، جمع‌بندی تجربیات و مسائلی که در گفتگوهای این بخش حائز اهمیت بودند، کاری دشوار است." به همین دلیل وی به طور کلی مسائل مهم مطرح‌شده در این بخش نظیر "پیدایش و تکامل احزاب انقلابی، تحکیم پیوندهای حزب با توده‌ها، نقش سازمان‌های توده‌ای، بویژه سازمان‌های جوانان، زنان و اتحادیه‌های کارگری، اهمیت رشدیابنده مبارزه ایدئولوژیک، انتخاب اشکال و شیوه‌های مبارزه، بویژه نقش مبارزه مسلحانه، نقش ارتش در مبارزه برای رهائی ملی و اجتماعی، اهمیت اتحاد گسترده و تکامل طبقه کارگر" را برمی‌شمارد و تنها برخی از مسائل را به طور نسبتا مبسوط تشریح می‌کند.

گزارشگر از جمله خاطرنشان می‌سازد که در گفتگوهای این بخش تاکید شد که در زمینه دگرگونی‌های اجتماعی - اقتصادی طولانی‌مدت باید وظایف مهمی انجام گیرد که "عمده‌ترین آنها عبارتند از: ایجاد یک قدرت نوین و دموکراتیک خلقی، استقرار حزب پیشاهنگ، بهبود گام به گام سطح زندگی مادی، اجتماعی، فکری و فرهنگی توده‌های زحمتکش، سازماندهی دفاع از روند انقلابی در مقابل حمله ضدانقلابیون در داخل و خارج، و اشاعه تئوری انقلابی."

او همچنین به "علاقه‌مندی وافر شرکت‌کنندگان در این بخش به تجربه کسب‌شده توسط آندسته از خلق‌های آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا که به راه سوسیالیسم گام گذاشته‌اند و خصوصا کوبا، ویتنام، آنگولا، اتیوپی، موزامبیک و جمهوری دموکراتیک خلق یمن و دیگران" اشاره می‌کند و اضافه می‌نماید که این "امری کاملا طبیعی است"، چرا که "این کشورها با نمونه خود نشان می‌دهند که چگونه پیشروی در راستای خطوط سوسیالیستی منافع ملی و اجتماعی مردم را تحقق می‌بخشد."

ی. تویفر در پایان پیشنهاد شرکت‌کنندگان بخش سوم مبنی بر ادامه تبادل رفیقانه نظرات به شکل مناسب را مطرح می‌کند.



تعداد نمایندگانی که در خصوص بخش سوم صحبت کردند ۶۷ نفر بود. فضای گفتگوها آکنده از مادلر، وافعا صمیمی و رفیقانه نظرات و علاقه وافر به تجربیات بدست‌آمده در مبارزه صدامبرالستی بود. تمامی شرکت‌کنندگان ارزش فوق‌العاده کنفرانس را مورد تاکید

قرار دادند.

ساحب بخش سوم روشن ساخت. بکه امروزه مبارزه برای رهائی ملی و اجتماعی نمایشگر چه نیروی عظمی است. این مباحث نشان داد که کمکهای نظری و عملی احزاب انقلابی و جنبشهای رهائی بخش در تقویت مبارزات ضدامپریالیستی روزگار ما از چه نقش اساسی ای برخوردارند. پسررفتهای محسوس بدست آمده در تلائن برای رهائی ملی و اجتماعی نقطه آغازین تمامی ملاحظات بود.

در عین حال، این نکته نیز مورد توجه بود که مبارزه اشکال پیچیده و متناقضی بخود می گیرد. که مستلزم قربانیهای فراوان است و امکان شکست هم در این میان منتفی نیست. در نتیجه، متعاقباً و قویاً تأکید گردید که تمامی نیروهای ضدامپریالیست باید همبستگی حلال بپذیر خود را حفظ کنند.

میل دارم توجه شما را به چند نکته که در گفتگوی ما نقش برجسته ای یافتند، جلب کنم. بسیاری از شرکت کنندگان بر ضرورت پیوند ارگانیک تحلیل های مشخص رشد ملی و اجتماعی در یک کشور معین با مسائل مربوط به مبارزه برای صلح، و دموکراسی و پیشرفت اجتماعی و کارست موثر مواضع بدست آمده بوسیله نیروهای انقلابی در سراسر جهان جهت پیشرفت خویش تأکید ورزیدند.

از طرق مختلف اثبات گردید که مبارزه، خلق ها برای رهائی ملی و اجتماعی در پیوندی جدائی ناپذیر با مسئله، اصلی زمان ما، یعنی حمایت از صلح و پایان دادن به سابقه، تسلیحاتی قرار دارد.

بسیاری از نمایندگان به خطرات ناشی از افزایش تحاورگری امپریالیسم امریکا و متحدان آن اشاره داشتند. بمثابة، یک تجربه، فوق العاده مهم. آنها تأکید داشتند که خلقهای جهان در مبارزه علیه امپریالیسم و بخاطر حقوق ملی و اجتماعی خود می توانند بر جامعه، سوسیالیستی بعنوان متحد طبیعی و قابل اعتماد خود تکیه کنند. در بسیاری از مقالات از همبستگی ارزشمندی که از جانب کشورهای سوسیالیست، خاصه اتحاد شوروی، ابراز می گردد، قدردانی شد.

سخنرانی ها بوضوح نشان می داد که نیروهای ترقیخواه، با چه شدتی با نیروهای ارتجاعی درگیر گشته اند. امپریالیسم نومیدانه به موقعیت خود جنگ انداخته است و سعی دارد مواضع از دست رفته را بازیابد. شیوه های کار گرفته شده را میتوان از سرکوب و حبس، کودتاها و نظامی و استقرار رژیمهای فاشیستی، ابقاء و تشدید وابستگی اقتصادی تا دخالت وسیع ایدئولوژیکی برشمرد. برای روشن ساختن این دسیسه ها و تاثیر فاجعه آمیز آنها بر زندگی مردم، مثالهای مشخصی ارائه شد. در مجموع، بحث و گفتگو اعلام جرمی بر حرارت علیه امپریالیسم و جنایات فجع آن بود.

تعدادی از نمایندگان سرشت خطرناک دستورالعمل ها و مدل های ارائه شده بوسیله امپریالیسم و نظریه پردازان آن، در رابطه با راهی که بعد از کسب استقلال سیاسی باید برگزید، مانند "صلح طبقاتی" و "راه سوم" را افشاء کردند. آنان بر ضرورت برخورد شدیدتر با نظرات ضدسوسیالیستی و ضدشوروی تأکید کردند.

پیوند ناگسستی میان مبارزه برای رهائی ملی و مبارزه برای رهائی اجتماعی موضوع اصلی مباحثات بود. شرکت کنندگان با تکیه بر تجارب خود نشان دادند که بلافاصله پس از کسب استقلال سیاسی، لازم است برای رهائی ملی و اجتماعی واقعی بیکار شود. آنان

با ارائه نمونه‌های ارزشمند ثابت کردند که سرمایه‌داری از حل مسائل حیاتی خلقهای جهان عاجز است

در گفتگوها با توافق خاطرنشان شد که خلقها باید حاکم بر سرنوشت خویش باشند. این واقعیت به مبارزه برای تغییرات درازمدت اقتصاد اجتماعی اهمیت برجسته‌ای می‌بخشد. در این گفتگوها تاکید شد که در این زمینه باید وظایف مهمی صورت پذیرد. عمده‌ترین آنها عبارتند از: ایجاد یک قدرت نوین و دموکراتیک خلقی، استقرار حزب پیشاهنگ، بهبود گام به گام سطح زندگی مادی، اجتماعی، فکری و فرهنگی توده‌های زحمتکش، سازماندهی دفاع از روند انقلابی در مقابل حمله ضدانقلابیون در داخل و خارج و اشاعه تئوری انقلابی.

علاقتمندی وافر شرکت‌کنندگان در این بخش به تجربه کسب‌شده توسط آندسته از خلق‌های امریکای لاتین، آسیا و آفریقا که به راه سوسیالیسم گام گذاشته‌اند و خصوصا کوبا، ویتنام، آنگولا، اتیوپی، موزامبیک و جمهوری دموکراتیک بن و دیگران امری کاملاً طبیعی است. این کشورها با نمونه خود نشان می‌دهند که چگونه پیشروی در راستای خطوط سوسیالیستی منافع ملی و اجتماعی مردم را تحقق می‌بخشد.

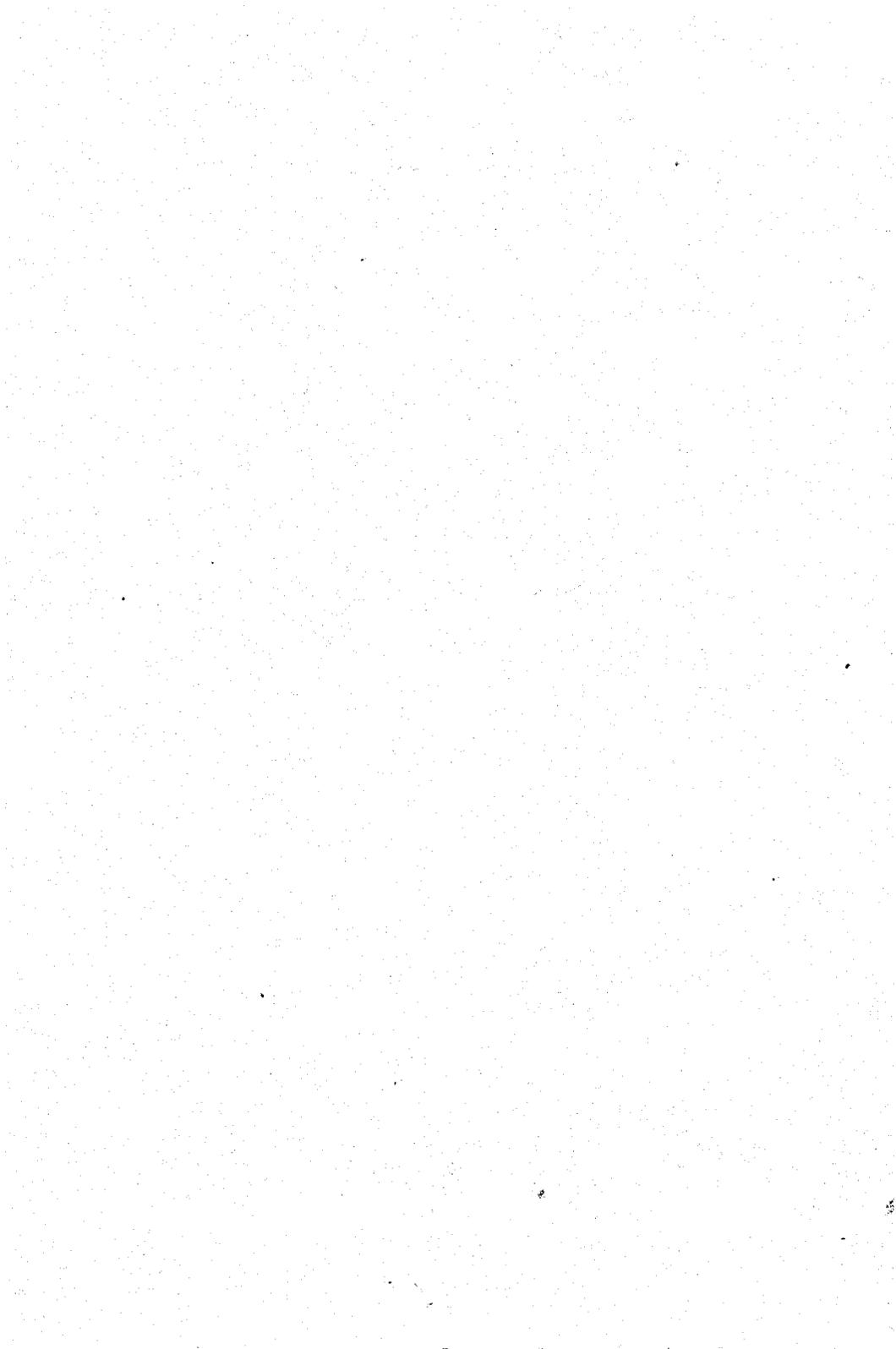
علیرغم تمامی مشکلات و تناقضات موجود - و این وقتی کاری را برای اولین بار انجام می‌دهید، کاملاً بدیهی است - این کشورها توانسته‌اند در مدتی نسبتاً کوتاه تغییرات مهمی را به نفع خلق‌های خود انجام دهند. از این رو، این کشورها به خلقهایی که هنوز در راه آزادی خویش پیگار می‌کنند، شقی واقعی در مقابل استثمار سرمایه‌داری ارائه می‌دارند.

بخش عمده‌ای از مباحث به تبادل نظر درباره بهترین شیوه‌های پیشبرد وحدت ضدامپریالیستی و بسیج توده‌ها اختصاص یافت. کانون این تبادل نظر مبارزه ضدامپریالیستی در آسیا و آفریقا و امریکای لاتین بود. اما مشکلات مربوط به جنبش‌های انقلابی در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته نیز به بحث گذارده شد.

بسیاری از نمونه‌های ارائه‌شده روشن ساخت که عامل ذهنی برای موفقیت در پیگار بخاطر رهایی ملی و اجتماعی اهمیت فزاینده‌ای می‌یابد. بخاطر شرایط کاملاً متفاوت حاکم بر کشورهای مختلف، جمع‌بندی تجربیات و مسائلی که در گفتگوهای این بخش حائز اهمیت بودند کاری دشوار است. من به برشمردن برخی مسائل در اینجا اکتفا خواهم کرد.

این مسائل عبارتند از: پیدایش و تکامل اجزای انقلابی، تحکیم پیوندهای حزب با توده‌ها، نقش سازمانهای توده‌ای بویژه سازمانهای جوانان، زنان و اتحادیه‌های کارگری، اهمیت رشدیابنده مبارزه ایدئولوژیک، انتخاب اشکال و شیوه‌های مبارزه، بویژه نقش مبارزه مسلحانه، نقش ارتش در مبارزه برای رهایی ملی و اجتماعی، اهمیت اتحاد گسترده و تکامل طبقه کارگر.

رفقا و دوستانی که سخنانی ایراد کردند، مکرراً تاکید داشتند که باید از هرگونه برخورد ساده‌انگارانه و مکاسکی با حل مسائل موجود اجتناب ورزید. تعدادی از نامداران بر اهمیت تئوری انقلابی و کاربرد خلاق آن در شرایط مشخص در امر مبارزه اشاره داشتند. همزمان پیشنهاد گردید که تبادل رفقانه نظرات درباره مسائل مربوط به مبارزه ضدامپریالیستی باید به شکل مناسب ادامه یابد.



۳۰۰

نشر دوران ساز - خیابان انقلاب ، مقابل دانشگاه